# امکانات و راههای برون‌رفت از بحران در جمهوری ترکیه

طرح انستیتو شرق‌شناسی آلمان
برای حل مسئله‌ی کُرد در ترکیه

با الهام از تجارب فدرالیستی در کشورهای دیگر

**تالیف: آمکه دیترت شویر (عضو مجلس فدرال آلمان)**

**ترجمه: سامرند ام.**

فهرست مطالب

**ملاحظات مترجم ..... 3**

**پیشگفتار مؤلفین ..... 4**

## ديباچه اى بر موضوع

حل خشونت‌آميز اختلافات ..... 6
وضعيت كنونى در تركيه ..... 9
جمعيت كردها در تركيه ..... 16

زيانهاى جانى مالى و اجتماعى جنگ ..... 24
تحليل داخلى طرفهاى درگير ..... 30
چهارچوبهاى سياست خارجى تركيه ..... 39

## تجارب و راه‌حلهاى فدراليستى

مدخلى بر موضوع ..... 37
سويس: محصول يك تجربه تاريخى ..... 44
بلژيك: يك ساختار نو ..... 48
پاكستان: كشورى كثيرالمله، اما بدون ساختار مشخص ..... 52
جنوب كردستان/شمال عراق: چرا طرح خودمختارى با شكست مواجه شد .. 57

## طرح يك راه حل براى مسئله‌ى كرد در تركيه

مبانى طرح ..... 64
ضرورت دمكراتيزه كردن جامعه ..... 68
ضرورت تمركززدايى در ساختار دولتى ..... 72
ضرورت به رسميت شناختن هويت ملى و زبانى ..... 74
ضرورت آغاز روند آشتى در جامعه ..... 78

## توصيه‌هاى عملى سياسى

ملاحظاتى ضرورى ..... 83
توصيه‌هايى به رئيس جمهور تركيه ..... 83
توصيه‌هايى به جريانات كردى ..... 88
توصيه‌هايى به دولت جمهورى فدرال آلمان ..... 90

توصیه‌هایی به اتحادیه‌ی اروپا، شورای اروپا، سازمان امنیت و همکاری اروپا ..... 94

توصیه‌هایی به ناتو ..... 95

سخن پایانی ..... 96

## ملاحظات مترجم

- ترجمه‌ی لغوی عنوان کتاب حاضر «امکانات حل اختلاف در «جمهوری ترکیه» می‌باشد. به نظر می‌رسد این تیتر و فرمول‌بندی محتاطانه، و البته نادقیق، به منظور رعایت حساسیتهای دولت و سیاستمداران ترکیه ــ که من آن را «آلرژی دولت ترکیه نسبت به واژه‌ی کُرد» می نامم ــ برگزیده شده، مبنی بر اینکه گویا در ترکیه مسئله‌ای به نام «مسئله‌ی کرد» وجود ندارد و تنها معضل آنها «مبارزه با تروریسم» است! من اینجا خود سعی نمودم، با اضافه کردن عبارتی توضیحی آنرا منطبق با محتوا و موضوع کتاب تدقیق نمایم.
- ترجمه‌ی اثر حاضر الزاماً به معنی پذیرش مواضع مطروحه در آن از جانب مترجم نیست و تنها به منظور بسط آگاهی علاقمندان و ناظرین سیاسی پیرامون مسئله‌ی کرد در ترکیه و مواضع انستیتو شرق‌شناسی آلمان ــ که اغلب به عنوان ارگان علمی و مشورتی سیاست، رسانه‌های همگانی و افکار عمومی آلمان در مورد مسائل و بحرانهای معاصر شرق عمل می کند ــ انجام گرفته است.
- برای درك بهتر مطلب شاید دانستن این موضوع نیز ضروری باشد که تحقیقات مورد اشاره در کتاب متأثر از رویدادهای اواسط دهه‌ی 90 در آلمان حول اعتراضات کردها و طرفداران حزب کارگران کردستان/ترکیه (حزب کارگران کردستان) انجام گرفته‌اند. این رویدادها از طرفی رسانه‌ها و افکار عمومی آلمان را بر علیه کُردها برانگیخت، از طرفی دیگر اما باعث شد که سیاست در آلمان اهمیت بیشتری به موضوع بدهد و دیگر به حدت و شدت گذشته مدعی نشود که این مسئله، مسئله‌ی آنها نیست و تنها به ترکیه مربوط می‌شود. تحقیقات، طرحها و پیشنهادات مطرح‌شده در این کتاب نیز در همین راستا قابل فهمند. شاید از مهمترین تغییرات چند سال اخیر در ترکیه لغو ممنوعیت کاربرد زبان کردی، تغییر مواضع حزب کارگران کردستان و بالاخره تغییر نام آن به دو جریان کنگرة خلق کردستان و حزب مهین‌پرستان کردستان می‌باشند. لازم به یادآوری است که جریان اولی همچنان

از عبدالله اوجلان دربند خط می‌گیرد، جریان دومی از عثمان اوجلان که در کردستان عراق مستقر است.

- اینجانب اینجا و آنجا ارائه‌ی توضیحاتی اضافی را نیز حول مسائل مطروحه ضروری دانسته‌ام که در جای خود در پرانتز به آنها پرداخته‌ام.
- کتاب حاضر با وجود تألیف و تنظیم آن در سالهای ۱۹۹۹ - ۱۹۹۸ هنوز از لحاظ تازگی و صداقت قضاوتهای خود در امور یاد شده چیز زیادی از دست نداده است. باوجود تحولات فراوانی که در کردستان ترکیه (شمالی) و کردستان عراق (جنوبی) بوجود آمده و سیل رو به فزونی این تغییرات, نظریات مؤلفین در چهارچوب کلی خود هنوز صادق می‌باشند. مهمتر از آن، تجربیات و درسی می‌باشد که باید از رویدادهای نامبرده آموخت. نکته جالبی که گذشت زمان از تألیف تا ترجمه این کتاب بدست داده این می‌باشد که خواننده می‌تواند صحت و سقم پیشبینی‌های نویسندگان را دریابد و از این طریق به آگاهی و یا عدم آگاهی آنان در زمینه‌های مذکور پی برد.
- در پایان خود را موظف می‌دانم نهایت تشکر و قدرشناسی خود را از آقایان منصور ا.ع. و ناصر ا. به جای بیاورم، چه که بدون تشویقات و راهنمایی‌ها و بازخوانی کتاب حاضر توسط آنها ترجمه و انتشار آن برایم میسر نمی‌بود.

## پیشگفتار مؤلفین

در بهار سال ۱۹۹۷ در جمهوری فدرال آلمان گروه کاری تشکیل شد که رسالتش تلاش برای جستجوی راهها و امکانات ممکن برای حل و فصل بحران ترکیه در ارتباط با مسئله‌ی کردها بود. اولین نتایج این تلاشها تحقیقاتی بود، که شما هم اکنون در کتاب حاضر ملاحظه می‌کنید.

- گروه کار از هیچ یك از طرفین درگیر جانبداری نمی‌کند. اگر از این یا آن طرف انتقاد شده، به این لحاظ بوده که خواسته‌ایم با توصیه‌هایمان طرفهای درگیر را به یافتن راه‌حلهای عملی ترغیب کنیم.

- گروه کار مستقل است و منافع حکومتی را نمایندگی نمی‌کند.
- گروه کار سیاست دولت آلمان و دیگر کشورهای اتحادیه اروپا را در رابطه با ترکیه، جنگ داخلی در این کشور و مهاجرین آمده از آن را منفی ارزیابی می‌کند. این گروه بر این اعتقاد است که سیاست کشورهای عضو اتحادیه اروپا هیچ نقش سازنده‌ای در حل بحران و اختلاف در ترکیه نداشته است، اگر چه این امر ممکن و ضروری بوده است.
- هدف گروه کار از طرح پیشنهادات برای حل بحران این نیست که از بیرون مدل سیاسی دیگری برای جمهوری ترکیه ارائه دهد. هدفی که دنبال می‌شود این است که سهمی سازنده در روند بحثهایی داشته باشیم که هم‌اکنون در ترکیه در جریان است.
- درکی که گروه کار از خود دارد، با توجه به هدفی که با این کارش دنبال می‌کند، درکی است که حل بحران و عملی بودن و موفقیت راه‌حل‌ها را مد نظر دارد و نه ارائه یك طرح رؤیایی.

اثر حاضر نتیجهٔ تلاشهای مشترك گروه کار است و از طرف اعضای گروه مشترکاً ارائه می‌گردد. به همین دلیل از آوردن نام نویسنده در هر بخش صرفنظر کرده‌ایم. اعضای گروه کار و نویسندگان این کتاب عبارتند از:

آمکه دیتر شویر (وی که نماینده‌ی پارلمان فدرال آلمان می‌باشد، مسئولیت اصلی کار حاضر را بر عهده داشته)، یان کرمر (مسئول هماهنگی علمی)، عثمان آیدین، یوخن هیپلر، کریستوف مونتسل و یوهانس وانده نرات.

نشر این اثر و نتایج آن بدون حمایت و کمك برخی از دوستان میسر نمی‌بود. گروه کار از افراد ذیل سپاسگذار است: هلموت اُبردیك، هایدی ودل، ادگار آوت، جورج شتول، تانر آکچام و گونار ویسنر.

شخصیتها و مؤسسات زیر کار حاضر را با یاری و راهنمایی‌های خود همراهی نمودند: هانس براند شاید، مدیکو انترنشنال، اودو شتاین‌باخ، انستیتو شرق شناسی و یان کلاوس و همچنین انستیتو گوستاو شترزمان.

# ديباچه‌ای بر موضوع

## حل خشونت‌آميز اختلافات

كشورهای جهان سوم با مشكلات عديده‌ای چون عقب‌ماندگی‌های ساختاری و زيربنايی در عرصه اقتصاد و همچنين مشكلات زيست‌محيطی جهان‌شمولی روبرو هستند. علاوه بر اينها، بويژه درگيريهای نظامی زندگی انسانها در اين كشورها را بطور جدی تهديد می‌كند.
تنها در موارد بسيار معدودی، بحرانهايی كه باعث بوجود آمدن اين جنگها شده‌اند از طريق نظامی حل و فصل شده‌اند. برعكس، در اكثر موارد اين درگيريهای نظامی باعث افزايش فقر اقتصادی، تبعيضات سياسی و بی‌عدالتی‌ها گرديده‌اند. هيچكدام از اين مشكلات و نارسايی‌ها را نمی‌توان با ابزار نظامی برطرف نمود. اعمال قهر در بهترين حالت خود می‌تواند باعث جلب افكار عمومی و آماده سازی زمان برای حل بحران شود، اما نمی‌تواند جايگزين راه حل سياسی گردد. در پيش گرفتن يك راه حل سياسی برای درگيريهای نظامی داخل يك جامعه بهر حال بهترين و در اغلب موارد حتی ممكن‌ترين راه حل می‌باشد.

## پيش‌شرطهای لازم برای حل مسالمت‌آميز بحران

تقريباً در تمام اختلافات و تضادهايی كه منجر به جنگ و اعمال قهر می‌شوند، يك مشكل اساسی كه سر راه چاره‌جويی سياسی قرار می‌گيرد همانا اين است كه طرفين درگير از پذيرش و به رسميت شناختن يكديگر بعنوان طرف گفتگو و مذاكره پرهيز می‌كنند. آنها طرف مقابل را حتی به عنوان نمايندة يك قشر اجتماعی با خواسته‌ای معين قبول ندارند. اگر چه اين مشكل بحران را بغرنجتر می‌سازد، اما نبايد حل آن را ناممكن سازد. انتخاب يك راه حل سياسی نبايد مشروط و منوط به اين باشد كه طرفين درگير همديگر را به رسميت بشناسند و يا به همديگر اعتماد داشته باشند، بلكه اين است كه آنها با جديت حاضر باشند در جهت مشكلاتی كه باعث و عامل بروز جنگ شده‌اند گامهای مشخصی بردارند. با وجود تمام خصومت‌ها می‌توان در اكثر اوقات منافع مشتركی را يافت كه هر دو طرف تمايل دستيابی به آن را دارند مانند پايان دادن به جنگی كه با وجود تلفات فراوان از هر دو سو، نتيجه ديگری نداشته است. انتخاب راه حلها و طرحهای سياسی نبايد معطوف به «نيات خوب» طرفين، بلكه به در نظر

گرفتن منافع هر دو طرف باشند. معمولاً درگیرهای پیش‌آمده دارای منشأهایی میباشند که هر دو طرف در حالت کلی به آن اذعان دارند، هر چند که آنها در مواردی نتیجه‌گیرهای مختلفی از آن ارائه می‌دهند.

یك راه حل سیاسی بدان معنا نمی‌باشد که راه منازعه را تا پایان پیمود یا مورد منازعه را ساده جلوه داد. و این البته بدان معنا نیست که خواهان از میان بردن فوری تضاد یا منکر وجود اختلافات و یا حل آنها شد و یا اینکه اصلاً آنها را نادیده گرفت. یك «راه حل سیاسی» به معنای پایان یك تضاد و منازعه نیست، بلکه تبدیل شیوه‌ی برخورد اصلی آن از قهرآمیز و نظامی به شیوه‌ی سیاسی و غیرنظامی می‌باشد. در پیش گرفتن «یك راه حل سیاسی» الزاماً به معنای پایان و خاتمه مشکلات اجتماعی که باعث بوجود آمدن نزاع شده‌اند نیست، بلکه تنها به معنای بوجود آوردن آن مکانیزمی می‌باشد که حل مشکل را فقط بصورت غیرقهرآمیز امکان‌پذیر می‌سازد و یا حداقل امکان بروز و اعمال قهر را به پایین‌ترین حد ممکن برساند. برای آغاز پروسه صلح طبیعتاً بوجود آمدن یك آتش‌بس مفید می‌باشد، اما این شرط حتمی و لازم قضیه نیست. خیلی اوقات نزاع و جنگها با یك راه حل سیاسی به اتمام رسیده‌اند، باوجوداینکه هنگام آغاز این راه حل هنوز جنگ ادامه داشته است. مواردی اتفاق افتاده که در حین مذاکرات رسمی و پنهانی حتی به شدت جنگ هم افزوده شده است. تا قبل از اتمام نزاع طرفین مواضع خود را مستحکمتر کنند. البته این موضوع مایه تأسف است، اما نباید مانع در پیش گرفتن راه حل سیاسی باشد. مثالهای تاریخی فراوانی شاهد این امرمی‌باشند. یك آتش‌بس وسیع و قطع هرگونه عملیات خصمانه در مدت زمان هر چه کوتاه‌تر هم مفید و هم عاقلانه می‌باشد. معهذا در اکثر اوقات واقعبینانه و مثبت نمی‌باشد که یك آتش‌بس فوری را پیش‌شرط یك بحث و گفتگو جهت حل مسئله نمود. در غیر این صورت گروههای کوچك جنگ‌طلب در هر دو طرف می‌توانند مانع موفقیت جهت جستجوی راه حل سیاسی شوند، آن هم قبل از اینکه این پروسه اساساً شروع شده باشد. یکی از نکات مهمی که هنگام بررسی پروسه‌ی این جنگ باید مورد توجه قرار گیرد این است که باید مشخص نمود که طرفین درگیر چه کسانی هستند، اختلافات واقعی کدامها هستند و نیروهای تشکیل دهنده‌ی هر یك از طرفین نزاع خود شامل چه تمایزات سیاسی می‌باشند. جستجو جهت یافتن راه حلهای مشخص هنگامی ثمربخش خواهد بود که روشن شده باشد، کدام اقوام تحت چه شرایط تاریخی و اجتماعی در کجا زندگی می‌کنند و وضعیت جمعیت و اقشار و اقوام مختلف به چه شیوه‌ای تغییر یافته است. امکان کمك به یك راه حل مسالمت‌آمیز از خارج چه از طریق دولتها، چه از طریق سازمانهای غیردولتی تاحد خیلی زیادی به این بستگی

دارد که گروههای مشخصی که طرفهای نزاع هستند تا چه حدی به محافل بین‌المللی اهمیت می‌گذارند، با آنها رابطه دارند و یا به آنها وابستگی دارند، و یا اینکه آیا آنها تأثیرپذیر می‌باشند یا نه. در مورد ترکیه می‌توان تحت این شرایط از خارج به این مسئله کمکهای مفید و مؤثری نمود. به دلیل روند حرکت ترکیه به سوی اروپا و تمایل آن به عضویت در اتحادیه اروپا و همچنین پیوندهای اقتصادی، سیاسی و نظامی جمهوری ترکیه با کشورهای اتحادیه اروپا امکانات متعددی برای تأثیرگذاری از خارج بوجود می‌آید که نادیده گرفتن آن از طرف دولتهای غربی بی‌مسئولیتی بزرگی خواهد بود. این امکانات بالقوه می‌توانند تا حدودی از دست بروند، چنانچه رژیمهای غربی خود را به برخوردهای صرفاً تاکتیکی محدود کنند و تنها در رابطه با عضویت در اتحادیه اروپا گریختن کردها و یا عضویت در پیمان ناتو از امکانات خود استفاده کنند. گرایشی را که باعث می‌شود انجام کمکهای لازم جهت راهگشایی مشکلات را قربانی منافع سیاسی کوتاه مدّت کرد، نمی‌توان از منطقه بحران‌زده مورد تأثیر قرار داد، بلکه جلو آن را فقط می‌توان در خود غرب گرفت.

## جمهوری ترکیه، آینده و دورنمای آن

بیش از یك دهه است که در جمهوری ترکیه جنگ مسلحانه‌ای پابرجاست و مانند خیلی اوقات دیگر از ابتدای این جنگ روزبروز روشنتر شده که هیچ کدام از طرفین جنگ قادر نیستند، که به یك پیروزی نظامی دست یابند. باوجوداینکه هر چند وقت یکبار یکی از طرفین چنین ادعایی را می‌کند. ترکیه مشکلات فراوان حل نشده‌ای را پیش روی خود دارد. وضع سخت اقتصادی، رابطه مذهب و سیاست، بدنامی سیاستمداران حاکم به دلیل رشوه‌خواری، ناتوانی همراه یك فضای تنگ سیاسی و یا موقعیت پیچیده‌ی برونمرزی در جنوب و شرق آن کشور و همچنین در مقابل اروپا. لذا به سختی متصور است که ترکیه بتواند بدون حل «مسئله کردها» و تجدیدنظرکردن و نوین کردن ساختار سیاسی‌اش که با آن در ارتباط می‌باشد قادر به حل سایر مشکلات اقتصادی و سیاسی خود باشد. بدون حل سیاسی درگیری بین دولت ترکیه و جنبش کرد جمهوری ترکیه نه تنها آینده‌ی خود، بلکه آینده‌ی اتباع خود را نیز تباه خواهد کرد. دو طرف درگیر نیز در حال پی بردن به این قضیه هستند. باید امیدوار بود که این امر سبب جستجوی یك راه حل سیاسی توسط آنها گردد.

### واقعيت چند مليتی بودن تركيه

تركيه نيز مانند اكثر كشورهای جهان يك كشور همگون نمی‌باشد و در آنجا اقوام مختلفی زندگی می‌كنند. اكثريت جمعيت از لحاظ قومی ترك می‌باشند. در كنار كردها اقليتهای ديگری نيز داخل مرزهای جمهوری تركيه زندگی می‌كنند كه جمعيت برخی از آنان فقط به چند هزار نفر می‌رسد. برخی از اين اقوام از چندين هزار سال پيش در اماكن امروزی خود زندگی می‌كنند. برخی ديگر از آنها پس از تغييرات مرزی ناشی از تحولات سياسی در قرنهای نوزدهم و بيستم و كوچ های ناشی از آن در مناطق كنونی خود اسكان داده شده‌اند. اين گروه از اقوام شامل يونانی‌ها، ارمنی‌ها، گرجی‌ها ... هستند. يك اقليت ۲۰۰۰۰ نفری از يهوديان نيز در تركيه وجود دارد. جدا سازی اين اقوام به لحاظ مذهبی، قومی و زبانی هميشه با هم در انطباق نيست. منكر شدن يا زير فشار قرار دادن اين اقليتهای قومی و مذهبی و زبانی و فرقهايی كه از اين نظر بين اتباع كشور وجود دارد قابل قبول نمی‌باشد. انكار اين واقعيت تنها منجر به مشكلات عديده و نابرابريهای سياسی و اجتماعی شده است و شكافهايی بين اتباع آن كشور پديد آورده است.

## وضعيت كنونی تركيه

### تاريخچه اختلافات در تركيه

اولين ارتباط رسمی بين كردها و امپراطوری عثمانی در سال ۱۵۱٤ ميلادی برقرار شد. در جنگ چالدران بين صوفيه‌ها كه در ايران حاكم بودند و عثمانی‌ها، كردها از عثمانی‌ها جانبداری كردند. بدين وسيله آنها امكان اين را يافتند كه در امپراطوری عثمانی به حكومتهای خودمختار خود ادامه دهند. ساختارهای خودمختار كردی تا قرن ۱۹ ادامه يافت، بدون اينكه باعث بروز مشكلی گردد. در آغاز قرن نوزدهم عثمانی‌ها شروع به تمركز قدرت جهت احداث يك ساختار حكومتی مركزی تمركزگرا كردند و سعی نمودند در اين راستا ساختار خودمختار مناطق كردنشين را محدود سازند. اين كار منجر به قيام و طغيانهايی از جانب كردها شد. مرحله‌ای كه همزمان با قيام فرمانروای رواندوز عبدالرحمن پاشا در سال ۱۸۰٦ ميلادی آغاز گرديد و با قيام فرمانروای بوتان شرفخان در سال ۱۸۳۹ ميلادی به اوج خود رسيد. تا سال ۱۸۸۰ طغيانهای زيادی بوقوع پيوستند كه در پی آنها خانهای كرد قسمت عمده‌ی

قدرت خود را از دست داده و ساختار خودمختار آنها از دست رفت. در مرحله بعدی که با جنبش شیخ‌عبیدالله در سال ۱۸۸۰ شروع شد و با مبارزه‌ی شیخ محمود برزنجی ادامه یافت، خواستهای سیاسی کردها دچار تغییر و تحول شد، رفته رفته مسئله استقلال مطرح گردید. تا قبل از جنگ جهانی اول جنبشهای متعددی جان گرفتند. قسمتی از رهبران کرد به این نتیجه رسیدند که باید کشوری مستقل دایر کنند. قرار داد «سور» که پس از اتمام جنگ جهانی اول بین نیروهای پیروز در جنگ و دولت عثمانی امضاء گردید از جمله شامل بندهایی جهت استقلال کردها بود. البته در این قرارداد فقط به یك بخش از مناطق کردنشین اشاره شده بود و آنهم بعداً با اضافه کردن متمّم و بندهای جدیدی استقلال این مناطق را عملاً غیرممکن ساخت. در توافقنامه‌ای که میان نیروهای پیروز جنگ اول جهانی (متفقین) به سردمداری انگلیس و دولت تازه تأسیس ترك به رهبری مصطفی کمال، «قرارداد لوزان» در سال ۱۹۲۳، مواد «قرارداد سور» که کهنه شده بودند، دیگر نقشی بازی نکردند. برای حکومت انگلیس تنها مسئله نفت مهم بود و منطقه کردستان و ساکنانش به چهار بخش تقسیم شدند، و هر کدام از آنها به دولتی سپرده شدند که بعضاً بعدها بوجود آمدند. بدین وسیله مسئله کردها از انظار عمومی جهان خارج شد.

## جمهوری ترکیه در آغاز خود

جمهوری ترکیه که بر روی ویرانه‌های عثمانی بنیاد نهاده شد خیلی از مشکلات را از عثمانیها به ارث برد. یکی از آنها مساله کردها بود که تا به امروز همچنان لاینحل باقی مانده. زمانی که مصطفی کمال در سال ۱۹۱۹ به آناتولی آمد، به کردها وعده داد که در یك دولت تازه تأسیس دارای حقوق برابر با ترکها خواهند بود. اما عملکردهای او و شیوه‌ی سازماندهی او در آناتولی نشان دادند که این یك وعده‌ی توخالی بیش نبوده و او در حقیقت هدف دیگری را دنبال می‌کرد. برخی از سران کرد در مقابل این موضوع دست به مقابله زده و اولین جریانات مخالف را بوجود آوردند. در سال ۱۹۲۰ در منطقه غربی درسیم قیام کردی به رهبری کوچگیری شروع شد. هدفهای سیاسی و استراتژی این قیام برای تحقیقات امروزه چندان مشخص نشده است. کادرهای رهبری این قیام خواستهای گوناگونی را مطرح می‌کردند که از کسب خودمختاری تا تشکیل کشور مستقل را دربرمی‌گرفت. نهضت نامبرده در اکثر نقاط به شیوه‌ی نامناسبی سازماندهی شده بود. سرانجام قسمت عمده‌ای از کردها دست از حمایت این جنبش کشیده و فقط نقش تماشاچی را داشتند. بدین گونه این جنبش بدست ارتش تازه تأسیس مصطفی کمال و نیروهای شبه‌نظامی وی به خاك و خون کشیده شد. شکست این جنبش باعث آن شد که

كردها ديگر امكان قانونی شركت در عرصه سياست را بطور كامل از دست بدهند. به همين جهت آنها اقدام به تأسيس يك سازمان مخفی به نام «آزادی» نمودند و حركاتی را جهت كسب استقلال انجام دادند. بعد از تأسيس جمهوری تركيه بوسيله قانون اساسی ۱۹۲٤ يك دولت تركی بنياد نهاده شد كه در آن غير از «اقليتهای مسيحی و يهودی» وجود تمام اقوام و اقليتها به كلی و يكباره انكار شد و يك شبه همه آنان «ترك»ناميده شدند. قسمت عمده‌ای از جمعيت كردها دوباره خود را ناچار ديدند كه به جنگ مسلحانه روی آورند، تا بدين طريق مانع از نابودی ملی، زبان و هويت فرهنگی خويش گردند. دستگيری سران «آزادی» در سال ۱۹۲٤ و بستن مدارس و انستيوهای آموزشی در كردستان باعث قيام ۱۹۲۵ شد. اين مبارزين در مدت زمان كوتاهی موفق به آزادسازی نقاط بسياری از كردستان شدند. دولت تركيه توانست پس از شوكی كه در ابتدا به وی وارد شده بود، اين قيام را به زودی سركوب كند. كسانی كه در اين قيام شركت كرده بودند، در «دادگاههای استقلال» كه جديداً تأسيس شده بودند، محاكمه و به مرگ محكوم كردند. در آن زمان بيش از ۱۵۰۰۰ كرد كشته شده و بيش از ۹۰۰ روستا ويران گرديدند.

## «برنامه اصلاحات شرق» تركيه كه بيش از ۷۰ سال اعتبار داشت

اين قيام برای جمهوری تركيه يك نقطة عطف در تعيين خط مشی و سياست آتی آن نسبت به كردها شد. يك برنامه رفرم برای شرق تركيه تدوين شد كه در آن موضع رسمی و شيوه‌ی برخورد با مسئلة كردها از طرف دولت فرمولبندی شده بود. و آن برنامه خيلی وسيعی بود كه امروزه نيز پس از گذشت بيش از ۷۰ سال هنوز به قوت خود باقی است و اجرا می‌گردد. در حالی كه سياستمداران ترك از آن بعنوان «برنامه رفرم» ياد می‌كنند، تاريخشناسان كرد معتقدند كه اساس اين طرح را می‌توان با واژه‌هايی چون تركی كردن كردها، تبعيد و كوچ‌دادن اجباری، آسيميلاسيون و كشتار جمعی آنها تعريف نمود. و اين نكات نامبرده هم‌اكنون بيش از ۷۰ سال است كه در آنجا عملی می‌شوند. آنچه كه امروز به يقين می‌توان گفت اين است كه طرح مزبور نتوانسته به اهداف اعلام شده‌ی خود دست يابد. با وجود آنكه قيام ۱۹۲۵ به يك شكست نظامی منجر شد، كردها از اهداف اين جنبش چشم‌پوشی نكردند. در سال ۱۹۲۷ حزب تازه‌ای در بيروت به نام «انجمن خويبون» احداث گرديد. بين سالهای ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۰ جنبش آگری بوقوع پيوست. اين جنبش هم كه از داخل و از خارج به آن كمكی نشد، منجر به شكستی ديگر گرديد. در آن موقعيت زمانی در جمهوری

تركيه تفكرات دولتی اقتدارگرايانه پايه اصلی سياست اين كشور را تشكيل می‌داد. «همه چيز در همه عرصه‌ها بايد در خدمت دولت باشد.» اين به شعار و محور اصلی سياست تبديل شده بود. تأثير اين ايدئولوژی رسمی كه بر اساس هويت «ملت ترك ـ دولت ترك» بناشده بود، بر روی كردها نيز آشكار بود. از سال ۱۹۳۰ تحت سلطه تك حزبی ناسيوناليستی كماليسم كه با شووينيسم فرق چندانی نداشت، با گذشت هر روز شيوه‌های غيردمكراتيك بيشتری در پيش گرفته می‌شد، كه قوانين جديد در ارتباط با كردها نيز جزو آنها بود. تعدادی از مقررات قانونی تحت عنوان «قوانين تونجلی» تصويب گرديدند. سرانجام در پی تصويب قانون تبعيد دولتی به شماره‌ی ۲۵۱۰ كه طبق آن كردها به نواحی غرب كوچ داده شده و در آنجا اسكان داده شوند، قيام ديگری بوقوع پيوست. اين جنبش نيز كه به قيام درسيم معروف شد در سالهای ۳۸ ـ۱۹۳۷ به خاك و خون كشيده شد و طی آن بيش از ٤٠ هزار كرد به قتل رسيده و نيز بيش از نيم ميليون نفر تبعيد شدند.
آغاز جنگ جهانی دوم منجر به مشكلات اقتصادی فراوانی در تركيه گرديد. فقر اين دوران و همچنين قتل و عام ۱۹۳۸ منجر به يك دوره‌ی سكوت طولانی از طرف كردها شد.

## آغاز مجدد مخالفت كردها در اواخر دهه ٥٠

پس از تبديل تركيه به يك سيستم چند حزبی در نيمه دوم دهه ٤٠ عده‌ی زيادی از كردها به حل مسئله و مشكلات در چهارچوب سيستم پارلمانی موجود اميدوار شدند. آنها شروع به فعاليت در حزبهای موجود كردند. اپوزيسيون واقعی كردی زمانی شكل گرفت كه فعالين و مبارزين كرد سرانجام به اين نتيجه رسيدند كه آنها از طريق مبارزه‌ی سياسی و پارلمانی نيز به حقوق خود دست خواهند يافت. دستگيری و محاكمه «٤٩ تن» (در اصل ٥١ تن بودند) از روشنفكران كرد در سال ۱۹۵۹ مسئله كردها را دوباره به مسئله روز تبديل كرد.

## آغاز دهه ٦٠

با تصويب قانون اساسی ۱۹٦۱ تركيه پس از كودتای نظامی ۲۷ مه ۱۹٦۰ در اين كشور مجدداً يك سيستم چندحزبی دايز گرديد. بدين وسيله امكان انسجام و بسيج و تشكل برای نيروهای چپ در تركيه فراهم شد. قسمت عمده‌ی رهبران و روشنفكران كرد در اين احزاب و انجمنها شروع به فعاليت نمودند. خيلی از آنها جذب «حزب كارگران تركيه» شدند. حزب مزبور از يك برنامه سوسياليستی برخوردار بود و با ۱۵ نماينده در پارلمان تركيه شركت داشت. حزب نامبرده در سال ۱۹۷۱ از طرف

ديوان عالی كشور ممنوع شد. اتهام وارده بر آن عدم انكار كردها بود، چرا كه آن حزب كردها را بعنوان يك خلق نام می‌برد. مابقی سازمانهای چپ كه بعنوان «چپهای تركيه» معروف بودند، به مسئله كردها از جنبه اقتصادی می‌نگريستند. تز آنها مبنی بر اين بود كه پس از تأسيس يك حكومت سوسياليستی در تركيه مسئله كردها خودبخود حل خواهد شد. اين دكترين قادر به قانع كردن كردهايی كه به دنبال حل مسئله كرد بودند نبود. همين نكته باعث شد كه كردها به سازماندهی مستقل صفوف خود بپردازند و جريانات علنی و مخفی خود را تشكيل دهند. جنبش مصطفی بارزانی در كردستان عراق باعث تسريع تشكل يافتن كردها و پيدايش سازمانهای مستقل كردی شد. حزب دمكرات كردستان عراق و حزب دمكرات كردستان تركيه با هم به صورت غيرعلنی همكاری می‌كردند. علاوه بر سازمانهای سياسی كرد كه فعاليتهای زيرزمينی داشتند همچنين در سطح علنی نيز «انجمن‌های فرهنگی_انقلابی شرق» سهم عظيمی در انسجام كردها و بازگشت آنها به هويت اصلی شان داشتند. احمد حمدی باشار كه مشاور شخصی آتاتورك بود، در سال ۱۹۶۲ نشريه‌ای را به نام «جهان صلح» منتشر كرد. در اين مجله موضوعاتی مانند بازار اقتصاد آزاد و به رسميت شناختن حقوق كردها درج می‌شد. نكته قابل توجه اين بود كه اين موضوع برای اولين بار از طرف كسانی مطرح می‌شد كه خود به دستگاه حاكميت نزديك بودند. البته بعد از مدت كوتاهی از اين ابتكار مثبت جلوگيری شد.

## كودتای نظامی ۱۹۷۱

پس از كودتای ۱۲ مارس ۱۹۷۱ فشار سختی متوجه چپهای تركيه و اعضای گروهها و سازمانهای كردی شد. صدها تن از كردها دستگير و محاكمه شدند. پس از عفو عمومی ۱۹۷٤ كردها شروع به متشكل و منسجم كردن مجدد خود تحت لوای تفكرات چپ نموده و برخی از آنها برای بنای يك كردستان مستقل می‌كوشيدند. از طرفی اعضای «انجمنهای فرهنگی_انقلابی شرق» روز به روز در اكثر مناطق روبه‌فزونی بود. از طرف ديگر سازمانهای غيرقانونی احداث می‌شدند مانند «حزب كارگری كردی»، «حزب كارگران كردستان»، «كاوه» و «رزگاری». اين احزاب مخفی به نوبه خود دست به تأسيس انجمن‌ها و كانون‌هايی زدند كه بطور قانونی كار می‌كردند و روزنامه‌ها و نشرياتی پخش می‌كردند. البته گروههای كردی و چپ كردی خيلی متفرق بوده و هر كدام از آنها در بين خود اختلاف داشته و با هم در نزاع بودند.

## كودتاى ۱۹۸۰

نظاميان براى چندمين بار در تاريخ ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ قدرت را بدست گرفتند. بر خلاف كودتاى ۱۹۷۱ هدف كودتاچيان تعيين خط مشى سياسى براى آينده‌ى كشور بود. كودتاچيان دستور تأليف يك قانون اساسى را دادند كه آزاديهاى سياسى را تا حد زيادى محدود مى‌كرد. رژيم نظامى خيلى بيرحمانه به همه نهادهاى دمكراسى و آزادى حمله‌ور شد. حمله اصلى به بدترين شيوه‌ى خود متوجه مخالفين كرد بود. دهها هزار كرد را دستگير كرده و وحشيانه شكنجه كردند. احزاب و سازمانهاى كرد كه معتقد به جنگ مسلحانه بودند و آن را تنها راه رهايى مى‌دانستند، وقايع فوق را تصديقى بر نظريات خود مى‌دانستند كه مسئله كردها فقط از طريق جنگ قابل حل مى‌باشد.

## آغاز جنگ مسلحانه در سال ۱۹۸٤

جنگ مسلحانه‌اى كه قريب دو دهه ادامه داشت با به دست گرفتن اسلحه از طرف اعضاى «حزب كارگران كردستان» در ۱۹ اوت ۱۹۸٤ آغاز گرديد، بخشى از رهبران كماليستها كه در دستگاه حكومت دست داشتند، اين موضوع را بهانه قرار دادند تا مسئله كرد را كه با «برنامه رفرم براى شرق» حل نشده بود، به وسيله عمليات نظامى حل و فصل كنند. عليرغم تمام پيشگويى‌ها و نظرات و با وجود استفاده از تمام امكانات نظامى ARGK (بازوى نظامى حزب كارگران كردستان) توانست روز به روز طى ده سال آتى چه از لحاظ نيروى انسانى و چه از لحاظ اسلحه و مهمات رشد نمايد. پشتيبانى مردم از اين سازمان هميشه روبه‌فزونى بوده و تعداد زيادى كماكان به چريكهاى آن مى‌پيوندند. در حاليكه اين سازمان در ابتداى كار بيش از چند صد چريك نداشت، به گفته يك روزنامه ناتو آنها هم اكنون ۲۰۰۰۰ رزمنده هستند، كه همه نواحى كوهستانى كردستان را در دست گرفته و در مناطق ديگر هم حداقل شبها حاكم هستند. البته چنان به نظر مى‌رسد كه از لحاظ نظامى رفته رفته ARGK تضعيف شده و يك سير معكوس را طى مى‌كند.

## تلاشهايى براى فعاليتهاى سياسى علنى: «حزب دمكرات» و «حزب كار خلق»

هنگامى كه گروهى از كردها راه جنگ مسلحانه را در پيش گرفتند، بخش ديگرى از مردم براى رسيدن به اهداف خود تلاش نمودند در صحنه سياسى تغييراتى بوجود بياورند. «حزب كار خلق» موفق شد در يك ائتلاف ليستى با «حزب سوسيال دمكرات

خلق» ۲۲ نماینده‌ی کرد را به پارلمان بفرستد. این نمایندگان از ابتدای کار مورد حمله شدید دیگر اعضای پارلمان قرار گرفتند. در سال ۱۹۹۳ «حزب کار خلق» توسط دیوان عالی کشور ممنوع اعلام گردید. بخش عمده‌ی نمایندگان پس از این جریان به حزب جدید «حزب دمکراسی خلق» (HADEP) پیوستند. اما این احزاب دمکرات دیگر عمر زیادی نداشتند. در تاریخ ۳ مارس ۱۹۹٤ از نمایندگان «حزب دمکراسی» (DEP) سلب مسئولیت شد. آنها دستگیر شده و سپس به زندانیهای طولانی محکوم شدند. حزب دپ پس از مدتی ممنوع گردید و علیه جانشین سیاسی وی (HADEP) هم اکنون محاکمه‌ای در جریان است. عده‌ی زیادی از احزاب دیگر هم که برای خواستهای کردها فعالیت می‌کردند به همین سرنوشت سیاسی دچار شدند. گرچه بودند در میان آنها سازمانهایی که آشکارا بر علیه حزب کارگران کردستان موضعگیری می‌کردند ولی این موضوع هم به آنان کمکی نکرد.

## بیلان سالهای گذشته

پس از ۱۹۹۰ هنگامی که جنگ میان ارتش ترکیه و ARGK روز به روز شدت بیشتری می‌گرفت و مناطق بیشتری را نیز زیر پوشش قرار می داد، مردم کرد روزبه‌روز زیر فشار و ضربات بیشتری از طرف ارتش و نیروهای شبه‌نظامی دولتی قرار گرفتند. از انسانهای معمولی گرفته تا نمایندگان پارلمان، قریب ۱۵۰۰ نفر قربانی «ترورهای ناشناخته» شدند. ده‌ها هزار نفر دستگیر و شکنجه شده و برای مدتی طولانی به زندانها انداخته شدند. نشریاتی که به وسیله کردها به چاپ می‌رسید، زیر ضرب قرار گرفتند، تا جایی که خیلی از دست‌اندرکاران و کارکنان آنها به قتل رسیدند. ارتش و واحدهای ویژه و مزدوران آنها در روستاها دست به جنگی زدند که بدون توجه و اهمیت به قوانین بین‌المللی روز به روز شدت بیشتری می‌گرفت. البته نادیده گرفتن قوانین بین‌المللی برای حفاظت از مردم غیرنظامی هنگام جنگ از طرف حزب کارگران کردستان نیز روی می‌داد. طبیعت کردستان به تمامی از بین رفت. جنگلها به دلایل تاکتیکی نظامی به آتش کشیده، زمینهای حاصلخیز و چراگاهها که برای کردستان اهمیت بسزایی دارند، مین‌گذاری شده و از استفاده آنها جلوگیری به عمل آمد. بیش از ۳۰۰ روستا و چراگاههای بیشماری خالی از سکنه و به متروکه تبدیل شدند. بیش از ۳ میلیون نفر وادار به ترک خانه و کاشانه خود شده و بیش از ۳۰ هزار تن جان خود را از دست داده‌اند.

# جمعیت کردها در ترکیه

## اهمیت مسئله

در ترکیه هر ۵ سال یکبار آمارگیری سرانه به عمل می‌آید. از آنجایی که ترکیه منکر وجود کردها بوده است، اطلاعات آماری رسمی در مورد تعداد کردها در ترکیه وجود ندارد. با این وجود می‌توان از آمارهای موجود نتیجه‌گیریهایی در مورد جمعیت کردها در ترکیه نمود، برای نمونه از جمعیت نواحی خاصی که عماً کردنشین هستند. طی بررسی تغییرات جمعیتی کردها در کنار آمار رسمی دولت در مورد جمعیت، همچنین به آمار بهداشتی، دادگاهها، خانه‌ها و ادارات و ... توجه شده است. از آمارهای سازمانهای حقوق بشر، نقشه‌های جغرافیایی سازمان نقشه‌برداری، لیست اسامی روستاها با نامهای قبلی و جدید و برخی مدارك به چاپ رسیده نیز بهره گرفته شده است. علاوه بر این از تحقیقات عثمان آیدین در مورد ۳۰۰۰ روستا بین سالهای ۱۹۹۲ ـ ۱۹۶۸ به عنوان نتایج تجربی استفاده گردید.

## مشکل تعریف: چه کسی کُرد محسوب می‌شود؟

ساده‌ترین راه یك نظرخواهی آزاد می‌باشد که در آن هر کسی بتواند آزادانه تعلق قومی خود را بیان کند. از آنجایی که این مسئله امکان‌پذیر نمی‌باشد، از فاکتورهای مختلفی جهت این تحقیق جمعیت استفاده شده. فاکتور زبان یکی از مهمترین فاکتورها برای تعریف قوم و ملت می‌باشد. بین سال ۱۹۸۵ـ۱۹۶۰ ۳۶۹۶۷۵۹ نفر گفتند که زبان اول یا دوم آنها کردی می‌باشد. این رقم خیلی کمتر از نسبت جمعیت کردها در مقایسه با جمعیت کل کشور بود. در خیلی از نقاط گزارش شد که مأموران آمار در پاسخ سوال خود به جای کردی ترکی نوشته‌اند و یا این جواب را اصلاً ثبت نکرده‌اند. بعدها در نتایج آماری که منشر می‌شد این مطلب حذف شده و از سال ۱۹۹۰ این سوال را دیگر از کسی نمی‌کنند. احساس کُرد بودن و زبان مادری خود را خیلی از کردها به دلیل آسیمیلاسیون [شووینیسم] و ممنوعیت زبان کردی «فراموش» کرده‌اند. با ین وصف «احساس کُرد بودن» مهم بوده و باید در این مورد در نظر گرفته شود.

هویت فرهنگی: طبق آمار می‌توان جمعیت ترکیه را به ۲۶ گروه فرهنگی متفاوت تقسیم کرد که هر کدام از آنها زبان، آداب، رسوم و فولکلور خود را دارند. کردها را می‌توان بر اساس

هويت فرهنگی راحت شناسايی كرد، حتی اگر آنان در مناطق كردنشين زندگی نكنند.
زندگی و تعلق جغرافيايی: تعلق تاريخی به زادگاه كردی كه از لحاظ جغرافيايی «كردستان» نام دارد، بايد همچنين بعنوان يك فاكتور شناسايی تلقی شود.

## كردستان در كجا واقع شده؟

در ابتدا بايد اشاره كرد كه منظور از كردستان تنها آن بخشی می‌باشد كه در درون مرزهای جمهوری تركيه قرار دارد. پس از تقسيم كردستان بين عثمانيها و صفويه‌ها در سال ١٥١٤ كردستان خودمختار كه زير پوشش عثمانی‌ها بود، رسماً به عنوان «كردستان» شناخته شد. اين «كردستان» شامل قسمت عمده‌ای می‌شد كه امروزه در ادبيات رسمی تركيه به آن «شرق و جنوب شرق» می‌گويند. البته آن زمان مفهوم جغرافيايی «كردستان»، شمال عراق امروزی را كه آن هنگام جزو دولت عثمانی بود نيز دربرمی‌گرفت.
پس از قيام كردها در سال ١٩٢٥ به رهبری شيخ سعيد دولت تركيه بررسيهای گسترده‌ای را در مورد كردها انجام داد كه منجر به «برنامه رفرم برای شرق» شد. مصطفی عبدالحليق «رندا» كه مسئول اين بررسيها بود در ١٤ سپتامبر ١٩٢٥ «كردستان» را چنين تعريف كرد: «بر طبق اسناد و مداركی كه در اختيار ما قرار گرفته اين منطقه كه در شرق رودخانه فرات و جنوب كوههای بينگول در استانها و بخشهای اُرفا، ماديل، سيوَرَك، دياربكر، اَرگانی، اَلزيق، گنج، موش، بايزيد، وان، بيتليس، سيرت و در بخشهای هينيس، كيگی در استان ارزون و بخش پلومور در ارزنجان قرار گرفته دارای ١٣٦٠٠٠٠ نفر جمعيت است. از اين تعداد ٢٥٠٠٠٠ ترك هستند و ١١٧٠٠٠ نفر عربی زبان می‌باشند. آمار و ارقام ذكر شده بايد جزو آرشيو مخفی دولتی باشند. در تاريخ ٢١ فوريه ١٩٢٥ در استانهايی كه «امكان بروز قيام» در آنها می‌رفت، حكومت نظامی اعلام گرديد. بدين وسيله استانهای موش، اگانی و ... غيرمستقيم به عنوان «استانهای كردی» شناخته شدند.

## تعداد جمعيت در كردستان

ما اينجا تلاش می‌كنيم با تكيه بر اطلاعات آماری موجود (و همچنين با درنظرداشت تغييراتی كه در تقسيمات كشوری انجام گرفته) آماری در ارتباط با جمعيت كردها در «كردستان» بدست دهيم.

| استان | آمارگیری 1985 | آمارگیری 1990 |
|---|---|---|
| آدیامان | 430.728 | 531.131 |
| آگری | 421.131 | 437.093 |
| بنگول | 241.548 | 250.966 |
| بیتلیس | 300.843 | 330.115 |
| دیاربکر | 934.505 | 1.094.996 |
| الازیك | 483.715 | 498.225 |
| ارزینجان | 299.985 | 149.837 |
| ارزروم | 856.175 | 847.201 |
| قاضیان تپه | 966.940 | 1.140.594 |
| حكاری | 182.645 | 172.476 |
| كارس | 722.431 | 662.155 |
| مالاتیا | 665.809 | 702.055 |
| ك. ماراش | 840.472 | 892.952 |
| ماردین | 652.096 | 557.727 |
| موش | 339.492 | 376.543 |
| سییرت | 524.741 | 243.435 |
| سیباز | 772.209 | 767.481 |
| تونچلی | 151.906 | 133.143 |
| شانلی اوفرا | 795.034 | 1.001.455 |
| وان | 547.216 | 637.453 |
| باتمال | | 344.699 |
| شیرناك | | 262.006 |
| جمع | 11.129.594 | 12.016.741 |

البته اگر این استانها به عنوان استانهای كردی ذكر شوند، باید سه نكته زیر را در نظر گرفت:

- جمعیت استانهای ارزنجان، ارزروم، قاضیان‌تپه، كارس، مالاتیا، كارامان ماراش و سیواش تنها از كردها تشكیل نمی‌شوند.
- در استانهای ماردین، سییرت و ارفا عربها و آسوریها نیز زندگی می‌كنند.
- در تمام استانها، بویژه در مراكز شهرها، تركها نیز زندگی می‌كنند كه یا ارتشی هستند و یا كارمندان دولتی كه موقتاً در آنجا سكونت گزیده‌اند. علاوه بر این روستاهایی هستند كه در آنها تركهایی كه آوارگان كشورهای بالكان می‌باشند، زندگی می‌كنند و افرادی هستند كه از قدیم در آنجا سكونت داشته‌اند.

اين بدان معناست كه براى مشخص كردن جمعيت كردها تنها كافى نيست كه تعداد كل افرادى را بدست آورد كه در «كردستان» زندگى مىكنند، بلكه بايد توسط ٥ نوع منطقه تفاوت قائل شد:

- استانهايى كه كردها در آنجا اكثريت جمعيت را تشكيل مىدهند؛
- استانهايى كه بخشاً از كردها تشكيل شده اند؛
- استانهايى كه كردها در آنجا در اقليت هستند؛
- كردها در داخل آناتولى و
- كردها در شهرهاى بزرگ و متروپل.

## استانهايى كه كردها در آنها در اكثريت مىباشند

اين شامل استانهاى زير مىشود: آديامان، آگرى، باتمان، بينگول، بيتليس، دياربكر، لازيك، هكارى، موش، ماردين، سيرت، شيرناك، تونجلى، شانلى اوفرا و وان. تقريباً تمام اراضى اين استانها و بيشتر قريب به اتفاق شهرها از جمعيت كرد تشكيل شده. بدين صورت مىتوان به آنها استانهاى كردنشين گفت. در نواحى آدريامان، الازيق ٢٠ درصد جمعيت را تركها تشكيل مىدهند. علاوه بر اين در تمام استانها اقليت كوچكى متشكل از كارمندان و ارتشيها وجود دارند كه موقتاً در آنجا زندگى مىكنند. در مراكز الازيق و موش و روستاهاى اطراف اقليت كمى از تركها زندگى مى كنند. در مراكز سيرت و ماردين ٥٠ درصد و در شانلى اوفرا ١٠ درصد جمعيت را اعراب و در استانهاى ماردين و باتمان بخشى از جمعيت را آشوريها تشكيل مى دهند. تعداد آنها مانند يزيديها بر اثر فشار و رانده‌شدن از آن مناطق از سال ١٩٨٠ رو به كمى نهاده. از آنجايى كه راجع به بافت جمعيت شهرها اطلاعى در اختيار نمىباشد، فقط مىتوان به طور عمومى گفت در مراكز الازيق و ماردين سيرت و اورفا درصد جمعيت كردها بين ٥٠ الى ٧٠ درصد مىباشد. در مراكز استانهاى ديگر درصد آنها بالاتر مىباشد.

در استانهاى « كردى » بيشتر با زبان كردى صحبت شده و آداب و رسوم كردى رايج مى باشند. اين استانها شامل مناطقى مى شوند كه از بدو تاريخ محل سكونت كردها بوده است.

## استانهايى كه بخشاً از كردها تشكيل شده اند

در اينجا مى توان از استانها ى ارزروم ، ايقدير ، ما لاتيا و كارس نام برد. در مناطق خاصى از اين استانها يك اكثريت نسبى را تشكيل مى دهند .

در مراکز استانها نیمی از جمعیت را کردها تشکیل داده و در نواحی دوردست این استانها جمعیت کردها شامل اکثریت مردم است. اگر چه درصد کردها در این استانها مثل استانهایی که قبلآ از ان سخن رفت نیست، با وجود این در مناطقی از این استانها کردها در اکثریت کامل می باشند و این در حالیست که در تمام استانهای مرزی که کردها وترکها را از هم جدا می‌کند یک چنین ساختاری صادق است.

## استانهایی که کردها در اقلیت هستند

استانهای اردهان, ارزنجان, سیواس, کارامان ماراش, و قازیان تپه جزو استانهایی هستند که کردها در اقلیت می‌باشند.
در این استانها که از لحاظ قومی استانهای مرزی هستند در حدود ۲۰ تا ۴۰ درصد جمعیت را کردها تشکیل می‌دهند. در این مناطق می‌توان به وضوح مشاهده کرد که جمعیت کردها در مناطق مرزی متراکم است که به زادگاه تاریخیشان نزدیکتر است. آنها در این مناطق بیشتر در روستاها زندگی می‌کنند.

## کردها در داخل آناتولی

در زمان حکومت عثمانیها کردها بارها تبعید شدند. اکثر آنان به مناطق دوردست مثل استانهای آنکارا، کیرشهرو قونیه و ... فرستاده شدند.
در مناطقی که کردها اسکان داده شده‌اند همگونی خاصّی حکمفرماست. کردها در این مناطق کماکان دارای انسجام بوده و یک واحد را تشکیل می‌دهند و به همین دلیل باز شناسی آنها از دیگر اقوام کار سختی نیست. آنها آداب و رسوم خود را حفظ کرده و به روش نیاکان خود زندگی کرده ، به زبان مادری خود کردی سخن گفته و خود را هنوز به قبایل سنتی متعلق می‌دانند. علاوه بر مناطق یاد شده عدّه‌ی نه چندان زیادی از کردها در مثلث استانهای «جانگیری» و «جووروم» و «یوزگات» زندگی کرده، ولی از آنجایی که تعداد آنها کم می‌باشد روی نقشه جمعیتی از آنان نامی برده نشده است. در جدول زیر لیستی را مشاهده می‌کنید که رقم روستاهای کردنشین و جمعیت آنها طبق آمارگیری دولتی سال ۱۹۹۰ ارائه شده است

| استانها | مناطق | تعداد روستاها | جمعيت |
|---|---|---|---|
| ANKARA | Polatli | 12 | 7293 |
| | Bala | 19 | 8886 |
| | S.Kochisar | 9 | 3049 |
| | Gölbasi | 1 | 3030 |
| | Haymana | 49 | 40095 |
| Kirsehir | Zentrum | 7 | 1888 |
| | Cicekdagi | 12 | 10036 |
| | Boztepe | 10 | 3448 |
| | Avanoglu | 1 | 539 |
| | Kaman | 6 | 2287 |
| Konya | Yunak | 20 | 27409 |
| | Kuku | 23 | 31780 |
| | Cihanbeyli | 18 | 55534 |
| | Celtik | 5 | 8882 |
| | Kadinbani | 1 | 1683 |
| | Sarayönü | 2 | 3188 |

مجموع اين تعداد ۲۰۹۰۲۷ نفر در ۱۹۵ روستا می باشد كه همگی داخل آناتولی می‌باشند. البته قابل ذكر است كه در اين رقم تعداد كردهايی كه در مراكز استانها زندگی می كنند منعكس نشده، چرا كه در اين زمينه آماری در دست نمی باشد.

## جمعيت كردها در شهرهای بزرگ

جمعيت كردهای ساكن در شهرهای بزرگ را نمی توان به صورت دقيق مشخص نمود . در عين حال كردها قسمت بزرگی از جمعيت شهرهای بزرگی همچون استانبول ، آنكارا ، آدانا ، ازمير ، آنتاليا و ... را تشكيل می‌دهند. در اين شهرها محله‌هايی به وجود امده‌اند كه در آنها عملاً تنها كردها زندگی می‌كنند.
در منطقه Ägäis بخصوص در نواحی دوردست ازمير ، مانيسا و آيدين سيل كوچ كردها منجر به پيدايش روستاهايی شده كه ساكنين آنرا كردها تشكيل می‌دهند. تحقيقاتی كه در مورد درصد جمعيت كردها در شهرهای نامبرده به عمل آمده ، متناقض بوده و متاسفانه هيچكدام قابل اثبات نيستند.
به همين دليل از آمار رسمی و دولتی و سرشماری سال ۱۹۸۵ و محل تولّدی كه در آنجا برای افراد ذكر شده استفاده می‌گردد. در جدول زير ارقام ذكر شده مشهود است:

| مركز استانها | جمعيت كل | جمعيت كردها |
|---|---|---|
| Adana | **777554** | **296371** |
| Ankara | **2737209** | **306408** |
| Antalya | **397712** | **34087** |
| Bursa | **840094** | **83630** |
| Eskisehir | **404236** | **19527** |
| Hatay | **428845** | **77610** |
| Mersin | **1034130** | **153482** |
| Istanbul | **5560908** | **1122864** |
| Izmir | **1800797** | **211485** |
| Kocaeli | **411917** | **78219** |
| جمع كل | 14393402 | 2383683 |

بالغ بر 15،2 درصد مراكز استانها يي كه در اين جدول آمده را كردها تشكيل مي‌دهند.
دليل انتخاب اين شهرها در آمار ما اين مي‌باشد كه سمت فرار كردها از استانهاى كردنشين اكثرا به سوى مراكز استانهاى نامبرده ميباشد. البته در آمار فوق تعداد كسانى كه بعد از ۱۹۸۵ فرار كرده‌اند مندرج نيست، لذا بايد اين اعداد را به طرف بالا تصحيح نمود.
با تخمين جمعيت كردها در سال ۱۹۸۵ و با در نظر گرفتن آمار سرشمارى ۱۹۸۵ مى‌توان تعداد كردهاى مقيم در كردستان تركيه را ۵ / ۸ ميليون نفر تعيين كرد و تعداد كردهايى كه خارج از كردستان زندگى مى كنند يعنى در داخل شهرهاى بزرگ و مراكز استانها در غرب بالغ بر۷ / ۲ ميليون نفر.
اگر اين ارقام را با هم جمع كنيم مى‌توانيم جمعيت كردها در تركيه در سال ۱۹۸۵ را بالغ بر يازده ميليون اعلام كنيم.

## تخمين جمعيت كردها در حال حاضر

اگر محاسبات خود را بر مبناى آمار رسمى دولت تركيه بگذاريم مى‌توان گفت كه رشد جمعيت در اين سالها چهار در صد بوده و اين به معنى آن است كه جمعيت كردها در حال حاضر از مرز سيزده و نيم ميليون نفر گذشته و البته اگر در طى ده سال گذشته فرار و كوچى صورت نمى‌گرفت. با در نظر گرفتن محل تولد و يك رشد چهار درصدى جمعيت بايد جمعيت كردهايى كه خارج از كردستان زندگى مى كنند تخميناً چهار ونيم ميليون نفر باشد. اين رقم بايد شامل افرادى نيز

گردد که خارج از استانهای کردنشین متولد و به ثبت رسیده اند یعنی در مجموع کردهایی که خارج از کردستان زندگی می کنند پنج میلیون نفرند.
بدینگونه می‌توان با استناد به آمار رسمی سال ۱۹۸۵ تعداد کردها را نسبت به جمعیت کل ترکیه در سال ۱۹۹۷ بالغ بر هیجده میلیون نفر محسوب کرد. البته این رقم اطلاعاتی راجع به این مسئله ، که چه تعدادی از این هیجده میلیون در کردستان ، غرب ترکیه ویا اروپا زندگی می‌کنند،به دست نمی‌دهد.
سازمانهای مختلفی که در قسمت گزارش نویسی فعالند متفق‌القولند که از سال۱۹۹۱ حدود سه میلیون نفر از مناطق کردنشین مجبور به جلای کردستان شده اند، و این در حالی است که همه این افراد فقط از روستاها فراری نشده بلکه قسمتی نیز از شهرهای کوچک رفته اند. در اینجا می‌توان گفت که همه این افراد به غرب ترکیه نگریخته، بلکه عده‌ای نیز به مراکز استانهای کردنشین مانند دیاربکر پناه برده اند. با یک تخمین محتاطانه می‌توان گفت که از هیجده میلیون کردی که در جمهوری ترکیه زندگی می‌کنند حدود یازده میلیون آنها در کردستان و هفت میلیون نفر در داخل آناتولی و شهرهای بزرگ غرب ترکیه اسکان گزیده اند و تعداد سیصد هزار نفر نیز از سال ۱۹۸۵ تا بحال به اروپا رفته اند.[1]

## سرشماری رسمی در ۳۰ نوامبر ۱۹۹۷

طبق آمار رسمی ۱۹۹۷ در استانهای کردنشین ۱۳ میلیون نفر زندگی می کنند. در مقایسه دو سرشماری [سال ۱۹۹۷ با سال ۱۹۸۵] به وضوح دیده می‌شود که تعداد افرادی که در روستاها زندگی می‌کرده اند کم شده، در حالیکه به جمعیت شهرها افزوده شده است. دلیل این امر کوچ هایی می باشد که به سبب جنگ و خونریزی در پیش گرفته شده اند.
البته روش سرشماریها چه از طرف رسانه‌های جمعی و چه از طرف افراد متخصص در این امر ناصحیح قلمداد شده و به گفته‌ای حتی سه میلیون نفر که در مناطق و محله‌های تازه آباد شده شهرهای کردنشین و شهرهای بزرگ غرب ترکیه زندگی می‌کنند در این آمار به ثبت نرسیده اند. این عدّه به طور کامل کردهایی می باشند که در اثر جنگ آواره شده اند. از آنجایی که آخرین سرشماری ظاهراً به شیوه‌ی نادرستی انجام گرفته، استفاده از ارقام مذکور نمی تواند تحلیل درستی در اختیار خوانندگان قرار بدهد.

---

[1] طبق آمارهاي مراكز و محققين آلمان، بين 560 الي 600 هزار كرد در آلمان زندگي مي‌كنند كه حدود 90 درصد آنها از كردستان تركيه مي‌آيند. ـ مترجم.

# هزینه‌های اقتصادی ، اجتماعی و انسانی جنگ

## جنگ بدون نام

اکنون (1997) بیش از سیزده سال است که میان نیروهای امنیتی ترکیه و چریکهای کرد یک نوع جنگ داخلی پابرجاست. جنگی که بدون نام است . هرکدام از طرفین جنگ به نوبه خود نامی بر این جنگ می نهد. یکی آنرا [زد و خورد جزئی] و دیگری آنرا [جنگ پلید] می‌نامد. تعداد تلفات از دو طرف ۳۰۰۰۰ نفر عنوان شده که هر کدام تلفات سنگینتر را به طرف مقابل خود نسبت می دهند. هر کدام از طرفین بیش از ۱۰۰۰۰ نفر کشته داده. در این رابطه روزنامه‌های ترکیه در زمستان ۱۹۹۶ گزارشی به نقل از تحقیقات ارتش به چاپ رسانیدند. در این گزارش آمده است که بیش ار یک پنجم از نظامیان برگشته از کردستان دچار بیماریهای سخت روحی (مالیخولیایی و ترسزدگی) هستند.
در آغاز کار تعداد چریکهای کرد را ۳۰۰ نفر تخمین می زدند. بعد از سال ۱۹۹۳ سخن از تعداد ۲۰۰۰۰جنگجوی مسلح در میان بود و کردها برای چشم انداز آتی خود زمزمه ۵۰۰۰۰ نفر را در سر می پروراندند. در پایان سال ۱۹۹۷ تعداد چریکها بین ۵۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰ نفر تخمین زده می شود.
همچنین اطلاعات راجع به تعداد ارتشیان مستقر در کردستان نیز تخمینی می باشد. در این باره گفته می شود که تعداد ارتشیان به همراه واحدهای ویژه به مرز ۲۵۰۰۰۰ نفر می‌رسند. البته شایان توجه است که در این جنگ بدون نام ارگانهای متعدد دیگری نیز دوش به دوش نیروهای نظامی ترکیه علیه چریکهای کرد (ARGK) می‌جنگند.

## «همرزمان» دولت[2]، «محافظین کُرد» روستاها

مدت کوتاهی پس از حمله نظامی چریکهای کرد در ماه اوت سال ۱۹۸٤ به پاسگاههای ژاندارمری در شهرهای ارهو و شمدینلی، دولت تورگوت اوزال با استناد به یکی از قوانین تصویب شده در سال ۱۹۲٤، ساکنین روستاها را مسلح کرده، و به آنان لقب «محافظین روستاها» را داد. وظیفه اصلی محافظین روستا مبارزه با چریکهای کرد بود.
قانونی را که اوزال از آن استفاده کرد، قانون شماره ٤٤۹ بود که در مورخه 17 مارس 1924 به تصویب رسیده بود و

[2] اینها افراد و عشایر بومي هستند که دولت آنها را بر علیه جنبش ملي تسلیح کرده است که در کردستان ایران و عراق «جاش» نامیده مي‌شوند و مورد نفرت مردم هستند. ــ مترجم.

براى تكميل اين قانون چند تبصره جديد را نيز به اين قانون افزودند. اين تبصره‌ها به عنوان اصل ٣١٧٥ در مورخه 26 مارس 1985 و اصل ٣٦١٢ در مورخه 7 فورية 1990 گسترش داده شد.
طبق اين قوانين سه نوع محافظ وجود داشت : محافظين دايمى، محافظين موقت و محافظين داوطلب. هدف اصلى اين عملكرد دولت صرفاً انداختن تفرقه ميان صفوف كردها بود. نخست چند عشيره آمادگى خود را در مبارزه با حزب كارگران كردستان در ازاى گرفتن حقوق ماهانه اعلام كردند. بعدها مقياس قبول اسلحه و مسلح شدن روستاييان به اين منزله بود كه اگر اسلحه برندارند دشمن و قبول آن به معناى دوستى با دولت تركيه به حساب مى‌آمد.
روستائيانى كه از قبول اسلحه سرباز مى زدند كماكان تحت پيگرد نيروهاى امنيتى و دولتى بوده و از جانب آنان به عنوان طرفداران حزب كارگران كردستان تلقى مى شدند و از طرف ديگر روستائيانى كه مسلح شده بودند مورد غضب حزب كارگران كردستان قرار مى‌گرفتند. در سال ١٩٩٧ وزير كشور وقت تركيه مرال آكشنر تعداد محافظين موقت را ٦٢٦٥٤ نفر اعلام كرد ( اين رقم شامل محافظين موقتى كه مسلح نبوده‌اند نمى شود).
دولت تركيه براى پرداخت حقوق ماهانه محافظين خود بودجه‌اى به مبلغ 11 و نيم بيليون ليره تركيه معادل با 1،6 ميليون مارك در نظر گرفته بود و اين براى دولت يك فشار مالى به حساب مى آمد. اما براى دولت تركيه مهمتر از فشار مالى پراكندن تخم نفاق و كينه ميان كردها بود. قبايلى كه از جانب دولت مسلح شده بودند مشكلات ديرينه خود را با قبايل ديگر از طريق اسلحه‌هايى كه گرفته بودند حل مى كردند و از جانب ديگر براى پر كردن جيبها به كار قاچاق اسلحه و مواد مخدر روى مى آورند.

## مأمورين دولت : تيمهاى مخصوص و «آوارگان»

محافظين روستا معمولاً از طرف نيروهاى ارتشى مستقر در منطقه (اكثراً نيروهاى ژاندارمرى كه در روستاها وظايف پليس را به عهده دارند) و همچنين اعضاى تيمهاى مخصوص و آوارگان از صفوف حزب كارگران كردستان پشتيبانى مى‌شدند.
اعضاى تيمهاى مخصوص در سالهاى ٩٠ جهت مبارزه تن به تن با چريكها تعليم داده مى شدند و اين افراد اكثراً به عنوان «رامبو » هاى تا بيخ دندان مسلح براى تأمين امنيت در شهرها به كار گرفته مى شوند. اين نيروها كه ظاهراً تحت نظر وزارت كشور كار مى كنند داراى آزاديهاى عمل فراوانى هستند. اكثراً استنباط مى شود كه اين نيروها از جانب هيچ ارگانى كنترل نمى‌شوند چرا كه خيلى از فرمانداران و

بخشداران به كررات می گویند كه آنان كنترلی روی این تیمهای مخصوص ندارند. این « رامبوها » نه تنها پول كلانی به جیب می‌زنند بلكه عملاً هر كاری كه بخواهند انجام می‌دهند.
اكثر آوارگان از صفوف حزب كارگران كردستان به قاتلان تمام عیار تبدیل گشته‌اند. آنان در اثر شكنجه‌های وحشیانه به نادم و توبه كار تبدیل می گردند و زیر فشار بر علیه دیگران شهادت می دهند و این در حالیست كه دولت به آنان قول عفو و بخشش را داده و از این نظر سوء استفاده كرده آنان را به هر كاری وامی‌دارند چون آنان می‌توانند فقط با حمایت دولت جان خود را نجات دهند.
طبق یك گزارش از روزنامه امك در طی عملیاتی كه در 13 ژوئن 1997 در منطقه كولپ لیجه انجام گرفته، تعداد ۸۵ نفر نادم شركت داشتند. با وجود آنكه تعداد نادمان در زندان دیاربكر ٤٤٣ نفر بودند امّا از طرف دولت رقم ۳۵۸ نفر اعلام شده‌اند. پس از مدّت كوتاهی وزارت كشور اعلام كرد تعداد ۲۹۹۲ نفر تقاضای ندامت و عفو و بخشش كرده‌اند و تقاضای٦٨٠ تن از آنان پذیرفته شده است.
این «آوارگان» نه فقط در عملیات نظامی بلكه در ترور و به قتل رساندن سیاستمداران كرد و میهن پرستان نیز فعالند. سران این « آوارگان » در خانه‌هایی كه مخصوص اعضای شهربانی در دیاربكر است زندگی می‌كنند.
حادثه سوسورلك منجر به كشف ارتباطات بین سیاستمداران ترك، كارمندان عالیرتبه شهربانی و قاتلانی كه در گروههای دست راستی و فاشیستی شركت دارند شد و در این بین به نقش ویژه و وحشیانه «آوارگان » نیز اشاره گردیده است.
خیلی از «آوارگان» همزمان در كارهای غیر قانونی ، قاچاق اسلحه و مواد مخدر دست داشته و بدین ترتیب یك بخش مافیایی را بوجود آورده‌اند كه مخصوصاً در مناطق جنگی بیشتر هویداست و به یك غده چركین و زائد و پایه دوم اقتصادی تبدیل گردیده است.

## خالی شدن روستاهای كردنشین

روزنامه «حرّیت » در یكی از شماره‌های خود در مورخه 25 سپتامبر 1995 به نقل از وزیر كشور محمد آقار نوشت كه تعداد روستاهایی كه از جمعیت خالی شده‌اند به ۲۷٥٤ رسیده است. كمیسیون پارلمانی كه كارش رسیدگی به فرار داخل كشور می‌باشد در آغاز نوامبر۱۹۹۷ اعلام كرد كه در مجموع ۳۳۸۰ روستا و دشتهای مزروعی و چراگاهها خالی از جمعیت شده‌اند. در اواسط نوامبر فرماندار حاكم بر مناطق حكومت نظامی، آیدین اصلان ، اعلام كرد كه بین سالهای ۱۹۹۲ تا ۱۹۹٤ در مجموع ۳۱٦٥ منطقه‌ی مسكونی كه از آنها ۸۲۰ فقره روستا می

باشند به ناچار خالی از سکنه شده‌اند. هدفی را که دولت از راندن این مردم و کوچ اجباری آنان دنبال می کند این است پایگاه مردمی حزب کارگران کردستان در روستاها را از وی بگیرد.[3] دولت سه راه پیش روی روستاییان می‌گذارد: یا «محافظین روستا» یا کاری می‌کند که به «حزب کارگران کردستان» بپیوندند یا آنها را از مناطق مسکونی خود فراری می‌دهد. برای مردم راهی غیر از این سه راه وجود ندارد. در شهری مثل جیزره در سال ۱۹۹٤ همین سیاست باعث گردید که اهالی شهر دو تکّه شده، بخشی از آنان خانه و کاشانه خود را ترک کرده و چند خانواده باقیمانده بعنوان «محافظین» تمام امور شهر را به دست گرفتند و این در حالی بود که اکثر مردم شهر با هم قرابت نسبی داشتند.
اهالی روستاهایی که حاضر نبودند به صف «محافظین روستا» بپیوندند و از طرف دیگر تبدیل به جبهه تخاصم نگردند، با ضرب و زور از زادگاههای خود رانده می شوند واکثراً روستاهای آنان تخریب می‌گردند.
از طرف دیگر جنگجویان حزب کارگران کردستان به روستائیان فشار می‌آورند که به آنها کمک کنند و به انتقامجویی از «محافظین روستا» دست بزنند و به رسم و آداب قدیمی یعنی انتقام خون، محافظین به همراه زنان و بچه‌ها و حتی حیواناتشان کشته شوند.

## کوچ اجباری مردم کُرد

ارقام تخمینی در مورد آوارگان و رانده شدگان متفاوت است. آیدین اصلان می گفت تعداد آنان بالغ بر۳٦۷۰۰۰ نفر می‌شود. طبق گزارشی از وزارت کشور آمریکا در سال ۱۹۹۷ در رابطه با حقوق بشر در ترکیه برای ۱۹۹٦ آمده است که حدوداً بین۳۳۰ هزار تا ۲ میلیون نفر در این سال فراری و رانده شده‌اند و بعد از آن نتیجه‌گیری می کنند که به گفته یکی از اعضای سابق پارلمان یک تخمین موثق از عدد ٥٦۰ هزار نفر سخن می گوید. این در حالیست که در سال ۱۹۹٤ نخست وزیر نجم‌الدین اربکان تعداد آوارگان را سه و نیم میلیون نفر اعلام کرده بود. (به نقل از روزنامه حرّیت 31 اکتبر 1994 ) .
سیاست دولت ترکیه در چند دهة اخیر بر این اساس استوار بود که کردستان را از کردها خالی کند و با این کارش در پی آن بود که «دریا را بخشکاند، تا ماهی‌ها ( چریکها) به دام افتند». نتیجة چنین سیاستی کوچ تعداد کثیری از مردم

[3] پس اينجا مي توان پرسيد كوچهاي اجباري قبل از دوران PKK براي چي بوده است. مترجم.

بود که در ده سال گذشته یکی از بدترین و غم انگیزترین ارمغان این «جنگ بدون نام» برای مردم بوده است.
ربودن روستائیان، قتلهایی که توسط «افراد ناشناس» که به «نادمین»، «ضد چریکها» و یا معادل ترکی «حزب‌الله» نسبت داده می شوند و همچنین بگیروببندهای دسته جمعی که تنها هدفشان زهر چشم گرفتن از مردم بوده دستاویزهای خالی کردن کردستان از سکنه بوده است.

## ابعاد اجتماعی

به جرأت می توان گفت که سیستم آموزشی در جنوب شرقی کشور در زیر یوغ جنگ از هم پاشیده است. تعداد بیسوادها در استانهای کردنشین خیلی بالاتر از حد متوسط می باشد. طبق گزارش روزنامه آمک (30 اکتبر 1997) در مناطق حکومت نظامی از مجموع ۵۳۳۱ مدرسه تقریباً ٤٠ در صد از مدارس بسته شده‌اند و این یعنی ۲۲۰۳ مدرسه. بندرت می‌توان آموزگاری را پیدا کرد که بخواهد در مناطق کردنشین تدریس کند. دلیل این معضل بر می گردد به ناامن جلوه دادن مناطق کردستان و از طرف دیگر سیاستهای حزب کارگران کردستان در قبال آموزش و آموزگاران . در سالهای ۹۰ عده زیادی از معلمین توسط حزب کارگران کردستان به قتل رسیدند و توجیه این کار از طرف حزب کارگران کردستان این بود که آنها با دولت همکاری می‌کنند.
در آماری که از طرف سازمان حقوق بشر ترکیه در نوامبر ۱۹۹۵ منتشر شده اعلام گردیده که تعداد ۱٤۲ آموزگار در دوران جنگ به قتل رسیده‌اند. در همین گزارش آمده که بین15 اوت 1984 تا 20 نوامبر 1995 در مناطق حکومت نظامی ۹۱ فقره از قتلها توسط حزب کارگران کردستان انجام گرفته و ٤٦ فقره بوسیله «قاتلان ناشناخته» که در اصل شناخته شده هستند .
همچنین سیستم بهداشت و تندرستی نیز در حکومت نظامی دچار مشکلات عدیده‌ای می‌باشد. در کنار زیاد شدن بیماریها، کاهش کادرهای پزشکی و درمانی، حکومت نظامی نیز یکی از مشکلات برای پزشکان و پرستاران به حساب می‌اید. بعنوان مثال اگر پزشکی یا پرستاری چریکهای زخمی را مداوا و یا فقط به انجام این امر متهم شود، باید در انتظار حبس، شکنجه و حتی قتل باشد.
طبق یک گزارش از انجمن پزشکان ترکیه در گردهمایی بین‌المللی تحت عنوان «حقوق بشر و مسئولیت پزشکان در قبال آن» که در روزهای ٥ و ٦ ژانویه سال ۱۹۹٥ در استانبول تشکیل شد اعلام گردید که تنها در سال ۹۳ در منطقه حکومت نظامی بیش از ۲۰ نفر از افراد کادر پزشکی که ٥ نفر از آنان پزشک بودند به قتل رسیدند. در فاصله سالهای ۹۲ و ۹٤

تعداد ٦٠ نفر از پرسنل بهداشت كه ١١ نفر از آنان پزشك بودند از طرف دولت محبوس شدند.

## هزينه جنگ

روزنامه «اورنسل» در 20 آوريل 1996 نقل قولی از منابع مختلف در مورد هزينه جنگ به چاپ رساند. هزينه‌های اعلام شده رقمی بين٦ تا ١٠ ميليارد دلار در سال است و در همين رابطه نخست وزير وقت «تانسو چيلر» گفت كه هزينه‌ها ی جنگ بيش از ٧ ميليارد دلار در سال می باشد. طبق نوشته روزنامه «حرّيت» در 17 اكتبر 1996 ارتش برای بودجه سال ٩٧ خود تقاضای ٧ ميليارد دلار مازاد بر بودجه تصويب شده را كرده تا از اين راه بودجه خود را به مرز صد در صد برساند. بايد تذكر داد كه مبلغ ياد شده دربرگيرنده خيلی از مسائل از جمله حقوق پرسنل (واحدهای ويژه، كارمندان با حقوق ويژه مناطق جنگی و غيره) نمی‌شود.
«جنگ بی نام» در اصل يك سوم بودجه كشور را به خود اختصاص می دهد. بدهيهای دولت در طی سالهای ٩٢ تا ٩٧ از ٥٥ ميليارد دلار به مبلغ ٨٠ ميليارد دلار افزايش يافته است و بايستی رقم ٣٠ ميليارد دلار بدهيهای داخلی را نيز به آن افزود.

## پشت صحنه : چه كسانی از جنگ سود می برند

گروهی از افراد هستند كه از تنور گرم جنگ استفاده كرده و منافع ملّی را غارت می‌كنند. ارتش كه امتياز كارتل «اُياك» را رسماً در دست دارد و خود در اكثر توليدات كارخانه‌ها سهيم است. هئيت رئيسه شركتهای «كيت: مجتمعهای اقتصادی و عمومی» كه بخش اعظم آنها در مالكيت دولت می باشند از طرف ژنرالهای بازنشسته اداره می شوند.
در ارتباط با جنگ بعضی از شاخه‌های اقتصادی در مناطق جنگ زده دچار مشكلات حاد خود هستند، در اين مناطق بازارهای اقتصادی به كلّی از هم پاشيده است و قدرت خريد مردم به سطح پايينی تنزل يافته و بدهكاريهای دولت نيز به نوبه خود مانع از سرمايه گذاريها در اين مناطق است.
كمپانيهای نظامی و شركای اقتصاديشان از اين جنگ خانمانسوز سود برده و از اين بابت در اكثريتند و در اين زمره بايد به كسانی نيز اشاره گردد كه در اثر جنگ و پاشيده شدن بازار اقتصادی زيان می بينند. در آنجا مقاومتی كه از طرف اقتصاد عليه جنگ صورت بگيرد وجود ندارد.

در کنار خانها و فئودالهای کرد، که خود را به عنوان محافظین روستا در خدمت دولت قرار داده‌اند و بیشترین سودهای مالی را نیز به خود اختصاص می‌دهند، باندهای «نادمین» ، تیمهای مخصوص و «محافظین روستا» نیز از امکانات ویژه‌ای برخوردارند. آنها از این فرصتها استفاده کرده و به صورت گروههای مافیایی موّاد مخدّر و قاچاق در آمده و با ایجاد جوّ ارعاب به چاپیدن مردم مشغولند. در این رابطه نباید فراموش کرد که این عدّه با مقامات ارشد دولتی در تماس بوده و تمام ساخت و پاختها با کمک یکدیگر صورت می گیرند و از این طریق بازار سیاه و اقتصاد کاذب بطور روزافزونی رونق گرفته است.

# تجزیه و تحلیل طرفین دعوا

## ترکها علیه کردها

در مسائل مورد اختلاف تنها «ترکها» نیستند که در مقابل «کردهای» تحت ستم قرار دارند. در میان صفوف هر دو طرف، اقشاری وجود دارند که برخورد آنان می‌تواند سدّ کننده و یا جهت دهنده حلّ این معضلات باشند.
در نگاه اوّل اینطور تداعی می شود که حزب کارگران کردستان به عنوان طرف مسلح نزاع از جانب کردها و رهبر آنان «عبدالله اوجلان » موضع منعطف تری را دنبال می کنند چرا که مدّت زیادیست که دیگر خواهان یک کشور مستقل و جدا از ترکیه نمی باشند. در میان ترکها اگر پیشنهادی هم برای حلّ سیاسی مطرح گردد ، نشنیده به قبرستان فراموشی سپرده می‌شوند. به همین دلیل مواضع ژنرالهایی که حل مشکلات را در لوله‌های تفنگ می بینند بر کرسی نشانده می شوند.
اما در پشت صحنه مدتی است که نقشه‌هایی برای آرام کردن جریانات کشیده شده است.

## دولت ترکیه و پارلمان

همه حکومتهایی که از زمان «تورگوت اوزال »، که زمام حکومت از طرف ژنرالها در ۱۲ سپتامبر ۸۰ به وی واگذار شد، بر سر کار آمده‌اند، حلّ مشکل کردها را به نظامیان سپرده‌اند.
عملکردهای مشخصی چون از میان برداشتن حکومت نظامی و منحل کردن دستگاه «محافظین روستا » در برنامه احزاب مخالف

[منظور احزاب ترکی داخل نظام می‌باشد] قرار می گرفت، امّا به محض اینکه این احزاب بر سر کار آمده اند برنامه های طرح شده به فراموشی سپرده شده اند. «اوزال » نسبت به آتش بس یکجانبه حزب کارگران کردستان در ماه مارس سال ۱۹۹۳ نظر مثبتی داشت. او متمایل بود با یک نوع عفو عمومی حزب کارگران کردستان را به طرف خود جلب کند. مرگ ناگهانی «اوزال » در ۱۷ آوریل۱۹۹۳ باعث گردید که پرونده تلاش راه حل سیاسی مسئله از طرف مسئولین حکومتی بسته شود. چنانچه «گلستان گوربه‌ی » در تحقیقات خود تحت عنوان « خودمختاری امکانی جهت راه حل مسالمت آمیز مشکل کردها در ترکیه » می نویسد، اوزال معتقد بود که با محوّل کردن قدرت به دستگاههای اداره محلّی و در اختیار گذاشتن امکانات در این سطح بتوان مشکلات را حل نمود.
در میان احزابی که نمایندگان آنان در پارلمان شرکت دارند پس از ممنوع شدن DEP هیچ حزبی وجود ندارد که مستقیماً از خواست و منافع کردها سخن بگوید، جانشین آن یعنی حزب HADEP نتوانسته به علت سیستم انتخاباتی ترکیه هیچ نماینده ای به پارلمان بفرستد. حتی در مناطقی که این حزب بیش از ۵۰٪ آرا را به خود اختصاص داده بود این کار میسر واقع نشد. تعداد آرای آنان در جنوب و غرب ترکیه (یعنی درمیان کردهای تبعیدی) خیلی کمتر بود. البته در میان احزابی که به پارلمان راه یافته اند عده‌ای نماینده کرد وجود دارند به خصوص از طرف حزب اسلامی رفاه که در مناطق جنگی بعد از HADEP برای اکثر کردها تنها آلترناتیو قابل انتخاب بود. ولی این نمایندگان کرد راجع به مسئله کردها یا خیلی کم سخن می گویند یا اینکه به کلی سکوت می کنند.
در تشکیل آخرین دولت ترکیه هیچ وزیر کردی وجود ندارد. معاون نخست وزیر «بلند اجویت » دو باره از بحثهای رفرمی و دیدگاههای کهنه ای چون «شهر و روستا » سخن به میان کشید (در بحثهای سیاسی حرف از روستاهای مقاومت و روستاهای مرکزی در میان بود).
در سال ۹۷ کمیسیونی از طرف پارلمان جهت تحقیقات در مورد کوچ داخلی بوجود آمد که توانست همه جانبه از طرف همه احزاب با کمک سیاستمداران کرد چون هاشم هاشمی راههای مناسبی را برای حل مسئله کردها بیابد ولی متأسفانه تا بحال به عرصه سیاست و جنبه‌های عمومی آن توجهی نشده است.

## ارتش

از جانب مقامات ارتش تا بحال سخن دیگری غیر از تزهای مربوط به چگونگی غلبه نظامی بر تروریسم شنیده نشده است. در رابطه با روشهای نوین جنگ از جمله تیمهای متخصص

در امور جنگهای تن به تن با متدهای مختلف (روش آلمانی یا آمریکایی) به کررات سخن رفته. شیوه آلمانی که به معنی جنگیدن با حزب کارگران کردستان در حین تلاش برای درک و شناخت وضعیت واقعی کردها بود توسط سرگرد جم ارسرور برسمیت شناخته شد. این نظریه همسو با نظرات تورگوت اوزال و ژنرال اشرف بیتلتس بود. در مورد نامبردگان شایعاتی موجود است که مرگ آنها تصادفی نبوده وگمان می رود که این افراد به قتل رسیده اند.
در نوامبر سال ۱۹۹۷ عده ای از روزنامه نگاران معروف ترک به مناطق جنگی فرستاده شدند. رهبران نظامی از آن خبرنگاران خواستند تا از زاویه دید خود راجع به جنگ با حزب کارگران کردستان گزارشی تهیه کنند. برای اوّلین بار از طرف رهبران نظامی اعلام گردید که جنبه نظامی قضیه تا به آنجا حل شده که حالا دیگر راه حل سیاسی مطرح است.

## احزاب سیاسی

عملاً تمام احزاب سیاسی در ترکیه معتقد هستند که مسئله کردها یکی از بزرگترین مشکلات کشور به حساب می‌آید. در مباحثات تئوری به نظر می رسد که مسئله بر سر این است که آیا پروسه «دمکراتیزه » کردن بر مسئله کردها ارجحیت دارد و در اینصورت مسئله کردها در قالب «دمکراتیزه » حل می‌شود و یا اینکه حل مسئله کردها اتوماتیک وار دمکراسی را به ارمغان می آورد. با وجود آنکه رئیس جمهورهای معاصر چون «اوزال » و «سلیمان دمیرل » از واقعیت عینی بودن کردها و به رسمیت شناختن آنها سخن می گویند، همه احزاب با به دست گرفتن اریکه قدرت به نیات نیک خود چون بر چیدن دستگاه محافظین روستا و یا حکومت نظامی پشت می کنند. این در صورتی است که از طرف آنها پیشنهادات بسیاری برای حل مسئله مطرح شده است.
یکی از این طرحها از جانب « عدنان قهوه چی » مطرح و پیشنهاد شد ، ایشان نماینده شهر استانبول بود که از طرف حزب « سرزمین مادری ANAP » انتخاب شده بودکه در اوایل سال ۱۹۹۰ در گذشت. وی در طرحش هشدار می داد که اگر مسئله کردها به درستی تجزیه و تحلیل نشود می تواند بانی جنگ داخلی گردد و در این رابطه او با صراحت مخالفت خود را با راه حل نظامی اعلام کرد. با همه این تفاسیر او معتقد بود که تا محو تروریسم نباید از محافظین روستا چشم پوشی کرد. به نظر او در کنار دائر نمودن برنامه های رادیویی و تلویزیونی به زبان کردی همچنین دمکراتیزه کردن می توانست باعث بسط و گسترش دموکراسی در کشور باشد. گر چه این پیشنهادات به نظر سطحی و پیش پا افتاده می آیند ولی در آن دوران این به چشم احزاب سراسری قدم

بزرگی بر علیه مقاومت نظامیان به حساب می‌آمد. بارزترین نمونه آن پیشنهادات مطرح شده از طرف «حزب دمکراسی و صلح DBP » و « حزب دمکراسی خلق HADEP » می باشند که اعضای کرد این احزاب در اکثریت می باشند.
در برنامه HADEP در سال ۱۹۹۴ تحت عنوان « برای آزادی ، دموکراسی و دگرگونی » آمده است که خواست اصلی و بر حق آنان حل مسالمت آمیز و منصفانه مسئله کردها و تشکیل یک دولت و جامعه دمکرات می باشد و به طور مشخص از رفورم قانون اساسی ، ارتقأ سطح تمدن جامعه ، تقویت ادارات منطقه‌ای و عدالت اجتماعی در زیر لوای قانون حمایت می‌کنند.
حزب « آزادی و همبستگی DP » از اتحاد چندین گروه چپ ترکی تشکیل شده بود. این حزب در انتخابات نتوانست نقش بزرگی را بازی کند، ولی در برنامه سال ۹۵ خود برای حل مسئله کردستان نظریات خود را تحت عنوان «صلح هم اکنون» مطرح نمود. آنان در برنامه‌ی خود می نویسند که در اوّلین قدم باید یک آتش بس دو جانبه را اعلام کرده تا آزادی بیان و عقیده را بدست آورد، حکومت نظامی و دستگاه محافظین روستا باید برچیده شوند و ایجاد امکانات برای برگشت دادن آوارگان با دادن عفو عمومی. همچنین باید در جهت شناسایی تنوع و چند گانگی در تمام عرصه‌های اجتماعی حرکت نمود.
حزب « نهضت برای صلح و دموکراسی » در اعلامیه دو صفحه‌ای در روزنامه‌های متعدد در سال ۱۹۹۶ به مناسبت روز جهانی صلح موجودیت خود را اعلام کرد. آنان خواستار نهضت صلحی شدند که وابسته به هیچکدام از طرفین درگیر نباشد تا بدینوسیله دولت با اجتماع و اجتماع با دولت دو باره به سازگاری دست یابند. در این راستا باید حس « در ترکیه بودن » را تقویت کرد. البته این ابتکار هم مانند کوشش رئیس اسبق اتحادیه‌ی کارفرمایان « جم بوینر » بی ثمر ماند و ممنوع شدن این جریان تنها دلیل « ایزوله » شدنشان نبود. این حزب به عنوان یک جریان « علویه » منزوی و گوشه گیر شده و قادر به نجات خود از بحران داخلی نشد.
نظریات « نهضت نوین دموکراسی » را که « جم بوینر » بنا نهاده بود بعدها با « حزب صلح BP » ادغام شد. در این باره یک شخص کرد به نام « امید فراط » در یک مقاله شش صفحه ای که تاریخ نگارش آن قید نشده پیشنهادات مشخصی را مطرح کرده است: دگرگونیهای لازم در قانون اساسی، قانون کانونها و اتحادیه‌ها، قانون احزاب و انتخابات، تغییر اساسی آموزش و پرورش طوریکه تدریس و تحقیقات به زبان کردی نیز قابل اجرا باشد. وجود ایستگاههای رادیو و تلویزیون به زبان کردی، بر چیدن حکومت نظامی و محافظین روستا و در انتها پیشنهاد می‌شود که کارمندان دولت در

مناطق كردنشين بايد قادر به تكلم به زبان كردی در محل كار باشند.

## اتحاديه‌های صنعتی TOBB و TÜS IAD

دو فقره از تحقيقاتی كه از طرف محافظه كاران صورت گرفت بلوای زيادی را بر پا كرد. يكی از آنان تحقيقات «اتحاديه بازار بورس تركيه TOBB « تحت لوای «مسئله شرق » می باشدكه زير نظر پروفسور علوم سياسی دكتر « دغو ارگيل » تهيه و در جولای سال ۱۹۹۵ به چاپ رسيد .
ديگری از طرف « اتحاديه صنعتگران و كارخانه‌داران تركيه TÜS IAD » در ژانويه ۱۹۹۷ تحت عنوان « چشم اندازهای دمكراتيزه كردن در تركيه » كه تحت نظر پروفسور در امور قانون اساسی و ساكن در شهر استانبول «دكتر بلند تانور » تنظيم گرديد.
در انظار عمومی به نويسندگان اين دو مقاله و كسانی كه اين تحقيقات را سفارش داده بودند بيشتر از خود تحقيقات توجه شد. گفته می شود كه نخست وزير وقت « تانسو چيلر » در تهيه گزارش TOBB شريك بوده است. همانند وی پروفسور «داغو ارگيل» هم تجاربی در ارتباط با آمريكا داشت و در همين رابطه روزنامه‌ها داستانهايی راجع به زندگی شخصی وی درج كردند. اين داستانها در افكار عمومی نسبت به وی تأثيرات منفی به بار آورد و ديگر دليلی برای بر خورد با تزها و نظريات وی نبود.
پروفسور « بلند تانور » در اين مورد بيشتر شانس آورد، چرا كه بجای او خود اتحاديه زير علامت سئوال رفت و زمانی كه از طرف هئيت رئيسه اتحاديه اعلام گرديد كه همه هئيت رئيسه با نظرات وی موافق نيستند آب از آسياب افتاد. و اين در حالی بود كه می بايستی به آن دو گزارش بيش از اينها توجه می شد.
گزارش TOBB شامل سه قسمت بود: در قسمت اول تحقيق منطقه‌ای در استانهای جنوب شرقی؛ قسمت دوم يك تجزيه و تحليل علمی و نظرخواهی از صاحب نظران؛ در آخرين قسمت جديدترين مقايسات بين IRA و ETA و عوامل مؤثر در ايجاد مشكلات مورد نقد و بررسی قرار گرفت.
برای نتيجه گيری اين توصيه‌ها در آخر گزارش درج شده است:
ـ ثبات اجتماعی را نمی توان فقط از طريق ارتش و دستگاه نظامی بوجود آورد
ـ اختلاف طبقاتی را در اقشار مختلف اجتماع و اختلاف را ميان مناطق مختلف جغرافيايی بايد تا سر حدّ امكان از ميان برد

ـ رفورمهای اجتماعی ، فرهنگی و آموزشی را باید هر چه سریعتر به مرحله اجرا در آورد
ـ هدف باید ایجاد دمکراسی در جمهوری باشد
ـ این امر برای ترکیه روزبروز مهّمتر می شود که پایه‌های حقوق بشر را در داخل سیستم قضایی خود جای داده و به این ارزشها احترام گذاشته شود.
گزارش TÜS IAD یک تحقیق دقیق راجع به قوانین در ترکیه همراه با پیشنهادات جهت رفورمهای ضروری و برای ایجاد دموکراسی در آن کشور می باشد. هنگامی که بحث در این چهارچوب باشد که چگونه می توان در عمل خواسته‌های مشخص را پیاده کرد (در اینجا می‌بایستی از تجارب دیگران آموخت و از آن به عنوان الگو استفاده نمود).

## جنبشهای اجتماعی

وضعیت بسیاری از جنبشهای صلح طلب مانند احزاب کوچکی می باشد که بخشاً بدانها اشاره شد. در جوّ سیاسی پولاریزه شده برای تمام سازمانها و شخصیتها که پیشنهاداتی را برای حل مسائل مطرح می کنند، این خطر وجود دارد که برچسب طرفدار حزب کارگران کردستان بر پیشانیشان کوبیده شود. یکی از اوّلین سازمانهایی که یک ماهیت مدنی ـ اجتماعی دارد در سال ۱۹۸۶ با نام « انجمن حقوق بشر ترکیه IHD » تاسیس شد. این جمعیت نیز در جوّ سیاسی مذکور نمی توانست بدون مشکل به فعالیت سیاسی خود ادامه دهد. انتقاداتی که IHD نسبت به شیوه‌ی عملکردهای غیر انسانی می کرد، نه تنها از طرف حزب کارگران کردستان بلکه از طرف سازمانهای دیگر که طرفدار اعمال خشونت بودند ، نادیده گرفته می‌شد. IHD و (همچنین کانون اسلامی « مظلوم ـ در » ) بدلیل اتهام یک جانبه بودن شانس چندانی ندارند که موفق به بوجود آوردن یک دگرگونی در شیوه‌ی افکار عمومی گردند.
از طرف سندیکاها و اتحادیه‌ها سیاست سکوت اعمال می شود. در این میان چند استثنا به چشم می خورد و آنها ارگانهایی هستند که اعضای زیادی از آنان کرد می باشند. در منطقه کردستان امکان بوجود آوردن اتحادیه‌های بزرگ وجود نداشت. مشکل اساسی عدم وجود پیشنهادات سازنده جهت حل مشکلات نبوده ، بلکه عدم اراده‌ی سیاسی است که این پیشنهادات را علیرغم میل نظامیان پیاده سازند، کارهای علمی که در این راستا صورت گرفته بودند به تمامی نادیده گرفته شدند.
برای مثال «هنری بارکی » شاغل دانشگاه کلمبیا کار جالبی در این راستا تحت عنوان « برهان قاطع کردها در ترکیه » تنظیم نمود و به چاپ رساند. پس از تجزیه و تحلیل عمیق این مشکل، هزینه‌ی جنگ و ارتباطات بین‌المللی،

«بارکی» نظراتی را ارائه می دهد مبنی بر چگونگی کنترل این درگیریها. او به کررات به مباحثاتی اشاره می‌کند که کشور ترکیه با الگو قرار دادن «اسپانیا » در مقابل «باسکها» عمل می‌کند و او معتقد به خودمختاری فرهنگی برای کردها می باشد. در زمانی که « بارکی » مشغول نوشتن تزش بود، او در وجود حزب DEP( که نمایندگان این حزب در این اوان دستگیر شده بودند) نیروی بالقوه ای را می دید که می توانند در حل اختلافات مثمر ثمر واقع گردند.

## جناحهای مختلف در صفوف کردها

« حزب کارگران کردستان » که به دلیل مقاومت مسلحانه مدعیست که تنها نماینده کردها به حساب می آید ، با اعلام آتش بسهای یکطرفه و عفو عمومی برای محافظین روستا ظاهراً آنطرف قضیه است که خواهان یک راه حل مسالمت آمیز است.
ممکن است که عده‌ای از چریکها خواستار یک کردستان مستقل باشند ولی رهبری این حزب مدتهاست که دیگر این خواست را نداشته و از یک نوع خودمختاری در چهارچوب یک سیستم فدرال سخن می‌راند. کمتر به طور مشخص از رفورمهای خاصی سخن می‌رود . پیشنهاداتی که از طرف حزب کارگران کردستان مطرح می شوند قبل از هر چیز یک هدف را دنبال می کنند : به رسمیت شناختن سازمانشان از لحاظ سیاسی و به رهبری « عبدالله اوجلان » .
اکثراً از « دیالوگ » سخن گفته می‌شود امّا برای اینکار حتی از یک گفتگوی مستقیم با ترکها حرفی در میان نیست. برای حزب کارگران کردستان و اوجلان قبل از به ثمر رسیدن چنین بحث احتمالی این امر مهم می باشد که تنها وجود واسطان والامرتبه یک موفقیت سیاسی (منظور به رسمیت شناختن) محسوب می شود. بدلیل آنکه حزب کارگران کردستان خود را نماینده کردها می شناسد و از طرفی خود را حزب کادرها می داند باید در این امر شک داشت که وی با رادیو و تلویزیون کردی و درس به زبان کردی موافقت کند، مگر آنکه برنامه ریزی و کنترل آن بدست خودشان باشد.
در کنار ممانعت از سازماندهی کردها از طرف دولت ترکیه و غیر قانونی اعلام کردن احزاب، زندانی کردن به جرم ابراز بیان و عقیده و .... حزب کارگران کردستان هم به نوبه خود از بوجود آمدن ساختارهای دمکرات جلوگیری کرده بطوریکه چه بوسیله بیان و چه در اساس بوسیله اعمال خشونت از بوجود آمدن احزاب وسازمانهایی که سیاست حزب کارگران کردستان در آنان مستقیم و یا غیر مستقیم اعمال نمی‌شود ممانعت می ورزد.
یک جریان مخالف نه تنها در صفوف حزب کارگران کردستان بلکه خارج از آنهم به سختی می‌تواند شکل بگیرد. گروههای

ديگر فقط با دشواری فراوانی می‌توانند خود را توسط ارگانهایی که دائماً توقیف و ممنوع می‌شوند و یا با یک حزب آزاد و قانونی مانند «حزب دمکراسی و صلح » DBP حفظ کنند. حیات آنان بستگی به نیکخواهی دولت دارد چرا که آنان هر آن امکان ممنوع شدنشان می‌رود.

## شرایط و چهارچوب سیاست خارجی جمهوری ترکیه

مسئله کردها برای ترکیه نه تنها یک جنبه داخلی بلکه یک بعد خارجی هم دارد. دلیل آن تقسیم مناطق کردنشین بین ٥ کشور متفاوت می‌باشد. تحلیل عمقی و همه جانبه مشکلاتی که با این امر پیوند دارند از چهارچوب امکانات کتاب حاضر خارج است. مظمون این سطور تشریح سیاست خارجی ترکیه در رابطه با مسئله کردها از سال ۱۹۸۰ تا به امروز (۱۹۹۷ ـ ۱۹۹۸) و تأثیر سیاستهای خارجی برروی راه حلهای ممکنه برای رفع این خصومت می‌باشد. ترکیه همیشه سعی خود را بر آن داشته از « بین المللی » شدن مسئله کردها جلوگیری کند, چیزی که در سالهای ۸۰ موفق به آن شده بود. بخصوص در اروپای غربی و آمریکای شمالی به مسئله کردها نه بعنوان یک موضوع مربوط به سیاست خارجی بلکه بعنوان یک « امر داخلی » نگریسته می‌شد. پس از دگرگونیهای بزرگ در سیاست جهانی در اواخر دهه ۸۰ نقش ترکیه در عرصه سیاست خارجی و همچنین تمایلات این کشور تغییر یافتند. ترکیه ترس آنرا داشت که نقش استراتژیک خود را بعنوان جبهه جنوبی ناتو در مقابل اتحاد شوروی از دست داده و بدنبال نقش جدیدی می‌گشت که به صورت پلی جهت دستیابی به جمهوریهای ترک نژاد تازه تأسیس شده در آسیای مرکزی, قفقاز و خاور میانه عمل نماید. رئیس جمهور تورکوت اوزال سعی خود را بر آن داشت که ترکیه را از نقش غیر فعال وی که فقط بعنوان متحد غرب عمل می‌کرد, خارج ساخته و به آن یک نقش فعال در سیاست خارجی بعنوان یک نیروی منطقه‌ای اعطا کند. کوشش وسیع ترکیه از سالهای ۸۰ در جهت بدست آوردن هرچه بیشتر تسلیحات نظامی فقط به خاطر دفاع از خود و یا جنگ با کردها نبوده بلکه در راستای گرایشات آن کشور برای کسب قدرت هرچه بیشتر در منطقه می‌باشد و این از طرف همسایگان ترکیه بعنوان تلاش جهت سرکردگی در منطقه تلقی شده و آنان با نگرانی به آن می‌نگرند. سیاست در قبال کردها همیشه در رابطه با سیاست خارجی بین ترکیه, سوریه, عراق و ایران نقش چند جانبه‌ای را ایفا نموده است. از طرفی عملیات نظامی فرامرزی بر علیه کردها به کررات در قراردادهای چند جانبه ثبت شده و از طرف دیگر همیشه از کردهای شورشی کشورهای همجوار برای پیشبرد اهداف خود سوء استفاده شده است. این مسئله بخصوص در رابطه ایران و عراق بارز می‌باشد ولی در رابطه ایران,

تركيه و سوريه هم كاملاً مشهود بوده و يك حالت نزاع دائمی را دارد. با ايران قراردادهايی از طرف تركيه به امضاء رسيده و توافقهايی بعمل آمده مبنی بر آنكه در خاك خود اجازه به هيچگونه فعاليت عليه كشور همسايه داده نشود. از طرف تركيه هميشه اين صدای اعتراضی بلند است كه ايران به استقرار مقرهای حزب كارگران كردستان در مناطق مرزی خود اجازه داده و در عوض ايران به تركيه اعتراض می‌كند كه آن كشور از مجاهدين خلق در خاك خود حمايت می‌كند. در اين اثناء بايد متوجه آن بود كه ايران و تركيه دو رقيب اصلی هستند كه در منطقه بر سر هژمونی در خاور ميانه, آسيای مركزی و بخصوص بر سر راه گشايی به منابع نفت و گاز در منطقه درياي خزر با يكديگر رقابت می‌ورزند. بزرگترين اين اختلافات بين سوريه و تركيه می‌باشد چرا كه سوريه مستقيماً به حزب كارگران كردستان كمك می‌كند. عبدالله اوجلان مسئول حزب كارگران كردستان گاهی اوقات در دمشق بسر می‌برد و بعضی مواقع در نواحی Bekaa زندگی می‌كرد كه آنجا هم تحت تسلط سوريه[4] می‌باشد و اين خود بزرگترين عامل بوجود آمدن يك جنگ در اين مناطق می‌باشد. در اواخر سال ۹۳ تركيه اخطار داد كه نواحی Bekaa را بمباران می‌كند چنانچه نيروهای حزب كارگران كردستان اين منطقه را ظرف ۷۲ ساعت ترك نكنند. از ديدگاه سوريه حزب كارگران كردستان حربه‌ای است عليه تركيه در دعوای اين دو كشور بر سر احداث يك سد بزرگ در تركيه كه آن كشور را قادر به كنترل ورود آب به سوريه می‌كند. از زمان جنگ دوم خليج (حمله آمريكا و متحدينش به عراق. م.) عراق ديگر تهديدی برای تركيه بحساب نمی آيد. البته تركيه به منطقه حفاظتی كه برای كردها در شمال عراق پديد آمده وعملاً مانند يك منطقه خودمختار می‌باشد, بدبينانه می‌نگرد ولی اين در عين حال امكان خوبی را برای آن كشور بوجود آورده تا در آن منطقه اعمال نفوذ كند. كوششهايی كه اوزال در اوايل دهه ۹۰ برای يافتن يك راه حل سياسی مشكل كردها در تركيه انجام داد و همچنين سعی خفيف وی در جهت يافتن راهی برای مذاكره با حزب كارگران كردستان می بايستی در اين راستا ديده شود. پايان يافتن مسئله كردها در تركيه اين امكان را به او می‌داد كه خود را به كردهای عراق مانند يك فرشته نجات نشان داده, حمايت آنها را جلب نموده و بدينوسيله به منابع نفتی كركوك و موصول راه يابد. « خلاء قدرت » در شمال عراق اين امكان را برای حزب كارگران كردستان بوجود آورده كه در مورد نياز به آنجا عقب نشينی كرده و از آنجا

---

[4] *ياد آوري مي‌شود كه اين جريانات مربوط به سالهاي قبل از ۱۹۹۸ بوده و در اين اثناء خيلي مسائل تغيير نموده منجمله اردوگاه اصلي PKK از سوريه خارج شده و رهبر آن سازمان در تركيه در اسارت بسر مي‌برد .مترجم.)*

حملات خود را به ترکیه سازماندهی کند. از سوی دیگر ترکیه در سیاست منطقه نقش مهمی را بازی می‌کند مخصوصاً با کنترل تنها گذرگاه رسمی مرزی و عملیات نظامی در شمال عراق که از طرف متحدین غربی او با وجود تردیدهای جدی در امور نقض قوانین بین المللی بدون هیچگونه اعتراضی مورد قبول واقع می‌شود.

# تجارب و راه حلهای فدرالیستی

## مقدمه

### دولت ملی و واقعیت کشور چند ملیتی

دولت ترکیه خود را یک دولت ملی[5] با نمود قومی یگانه معرفی می‌کند. طبق تئوری حاکم و همچنین در عمل وجود خلقها و گروههای قومی دیگر در خاک ترکیه تقریباً به کلی انکار می‌شود. تضاد بین همین تصورات ایده‌آلیستی و واقعیات است که منشاء اصلی پیدایش مسئله کرد شده است. البته این تنها جمهوری ترکیه نیست که با چنین مشکلی روبروست. تعداد زیادی از دولتهای جهان در قرون ۱۹ و ۲۰ میلادی با توجه به تعریفی که از خود به مثابه دولت ملی ارائه می‌دادند, در تقابل با واقعیت عینی چند ملیتی بودن جوامع خود قرار داشتند. طبق محاسبات «انستیتوی بین‌المللی تقویت صلح» PRIO در شهر اسلو, بیش از ۷۵ درصد تمام نزاعها و جنگهای داخلی و میان دولتی در سطح جهان حداقل یک وجه و انگیزه قومی دارند. البته این بیلان وحشتناک کشمکشهای مسلحانه نباید باعث این شود که ما همچنین آن دولتهای بیشمار چند ملیتی را مد نظر قرار ندهیم, که هم اکنون در عرصه گیتی وجود دارند, بدون آنکه در آنها جنگ و کشمکش نظامی وجود

---

[5] *("دولت ملي" به آن دسته از دولتهايي اطلاق مي‌گردند كه به يك قوم, خلق, ملت و يا گروه زباني خاص تعلق دارند و خلقهاي ديگري كه در قلمرو آن زندگي مي‌كنند, دخالت و سهم و وزني در آن ندارند و اصولاً وجود آنها به درجات مختلف انكار مي‌شود. اين دولتها در موارد بسيار قليلي ساختار دمكراتيك داشته و اكثر آنها دولتهاي سركوبگر و ديكتاتوري هستند كه حقانيت خود را از ايدئولوژيهايي چون ناسيوناليسم و شووينيسم مي‌گيرند. نمونه بارز چنين دولتهايي تركيه مي‌باشد كه طبق قانون اساسي آن كشور, هركس مدعي شود كه در تركيه خلق ديگري جز ترك زندگي مي‌كند, مشمول مجازات قرار مي گيرد. مترجم.)*

داشته باشد. به همین دلیل مفید و آموزنده خواهد بود, کشورها و جوامع مختلف را از نقطه نظر آن اختلافات و تلاطماتی که بین ایده‌ی دولت ملی و واقعیت چند ملیتی بودن آن جوامع وجود دارد تحت بررسی قرار دهیم.

## عملی بودن کشورها و نظامهای چند ملیتی

حداقل شرطی که لازم است یک همزیستی مسالمت آمیز در کشورهای چند ملیتی میسر گردد و کارکرد مثبت داشته باشد, استفاده از این امکان می‌باشد که تضادها و اختلافات نه از طریق خشونت و زورمداری, بلکه تنها از طریق کانالهای رسمی و یا متدهایی که چندان رسمی نبوده ولی مورد قبول اذهان عمومی است, مطرح و حل و فصل گردند. آرند لیجفارت در تحقیقی که درمورد ۲۱ کشور موفق چند ملیتی انجام داده چهار مکانیسم و راه حل سیاسی مسائل و دستیابی به توافق را در جوامع مذکور مشخص کرده است. دو مکانیزم اولیه عبارتند از: اداره‌ی مشترک قوه‌ی اجرائیه از طرف گروههای مختلف قومی و همچنین حداقل خودمختاری برای هر کدام از این خلقها می‌باشند. دو مکانیزم ثانویه به آنها اضافه می‌گردند که عبارتند از: رعایت اصل تناسب کمی (به نسبت جمعیت خلقها) بهنگام گزینش نمایندگان سیاسی و اعطای پستهای مهم مملکتی و همچنین پذیرش و اجرای حق وتوی اقلیتها. در ادبیات علوم سیاسی از این مدل بعنوان power_sharing (تقسیم قدرت) نام برده می‌شود. نمونه بارز چنین مدلی در قلب اروپا (که سابقاً از دولتهای ملی تشکیل می‌شد) سوئیس می‌باشد. نظام سیاسی این کشور مدلی نیست که بر روی میز نقشه کشی کلیشه شده باشد بلکه عملاً در طول صدها سال شکل گرفته و صیقل خورده است. به همین دلیل تشریح تجارب با مدلهای فدراتیو را با نمونه این کشور آغاز می‌کنیم.

## نتایج تحقیقات اولیه

در پیش روی تغییراتی که در سیستمهای فدرال در پایان قرن بیستم در اروپا شکل گرفته اند, مایلیم که قبل از هرچیزی به تحلیل سه مدل که هر سه آنها در اروپا موجود می‌باشند بپردازیم. وجه مشترک هر سه سیستم انتخاب شده آن است که در همه این کشورها حداقل یک یا دو گروه بزرگ قومی (با زبان خاص خود) زندگی می‌کنند که خود را دست کم از لحاظ درک تاریخی «ملت حاکم » می‌نامند. از طرف دیگر حداقل یک گروه اقلیت قومی (با زبان خاص خود) زندگی می‌کنند که به دلایل سیاسی و تاریخی جزو « ملت حاکم » محسوب نمی‌شوند و یا خود را محسوب نمی‌کنند. این ۳ عبارتند از سیستم سیاسی

بلژیک با دو گروه برزگ زبانی خود فلامی‌ها (Flamen) و والونی‌ها (Wallonen) و گروه کوچک آلمانی زبان, سیستم سیاسی ایتالیا با اقلیتهای تیرول جنوبی (Südtirol) و لادین (Ladin) که دارای خودمختاری منطقه‌ای می‌باشند و نهایتاً سیستم سیاسی اسپانیا با اقلیت قومی- زبانی باسکها که در بخشی از منطقه تاریخی خود دارای یک ایالت خودمختار می‌باشند. مدل بلژیک از لحاظ ساختاری در اروپا و دنیا بی همتا می‌باشد و در ادبیات سیاسی یگانه توصیف می‌شود. علاوه بر آن مدل بلژیک برخلاف سوئیس یک « ساختار و شالوده‌ی دقیق » دارد که ناشی از تاریخ معاصر می‌باشد. اشغال و تصرف تیرول جنوبی و ترنتین توسط ایتالیا در اواخر جنگ جهانی اول به تشنجات و زد و خوردهای فراوانی دامن زد. در این میان می‌توان شباهتهای فراوانی را با نزاع بین کردها و ترکها مشاهده نمود. در دهه ٥٠ و اوایل دهه ٦٠ در تیرول جنوبی قبل از درپیش گرفتن راه مذاکره, از طرفی زد و خوردهای مسلحانه و از طرف دیگر نقض حقوق بشر منجر به قربانی شدن بسیاری از اهالی شد. تقسیم سرزمین باسکها بین دو کشور اروپایی ***(اسپانیا و فرانسه م.)*** و فقدان یک نماینده و رهبر برای گروه قومی زبانی باسکها انجام تحقیقاتی را در زمینه تاریخ اقلیت باسک در سیستمهای مختلف سیاسی اسپانیا ضروری نمود. فعالیت سازمان اِتا (ETA) یکی ازعوامل ناشی بر حل ناموفق مسئله باسک می‌باشد. این تحقیقات مقدماتی و همچنین صحبتهایی با سیاستمداران و طرفین این مشکلات در کشورهای مذکور منجر به شناسایی چهار عامل اصلی شدند:

١- می‌بایستی تصور و خیال یک ***(در اینجا تأکید بر کلمه یک می‌باشد م.)*** مدل عالی و همه جانبه یک دولت فدرال را که در آن ملیتهای (خلقهای) مختلف با زبانهای متفاوت زندگی می‌کنند کنار گذاشت,

٢- راه رسیدن به یک سیستم فدرال راهی طولانی و طاقت فرسا می‌باشد و حل آن مشکلات در طول دهه‌ها و نه ماهها به انجام می رسد. از زمان اولین مذاکرات جهت خودمختاری در تیرول جنوبی تا رسیدن به وضعیت سیاسی امروزه ٣٠ سال سپری شده و جریان تبدیل دولت متمرکز بلژیک به سیستم فدرال امروزه بیشتر از ٢٠ سال طول انجامید .

٣- شروع گفتگو بین طرفین در یک کشور در رابطه با جریان فدرالیسم به تنهایی یک موفقیت محسوب می‌شود. در این رابطه جالب به نظر می‌رسد که برای برداشتن اولین گامها ظاهراً یک آتش بس بین طرفین حتمی و لازم نمی‌باشد.

٤- نمایندگان همه اقلیتهای قومی چه در ایتالیا و چه در اسپانیا و بلژیک با یکدیگر هم عقیده و هم نظرند که سیستمهای موجود در این کشورها خواسته یا ناخواسته باید به مرور زمان تن به تغییر و تحول دهند (چرا که دائماً در حال تلاطم, دگرگونی و تأثیر پذیری از امور کوتاه مدت و

دراز مدت روزمره هستند . مترجم). دگرگونی این سیستمها طوری نبوده که از اول قابل پیش بینی بوده باشند و در آینده نیز این روند سیر خود را طی خواهد کرد.

## فرانسه مثالی برای راهی مجزا

با یک دید تاریخ شناسی در رابطه با مسئله فدرالیسم در اروپا نباید نقطه‌ی تمرکز خود را تنها روی سوئیس نهاد بلکه فرانسه را نیز باید مدّ نظر داشت، دولتی که نمونه یکی از اولین و بارزترین دولتهای ملی می‌باشد. تاریخ فرانسه از سال ۱۷۸۹ شاهدی برای یک تجربه تاریخی از نوع دیگر است. تا قبل از ۱۷۸۹ فقط حدود ۳۵ تا ٤٠ درصد از مردمی که در محدوده‌ی خاک فرانسه آن زمان میزیستند به زبان فرانسوی تکلم می‌کردند بقیه اهالی به زبانهای متعدد دیگر منجمله برتونی, اُکزیتانی, کُرزی, باسکی و غیره صحبت می‌کردند. تکلم به زبان فرانسوی تا آنزمان فقط مختص به اهالی «فرانسه مرکزی» و عده‌ی محدودی که جزو برگزیدگان و برجستگان بودند, می‌شد. زیربنا و شالوده‌ی «فرانسوی کردن» این کشور بعد از انقلاب فرانسه, یک سیستم اداری خشک و جامد به شیوه‌ی متمرکز در پایان قرن ۱۸ بود که هر نوع اداره‌ی منطقه‌ای را محکوم به فنا نمود. همزمان باید به این امر توجه نمود که این نه به معنی تشکیل یک گروه قومی بزرگ و تحت سلطه قرار دادن اقلیتها بوده بلکه به معنای یکسان نمودن همه شهروندان (حقوق یکسان) و یگانگی زبان آنان می‌باشد. تعیین زبان فرانسوی به عنوان زبان رسمی, تکلم به این زبان را تبدیل به شرط اولیه و لازم برای هرگونه کار در امور دولتی و اداری نمود و همزمان این امر مبدل به یک پیش شرط برای هرگونه ترقی اجتماعی و شغلی شد. در آن زمان در بسیاری از مناطق صحبت از «ترور زبان» به میان آمد. در اواخر قرن ۱۹ یک رفرم فرهنگی که نتیجه لاجرم سیاست فوق بود یک خط واحد را که بر مبنای زبان فرانسوی بود اجباری نموده و بدینوسیله فرانسوی به تنها زبانی مبدل گردید که در مدارس برای همه اجباری بوده و تدریس می‌شد. به این نحوه فرانسه به مدل و متد بارزی برای یک دولت متمرکز تبدیل شد تا زمانیکه یک سری قوانین و اصلاحات جدید بر مبنای تمرکززدایی در دهه‌های ۵۰ و ۷۰ و نهایتاً در سالهای ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۳ ساختار سیاسی این کشور را متوجه تغییراتی نمود. با بوجود آمدن مناطق و در رأس آنها شوراهایی که مستقیماً از طرف اهالی این مناطق انتخاب شده‌اند گامهای بزرگتری در جهت تمرکززدایی برداشته شد. اختیارات این شوراها به طور عمده در زمینه‌های اماکن,

كمك و اداره‌ی اقتصاد منطقه‌ای, محیط زیست, فرهنگ و هنر, دوره‌های شغلی و مدارس عالی می‌باشد. اداره‌ی «یاکوبین» که تا قبل از این سری اصلاحات بعنوان نماینده‌ی تام الاختیار دولت مرکزی بود به میزان بسیاری قدرت خود را از دست داده و فقط بصورت یک مشاور قانونی درآمده است. موضوعی که در سالهای اخیر اکثراً به چشم می‌خورد تجدید و بازسازی کردن مناطق زبانی گذشته و حتی احیاء مجدد برخی از این زبانها می‌باشد. صاحب نظران در امور سیاست فرانسه انتظار آنرا دارند که در سالهای آینده در این مورد قدمهای فراتری برداشته شوند.[6] مدل فرانسه را عمداً با توجه به این امر انتخاب نمودیم که نشان داده شود, حتی یک دولت متمرکز و یکتاگرا به مرور زمان ***(برای جلوگیری از بوجود آمدن تنش و همچنین پاسخگویی به نیازهای شهروندان م.)*** مجبور به دادن امتیازات به زبانها و فرهنگهای مناطق می‌باشد, همان زبانها و مناطقی که ۲۰۰ سال پیش رسماً الغاء و از میانرفته اعلام شده بودند.

## از تجارب فدرالیسیستی بیاموزیم

قبل از هر چیز باید خاطر نشان ساخت که تجارب فدرالیسم و ساختارهای دولتی مربوطه در اروپا چندجانبه و متنوعند. هیچکدام از این راههای پیموده را نمی‌توان بعنوان یک مدل و راه کاملاً « قابل انطباق » (برای دیگر کشورها م.) معرفی نمود. از تجارب دو کشور سوئیس و بلژیک که بعداً به آن می پردازیم, می‌توان و می‌بایست آموخت اما کلیشه و کپی آن مدلها (به شیوه‌ی تکنوکراسی) منفی خواهد بود. در سوئیس در طول قرون متمادی و تحت شرایط خاص آن کشور یک سیستم پیچیده اما کارا بوجود آمده است. تکرار و کپی این مدل عملاً امکان پذیر نمی‌باشد. بلژیک فدرال با مشاکل زیر مواجه است که واقعیتهای عینی احتمالاً گوی سبقت را از دست قانون اساسی این کشور, که شبانه سر از زمین برون آورده و حاصل کار فکری و نه عینی بوده, خواهند ربود. تکرار و کپی این مدل را توصیه نمی‌کنیم. کشورهای دیگری نیز که خارج از اروپا قرار گرفته‌اند دارای تجارب فدرالی می‌باشند. یک مثال بارز پاکستان می‌باشد, کشوری که ۵۰ سال پیش بر روی ویرانه‌های سیستم استعماری بریتانیا بنا گردید. کوششهای دولت در جهت تمرکز دولتی و سرکوبهای پیاپی حکمرانان این کشور, پاکستان را به لب یک پرتگاه صوق داده است چرا که

[6] متن كتاب در سال ۱۹۹۸ تنظيم شده و طبق انتظاري كه از طرف مؤلفين به آن اشاره شد در اوايل سال ۲۰۰۳ قوانين جديدي در فرانسه به تصويب رسيد كه همگي در جهت تحكيم پروسه تمركززدايي در آن كشور مي‌باشند. مترجم.

هر آن احتمال گسستگی آن کشور وجود دارد. این یک نمونه بارز برای این مسئله می‌باشد که سردمداران آن کشور با تمام تلاشهایی که در جهت سانترالیزه کردن پاکستان انجام داده‌اند, این سیاستها عملاً نتیجه معکوس داشته است. در اینجا هم می‌توان از این تجارب که نتیجه منفی داشته‌اند استفاده نمود. در تاریخ کردها پس از تقسیم سرزمین آنان در قرن بیستم توسط ابرقدرتها, تجارب کوششهای فدرالیستی در عراق وجود داشته است. شرح این تلاشها و یک تحلیل جامع از دلایلی که منجر به شکست « منطقه خودمختار » بوجود آمده بعد از جنگ خلیج شد ***(اولین جنگ آمریکا و متحدینش با عراق م.)***, همان پروژه‌ای که از آن در کردستان جنوبی (شمال عراق) استقبال بزرگی بعمل آمد, را در فصلهای بعدی این کتاب خواهید یافت.

## تجارب تاریخی: سوئیس

در سوئیس چهار زبان رایج می‌باشند: آلمانی, فرانسوی, ایتالیایی و رتوُرُمانی. اکثریت مردم را از لحاظ مذهبی کاتولیکها تشکیل داده و 46،3 در صد پروتستان می‌باشند. یکی از مهمترین مشخصه‌های « مدل ویژه‌ی سوئیس » در اروپا وجود چندگانگی زبان و مذهب از طرفی و زندگی مسالمت آمیز مردمان این کشور در کنار یکدیگر از طرف دیگر می‌باشد. این تفاوتها و چندگانگی اساس و ریشه اش در خودمختاری و استقلال نسبی کانتونها (ایالتها) و ۳۰۲۲ منطقه می‌باشد. شیوه‌ی دمکراتیک حل تضادها و مشکلات نتیجه پروسه‌ای می‌باشد که قرنها به طول انجامیده. شرط تکامل جامعه سوئیس از طرفی وجود گروههای دهقانی آزاد و مسلح (در زمان قرون وسطی) می‌باشد که از لحاظ اقتصادی درآمدی ناشی از گمرگ بر کسانیکه از منطقه آنان عبور می‌کردند, داشتند. از طرف دیگر بین مناطق کوهستانی که خیلی زود به وجود آمدند و از درآمد ناشی از عبور مسافرین فقط با همکاری یکدیگر و اتحاد عمل قادر به استفاده بودند. علاوه بر این عامل دیگری که این حالت را تشدید می‌کرد این امر بود که تا اواخر قرون وسطی هیچگونه « دستگاه اداری سراسری » مانند رهبران مذهبی چون اسقفها و یا ادارات دولت مرکزی و یا خانهای بزرگ در مناطق آنزمان به چشم نمی‌خورد. پس از اتمام دوران قرون وسطی علاوه بر آن می‌توان از یک فرهنگ سیاسی آرام و ملایم در میان همه نخبگان سیاسی و اجتماعی کشور سخن گفت. از طرفی دهقانان این کشور بر خلاف سایر مناطق اروپا تا حدود زیادی مستقل و غیر وابسته به اشراف و خانها باقی مانده بودند و از طرف دیگر خیلی زود صاحبان قدرت در شهرها از تصرف و اشغال زمینهای دهقانان و توسعه تهاجمی اموال خود چشم پوشی کردند. وجود این عوامل نامبرده

بود که باعث شد اتحاد بین شهرها و مناطق روستایی سوئیس در زمان جنگهای مذهبی نیز بتواند پابرجایی خود را حفظ کند. رسم و سنت بی طرفی در سیاست خارجی این کشور در فاکتورهای نامبرده ریشه دارد که همان فرهنگ « ملایمت و میانه‌روی » نخبگان این جامعه بود. همین امر باعث شد که هیچگونه خطر تجزیه و تفکیک متوجه این کشور نباشد که در آن چهار گروه زبانی مختلف زندگی می‌کنند.

## سیستم دمکراسی تفاهم آور و پذیرش عقاید

برابری و یکسانی میان تمامی اتباع (البته این امر فقط شامل مردان این جامعه می‌شود) توسط رأی گیری و تصمیم‌گیریهای دمکراتیك, آزاد و مستقیم در مناطق, طی قرنهای متمادی منجر به یک شیوه‌ی تفکری شده که آنرا می‌توان « دمکراسی تفاهم آور و پذیرش عقاید » نامید. این شیوه‌ی دمکراسی راه حلهای خشونت آمیز و مسلحانه مشکلات را مردود دانسته و آنرا طرد می‌کند. این امر باعث بوجود آمدن یک رسم و سنت سیاسی شده که همگان را دربرمی‌گیرد: سیاستی که در هر عرصه جویای بزرگترین مخرج مشترك بین تمام اهالی می‌باشد, همان سیاست تفاهم آور و پذیرش عقاید. البته همین امر تشریح سیستم بهم پیوسته سوئیس را دشوار می‌سازد. در مورد هماهنگی و برابری بین گروههای مختلف از جمله گروههای زبانی بسیاری از موازینی که به اجرا درمی‌ایند, نتیجه توافقی بین طرفین بوده (که در پروسه‌ای طولانی شکل امروزه را به خود گرفته) و این امور به صورت قوانینی قوی و جامد در قانون اساسی و قوانین مملکتی ثبت نشده‌اند.

## دولت فدرال, گروههای زبانی و خودمختاری کانتونها (ایالات)

سوئیس از لحاظ سیاسی طبق قانون اساسی سال ۱۸۷٦ بعنوان دولت فدرالِ دمکراتیك تأسیس شد. البته قدرت پارلمان دولت مرکزی محدود می‌باشد چرا که هر کانتونی قوانین مختص به خود را نه تنها تصویب و تنظیم می‌کند بلکه آنها را به مرحله اجرا نیز می‌گذارد (دارای قدرت اجرائی می‌باشد). وظایف پارلمان سراسری وشورایی که نمایندگان آن از فرستادگان کانتونها تشکیل شده, رسیدگی به امور زیر می‌باشد: نمایندگی کشور, ارتش, سیاست خارجی, دادگستری, امور مالیات, گمرگ و قسمتهایی از راه وترابری و تأمین انرژی. کانتونها در قانون خود (که به نوبه خود قانون اساسی کانتونها نامیده می‌شود) نسبتاً خودمختار هستند منجمله در امور مدارس و تدریس, سیاست مربوط به زبان یک گروه خاص و مسائل

فرهنگی. بسیاری از صاحب نظران معتقدند که شالوده‌ی سوئیس را قانونمندیهای مخصوص این کشور در سیاستهای مربوط به زبان (گروههای زبانی مختلف) تشکیل می‌دهند. اولاً در قانون اساسی از چهار زبان ملی آلمانی, فرانسوی, ایتالیایی و رتورمانی یاد می‌شود و همچنین سه زبان اول بعنوان زبانهای اداری (رسمی) نامیده می‌شوند. این امر منجر به برابری و یکسانی زبانهای اداری در سراسر کشور می‌شود. دوماً هیچ زبانی در مقابل دیگر زبانها ارجحیت نداشته و بدینوسیله اصطلاح اقلیتهای زبانی در این کشور مفهومی ندارد. سعی در آن می‌شود که همه شغلهای اداری و رسمی بخصوص در رده‌های بالا به شیوه‌ای تقسیم شوند که اهالی هر منطقه به نسبت جمعیت خود در آن سهیم باشند. سوماً بنابر استقلالی که در قانون اساسی کشور به کانتونها داده شده خودمختاری زبانی این کانتونها شکل می‌گیرد. بدینوسیله خود کانتونها می‌توانند زبان رسمی را در تمام منطقه تحت پوشش خود انتخاب کرده و در مورد نیاز در بخشهای مختلف نسبت به ساختار جمعیتی زبانهای متعددی را برگزینند. این به معنای « اصول و قاعده‌ی منطقه‌ای » زبان می‌باشد و هیچ منطقه زبانی از پیش تعیین نمی‌شود. همچنین برای این امر هیچگونه مبانی اداری و قضایی از پیش تعیین شده ای وجود ندارد. بهمین دلیل هیچگونه نقشه رسمی دولتی وجود ندارد که جهت دهنده‌ی آن باشد که در هر منطقه‌ای چه زبانی رسمی و اداری می‌باشد. در آمارگیریهایی که ۱۰ سال یکبار انجام می‌گیرند هیچ اشاره ای به زبان دوم اشخاص نشده و تنها ملاک زبان مادری است و تعریف آن به شرح زیر می‌باشد: « زبانی که از همه راحت تر به ان تکلم کرده و به آن فکر می‌کنیم » بدون توجه به آنکه هر شخص در سنین بالا به چه زبانی تکلم می‌کند.

اصول و قانون منطقه‌ای زبان: این مسئله مربوط به کانتونها و بخشهای داخل کانتونها می‌باشد که خود را متعلق به کدام گروه زبانی می‌دانند. در این میان مهم آن است که زبان مادری اکثریت و یا یک اقلیت بزرگ چه می‌باشد. ۱۷ کانتون آلمانی زبان, ٤ کانتون فرانسوی زبان و ۱ کانتون ایتالیایی زبان وجود دارند. ۲ یا چند زبانه بودن بطور رسمی فقط در ٤ کانتون وجود دارند. هر کانتون چند زبانه قانونهای مخصوص به خود را دارد و این نتیجه آداب و رسوم تاریخی می‌باشد. با تمام این تفاسیر و آزادی زبانی کانتونها بالاترین قانون در این زمینه قانون سراسری و فدرال آزادی زبان می‌باشد. این قانون آزادی زبان به شهروندان هر کانتون اجازه می‌دهد که هنگام رجوع به ادارات دولتی به زبان مادری خود صحبت کنند به شرطی که زبان مادری آنان جزو یکی از زبانهای اداری باشد. مطابق یک قانون سراسری دیگر نیز همه کانتونها موظف به حفاظت از منطقه زبانی خویش هستند. این بدان معنی است که مهاجرت جمعی عده‌ی بسیاری از یک کانتون به کانتون دیگر که زبانش

فرق می‌کند به مفهوم تغییر اتوماتیک زبان رسمی آن کانتون نمی‌باشد. این مانند یک قرارداد نوشته نشده بین مناطق و بخشهای مختلف می‌باشد که از کسانی که از کانتونی و منطقه زبانی به منطقه زبانی دیگری مهاجرت می‌کنند انتظار دارد که به زبان کانتون جدید مسلط بوده و یا آنرا فراگیرند. بهمین سبب مدارسی که در آن به دو زبان تدریس می‌شوند به ندرت دیده می‌شوند. این مدارس را می‌توان اصولاً فقط در کانتونهای چند زبانه یافت آن هم فقط در بخشهایی که خود را چند زبانه می‌دانند.

## آینده‌ی گروههای زبانی سوئیس

بطور خلاصه می‌توان نتیجه گیری کرد که این سیستم یک مجموعه تاریخی می‌باشد که هشیارانه ابداع شده است اما این بدان معنی نمی‌باشد که سوئیس هیچگونه مشکلاتی حتی با گروه‌های زبانی ندارد. تا چندی پیش اکثر کانتونها یکدستی نسبی خود را از لحاظ منطقه‌های زبانی حفظ کرده بودند ولی مهاجرت داخلی طی سالهای اخیر برخی از کانتونها را ناچار به اتخاذ راه حلهای پیچیده‌ای نمود. آینده‌ی این مسئله هم نامعلوم می‌باشد که در سوئیس افزایش روزبروز وسائل ارتباط جمعی بویژه الکترونیکی (مانند اینترنت) تا چه حد اصول و قانون استقلال زبان کانتونها را دگرگون خواهد کرد. علاوه بر این از هم اکنون آشکار است که بدون « مقررات حفاظتی » زبان رتورمانی در کوتاه مدت و یا دراز مدت از بین خواهد رفت. آیا اینکه یک سازمان سراسری که وظیفه‌اش رسیدگی به زبانهای مختلف می‌باشد (جدیداً از سوی برخی ها به لزوم احداث آن اشاره شده) بتواند به این مسئله کمک کند، نامعلوم است.

# پایه‌ریزی یك ساختار نو: بلژیك فدرال

## تشکیل کشوری جدید بر پایه جدایی

در سال ۱۸۱۵ در کنگره‌ی وین کشور متحده‌ی پادشاهی نیدرلند احداث شد که شامل قسمتهای شمالی کالوینی، منطقه مرکزی تاریخی هلند، اوترخت, سی لند و... و همچنین یک بخش جنوبی کاتولیك بود. در نتیجه اعتراضات فراوانی که از جمله به سیستم آموزشی پروتستانتی و همچنین به تعیین زبان نیدرلندی بعنوان زبان رسمی کشور انجام گرفت ، یک کودتا در سال ۱۸۳۰ رخ داد که در پی آن منطقه کاتولیك نشین و لیبرال جنوب را در حومه بروکسل از این پادشاهی جدا نمود. قانون اساسی سال ۱۸۳۱، بلژیك را یک کشور رسمی، دمکرات ، پادشاهی و «یک واحد غیر متمرکز» تعریف نمود. ساختار این « واحد غیر متمرکز » که تا سال ۱۹۷۰ حفظ شد، نسبتاً ساده و قابل رؤیت بود. در کنار ارگانهای دولت مرکزی فقط استانها و بخشها وجود داشتند. اما دستگاههای اداری استانی و بخشی از لحاظ قدرت و تصمیم‌گیری نقش مهمی را ایفا نمی‌کردند، بدان معنی که با دخالت دستگاه مرکزی، از قدرت این استانها و بخشها به طرز فاحشی کاسته شده و تصمیم‌گیریهای نهایی همیشه از جانب دستگاه مرکزی نسخه و تدوین می شد.

## کشور متحد و یکپارچه قرن نوزدهم و غالب بودن والون‌ها

ترکیب بلژیك تازه تأسیس شده که اکثریت مردم آنرا کاتولیکها تشکیل می‌دادند از لحاظ زبانی و فرهنگی به هیچ‌وجه همگون نبود. اکثریت مردم به لهجه نیدرلندی فلِمی سخن می‌گفتند و ٤٠ درصد فرانسوی زبان بودند که به فرهنگ رومی گرایش داشته و والوُن نامیده می‌شدند. باوجود اینکه فلمهای شمال اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دادند صحنه سیاسی, فرهنگی و زبانی بلژیك تحت سلطه والونهای جنوب بود. در نیمه دوم قرن نوردهم یك جنبش فلمی بوجود آمد که هدفش نگهداری از زبان و فرهنگ فلمی بود. یك قرن مبارزات این جنبش منجر به بازسازی مجدد قانون اساسی و یك فضای سیاسی جدید گردید. اولین تغییر در عرصه زبان پدید آمد. قدم به قدم زبان فلمی در ادارات و دادگاهها و مدارس راه پیدا نموده و بعنوان زبان برابر به رسمیت شناخته شد. طبق قرارداد ورسای در سال ۱۹۱۹ استانهای اُیپن, مالِدی و سنت ویت که سابقاً جزو قلمرو پروس به شمار می آمدند به بلژیك

واگذار شدند. طوريكه از اين تاريخ به بعد يک اقليت آلمانی زبان نيز به جمعيت بلژيک اضافه گرديد که البته حدود يک درصد می‌باشد.

## بسوی کشور فدرالی

در پی فشارهای متوالی جنبش فلمی جهت نگهداری و يکسانی زبان و فرهنگ، بلژيک در اوايل دهه ٦٠ مطابق «اصل مناطق يک زبانی» به چهار منطقه تقسيم شد: يک منطقه فلمی زبان, يک منطقه فرانسوی زبان, يک منطقه آلمانی زبان و بعنوان يک حالت استثناء يک منطقه دو زبانه فرانسوی ـ فلمی که پايتخت آن کشور بروکسل می‌باشد. بدينگونه برابری و يکسانی بين زبانهای مختلف در سال ١٩٦٢ توسط تعيين منطقه‌های زبانی کسب گرديد. فلمی‌ها در کنار برابری زبان همچنان خواهان آزادی و استقلال بيشتری در عرصه‌های فرهنگی و سياسی هستند. وجود اين مسئله که فرانسوی زبانها در داخل پارلمان و دولت در تصميم گيريهای مربوط به امور فرهنگی فلمها سهيم و شريک هستند منجر به خصومتهايی بين هر دو گروه می‌گشت. علاوه بر آن در منطقه والن پس از جنگ جهانی دوم يک گروه استقلال خواه بوجود آمده بود و به همين دليل نفوذ فلمها در اثر رشد سريع جمعيت و همچنين توسعه سريع اقتصادی روزبروز فزونی می‌يافت. اين امر منجر به درخواست والن مبنی بر تعيين يک سياست اقتصادی مستقل شد. رفته رفته در هر دو سوی مرزهای زبانی مردم به اين نتيجه رسيدند که کشور بلژيک با وضعيتی که دارد پابرجا نخواهد ماند. در تصميم گيريها و پروسه قيد شده, آلمانی زبانها هيچگونه نقشی نداشتند باوجود آنکه آنها از نظام جديد وفدراليسم خيلی سود بردند. سياستمداران آلمانی زبان هنگامی که از گذشته صحبت می‌کنند نقش آلمانی زبانان را مانند کسی می‌بينند که از بيرون خود را به يک ماشين در حال حرکت آويزان کرده و هر لحظه امکان افتادن را دارد. اين قضيه دارای دلايل تاريخی می‌باشد: هنگام اشغال بلژيک توسط نازيها در جنگ جهانی دوم مناطق آلمانی زبان در بلژيک دوباره به خاک آلمان ملحق شدند. در دوره‌ی ٥ ساله اشغال بلژيک توسط فاشيستها، عده‌ی زيادی از آلمانی زبانان آن کشور به عضويت حزب نازيهای آلمان درآمده و با آنها همکاری می‌کردند. البته بايد گفت که « به زور بلژيکی کردن » اين گروه در سال ١٩١٩ در اين امر بی نقش نبود. علاوه بر آن جوانان بلژيکی آلمانی تبار در ارتش آلمان خدمت می‌کردند. پس از پايان جنگ جهانی دوم و ملحق شدن دوباره‌ی مناطق آلمانی زبان به بلژيک، اين امر سبب لکه ننگی برای آلمانی زبانها گرديد، طوريکه آنها عملاً سکوت اختيار کرده

بودند. با وجود اين چنانكه اشاره شد آنان نيز در پروسه فدراليسم سهيم بوده و از آن سود بردند.

## ساختار و شالوده‌ی فدراليسم بلژيكی

توسط رفرمهای متعدد در قانون اساسی در سالهای ۱۹۷۰, ۱۹۸۰, ۱۹۸۳ و ۱۹۹۳ بلژيک از يک کشور با دولتی متمرکز به يک کشور فدرالی بر پايه يک پروسه عميق تمرکززدايی مبدل گرديد. آخرين موازين, « مرحله چهارم », قدم به قدم تا ۱۹۹٦ به مرحله اجرا درآمد. نمونه بارز و مشخصه فدراليسم بلژيک وجود سه قانون عمده است که عبارتند از: قانون «دولت ملی» (سراسری), قانون « گروههای زبانی » و قانون «مناطق». گروهها و مناطق هر دو دارای حقوق مساوی با دولت ملی می‌باشند. به موازات آن، اصل سازماندهی عمومی نيز برقرار بوده، بدان معنی که همه ارگانها مانند گروهها و مناطق (در حوزه‌ی اختيارات خود) نه تنها حق و اجازه‌ی قانونگذاری را دارند بلکه اجرای اين قوانين هم بر عهده‌ی ايشان می‌باشد. گروهها و مناطق ارگانهای مستقلی هستند که از يک طرف دارای قوه‌ی مقننه و مجريه بوده و از طرف ديگر شامل يک قوه قانونگذار منحصر به فرد می‌باشند که بخشهای عظيمی را دربرمی‌گيرد. علاوه بر اين آنها از لحاظ مالی نيز مستقلند. هر گروهی از سال ۱۹۹۸ دارای يک شورا و يک هيئت اجرايی (دولت) می‌باشد. اين شوراها مستقيماً از طرف مردم انتخاب می‌شوند. سه گروه زبانی بلژيک هر کدام در مناطق خود قبل از هر چيز در زمينه‌های فرهنگی، آموزشی، رفاهی، بهزيستی، بهداشتی و درمانی فعالند، به ويژه در زمينه‌هايی که مستقيماً با مردم در ارتباطند. تقسيم اين سه گروه زبانی به قرار زير است:

- جمعيت فلمی که شامل منطقه زبانی فلم می‌شود و همچنين آن قسمت از مردم « بروکسل » که فلمی زبان هستند,
- جمعيت فرانسويها که شامل منطقه والن شده و مردم فرانسوی زبان « بروکسل »
- گروه آلمانی زبان که تقريباً ٦٦ هزار نفر بوده و در شرق بلژيک زندگی می کنند.

چنانکه قبلاً اشاره گرديد در قانون اساسی در کنار گروهها همچنين سه منطقه با هيئتهای واحدی تعريف و تثبيت شده‌اند که اين مناطق با گروههای زبانی کاملاً تطابقت ندارند. اين مناطق بر حسب تعلق منطقه‌ای مردم تعريف می‌شوند. بدينوسيله سيطره‌ی وظايف و مسئوليتهای آنان بيشتر وابسته به خاک و اراضی می‌باشد. وظايف کليدی آنان در حول زمينه‌های اقتصادی و اجتماعی می‌باشد که شامل تأمين انرژی, راه و ترابری, کار عمومی و... می‌باشد. مانند

گروهها آنها هم می‌توانند در زمینه‌های مختص به خود حتی قراردادهای بین‌المللی به امضا برسانند. این مناطق عبارتند از: منطقه فلمی, منطقه والن و منطقه بروکسل که خود شامل ۱۹ بخش پایتخت می‌شود. منطقه فلم یک استثناء در ارتباط با تفکیک دقیق و شدید مناطق و گروههای زبانی می‌باشد، چرا که دقیقاً شامل منطقه فلمی زبان می‌شود. در اینجا سازمانهای این گروه زبانی وظایف منطقه را نیز برعهده دارند. از خصوصیتهای ویژه و یگانه فدرالیسم بلژیک مایلیم که فقط به سیستم حفاظتی پارلمانی از پارلمانهای مختلف این کشور اشاره کنیم: اگر هر منطقه یا گروه زبانی حس کند که قانون خاصی در صورت تصویب، آنها را تهدید می‌کند و یا حقوق آنها را زیر پا می‌گذارد، آنان می‌توانند تائید آن قانون را لغو سازند. با همه واهمه‌ای که از تاثیرات این قانون می‌رفت تا کنون از این « حق وتو » فقط ۷ بار استفاده گردیده.

## پیروزی واقعیت عینی بر ساختار از پیش تعیین شده

سیستم فدرالیسم بلژیک پیچیده می‌باشد. طبق آنچه سیاستمداران می‌گویند در نظرسنجیهایی که بعمل آمده اکثریت مردم قادر به شرح سیستم جدید نمی‌باشند. حتی بسیاری از سیاستمداران و روزنامه نگاران نیز در مورد حیطه وظایف و قدرت ارگانهای مختلف با هم متفق نظر نیستند. جنبه دیگر قضیه این است که این سیستم فدرالی هزینه و مخارج زیادی دارد. در کنار پروسه سیاسی پیچیده‌ای که تأثیر بسزایی در به تعویق انداختن تصمیم گیریها از لحاظ زمانی دارد باید قبل از هر چیزی به دستگاه بروکراسی و هزینه‌های مربوط به آن اشاره نمود. آینده‌ی فدرالیسم بلژیک نامعلوم می‌باشد. قبل از هر چیز فاکتورهایی که از خارج عمل می‌کنند، مانند رشوه‌خواری و جار و جنجالهای ناشی از سوء استفاده از قدرت که رؤسای ادارات, سیاستمداران, دستگاه پلیس و دادستانی در آن دست داشتند، مسبب این موضوعند. عامل دیگری که این وضعیت را تشدید می‌کند وجود اعضای متعلق به گروه افراطی دست راستی « بلوک فلمی » می‌باشد که هدف ایشان نامشخص است. معلوم نیست که می‌خواهند منطقه فلم را از بلژیک جدا سازند یا به هلند بپیوندند.

## پاکستان- کشور چند ملیتی و بدون ساختار

یک کشور و ۳۵ زبان: پاکستان کشوری است که در آن به ۳۰ تا ۳۵ زبان مختلف تکلم می‌شود که در میان آنها ۵ تا ٦ زبان مهم می‌باشند: زبان اردو (زبان رسمی کشور,که البته فقط از طرف ۸ % جمعیت به عنوان زبان اول شناخته می‌شود) ,پنجابی (تقریباً ٤۸ %) ,پشتو (تقریباً ۱۳ %), زیندی(۱۲ %) , زیراکی(۱۰ %) و بلوچی (۳ %).
بقیه زبانها که اکثراً توسط گروههای کوچکی در مناطق کوهستانی شمالی تکلم می‌شود (به استثناء هندکو و بروا‌هی) ۷ تا ۸ % مردم به آن صحبت می‌کنند.
تابعیت قومی را نمی‌توان همیشه با همزبانی یکسان تلقی نمود ؛ اما تعداد قومها از تعداد زبانهای موجود دست کمی ندارند. با توجه به این همه اختلافات باید پرسید که اصلاً چگونه می‌توان یگانگی دولت و جامعه را تضمین کرد یا بوجود آورد.

### «تشکیل ملت» اسلامی

در ایدئولوژی رسمی بنیانگذاران دولت (بویژه محمد علی جناح که از لحاظ مفهوم ایدئولوژی با ایده‌ی مصطفی کمال آتاتورک یکسان می‌باشد) مسایل قومیت و زبان فاقد اهمیت بودند. وی شخصاً به هیچکدام از زبانهای محلی نامبرده تکلم نمی‌کرد , حتی زبان اردو را که به آن خیلی تمایل داشت به حدی بد صحبت می‌کرد که اعلام استقلال پاکستان را به زبان انگلیسی بیان نمود. از این جهت پاکستان دارای زیربنای یک دولت ملی با یک حداقل هماهنگی و یکدستی ملی ـ قومی نبود. تنها هدف آن بود که دولت مستقلی را برای مسلمانان هندوستان بوجود آورد. بدینگونه اصطلاح « مسلمانان هندوستان » علی‌رغم مفهوم لغوی نه به معنای مذهبی خود بلکه یک مفهوم فرهنگی داشت و در حقیقت در مقابل تعریف « هندو » بود. در زمان تأسیس دولت حتی قصد آن را داشتند که سیکهای پنجاب را هم به پاکستان بیاورند چرا که آنها هندو نیستند (و البته مسلمان هم نیستند). در ایدئولوژی رسمی این مشکل بدینگونه حل شد که اتباع پاکستان را « ملت مسلمان » نام گذاشتند که متناقضاً می‌توانست شامل غیر مسلمانانی هم چون سیکها, مسیحیان و حتی هندوها گردد. بدینگونه با استفاده از زبانها و قومهای فراوان موجود سعی بر آن شد که همزمان بر مبنای دین و سکولاریسم تعریفی را از « ملت » بیافرینند. مشکل این بود که چنین ملتی واقعیت عینی نداشت و تازه می‌بایست بر مبنای تعریف فوق و بوسیله « تشکیل ملت » بوجود می آمد.

## تناقض امنیت دستگاه دولت در مقابل تأمین قدرت رهبری

عملاً این ادغام و انتگراسیون از بالا ( « تشکیل ملت ») از طرف و با فشار دولت انجام گرفت. این پروسه از دو زاویه صورت پذیرفت که البته متناقض هم بودند: اولاً مسئله امنیت کشور مشترک و تازه پاگرفته که ضعیف و شکننده بود ثانیاً تحکیم قدرت یک قشر در رأس حکومت که به بهانه دفاع از کشور و دولت منافع خود را تضمین می‌کنند. در پاکستان پس از بنیان این کشور دو قشر جامعه در آنجا حکومت را بدست گرفتند:

1. یک گروه سیاسی رهبری کننده که از هندوستان مرکزی آمده , اکثراً به زبان اردو تکلم کرده و در رهبری «جنبش پاکستان» شرکت داشتند؛
2. فئودالها و زمینداران بزرگ استان پنجاب.

به مرور زمان « مهاجرین » اردو زبان نفوذ خود را از دست داده و یا خودشان پنجابی شدند. علاوه بر بوروکراتها و فئودالها بوجود آمدن ارتش و نظامیان به عنوان یک فاکتور قدرت دیگر شایان ذکر می‌باشد. البته امروزه نیز سهم پنجابیها در (کارمندان) ارتش به ۸۰ تا ۸۲ % می‌رسد. کسانی که رهبری آنان را در دست دارند از ابتدای کار با بوروکراسی دولتی و فئودالهای پنجابی مقاربت و نزدیکی داشتند. در مقابل آنان گروههای زبانی و اقوام دیگر بدون نفوذ ماندند. پاکستان شرقی اسبق (که جمعیت اصلی آن تقریباً فقط از بنگالها تشکیل شده بود و بیشتر از تمام پاکستان غربی جمعیت داشت) عملاً هیچگونه سهمی در قدرت نداشته واز لحاظ اقتصادی استثمار می شدند. این امر پس از جنگی در ۱۹۷۱ منجر به تأسیس بنگلادش شد. در اثر بی توجهی به استانهای بلوچستان و سیند که منجر به قیام و تصرف و فشار نظامی در سالهای ۷۰ در بلوچستان و همچنین ناآرامی‌های پابرجا و باندبازیهای فراوان در سالهای ۸۰ در سیند شد, این امور منجر به برقراری شرایطی در مرکز اقتصادی کراچی شد که حالت جنگ داخلی را به خود گرفت. فقط استان شمال غربی که بطور عمده « پشتو ها » در آن زندگی می‌کنند در ساختارهای مرکزی بیشتر شرکت داشت, چرا که « پشتو ها » در ساختارهای قدرت دست داشته و سهم آنان در ارتش بالغ بر ۱۵تا ۱۸ درصد می‌باشد که از درصد جمعیتشان فزونتر است.

## تحکیم قدرت بوسیله ارتش و تمرکز آن

استراتژی رهبران سیاسی و بوروکراسی جهت تحکیم یگانگی دولت و کشور همیشه شامل کوششهایی در جهت تمرکز دولتی و سانترالیزم بوده است. دلیل در پیش گرفتن این سیاست آن بوده که هرگونه سعی در جهت تمرکززدایی (دولت) عکس العمل وار به عنوان تهدید یگانگی تلقی می‌شود چرا که تمرکز قدرت همزمان به معنای مونوپولیزه کردن و به انحصار درآوردن آن توسط سران قدرت موجود می‌باشد. دقیقاً همین شیوه‌ی تفکر و تحلیل یگانگی که از حفظ قدرت سرچشمه می‌گیرد در دراز مدت نه تنها منجر به تحکیم تشکل ملی نشده بلکه باعث تضعیف و تحلیل آن نیز می‌گردد چرا که به نسبت سلب حق و حقوق استانها وحتی در مواردی خلع کامل حقوق آنان (در اواخر دهه‌ء ۵۰ همه‌ی استانهای غرب پاکستان منحل شده و در مجموع یک سیستم « تک واحدی » گنجانیده شدند) مقاومت آنان بیشتر شده و هر چه سهم آنان در قدرت و دستگاه دولتی کمتر شده صدای اعتراض آنان در مقابل دولت مرکزی بلندتر شده است. زمانیکه ناآرامی‌های جدید بوسیله تمرکز بیشتر جواب داده شدند مقاومت هم در برابر آن به نوبه‌ی خود بالا گرفت. در مجموع نتیجه این سیاست که « یگانگی ملی » را با تمرکز قدرت و سانترالیزه کردن یکی می دانست تضعیف این «یگانگی ملی » و تجزیه (البته اجتناب پذیر) پاکستان شرقی بود. بدینگونه پاکستان بیش از نیمی از جمعیت خود را از دست داد.

## فدرالیزم بر مبنای قانون اساسی - از تولید به مصرف

در نگاه اول ساختار این کشور فدرال به نظر می‌رسد. محل دولت مرکزی (به اضافه پارلمان, دیوان عالی کشور و ادارات مربوط به آن) در پایتخت اسلام آباد می‌باشد. پاکستان امروزه از چهار استان به همراه حکومتهای مربوطه, پارلمانها و اداراتش تشکیل شده است و « مناطق شمالی » که به آنها نام استان داده نشده و همچنین « کشمیر آزاد » (آن قسمت از کشمیر می‌باشد که تحت کنترل پاکستان است). با وجود آنکه «کشمیر آزاد » استان نمی‌باشد ولی برخلاف « مناطق شمالی » دارای پارلمان, نخست وزیر و رئیس جمهور می‌باشد. با ذکر شرایط نامبرده این کشور از روی کاغذ دارای شرایط خوبی می‌باشد تا یک رابطه سالم و متوازن بین ساختارهای مرکزی و فدرال برقرار کند اما در عمل از این چیزها خبری نیست. در بیشتر اوقات حکومت مرکزی به حکومت یا پارلمان استانها فشارآورده و یا آنان را به کل برکنار می سازد. به این دلیل وجود ساختارهای سیاسی و دمکراسی در استانها به قید و شرط دولت مرکزی بستگی دارد. نهایتاً پاکستان دارای یک

دولت مرکزی با ساختاری متمرکز (سانترال) بوده که گاهاً به اقتضای زمان به استانها کمی امکان جولان داده البته در صورتیکه این امر منطبق با چهارچوب سیاست دولت مرکزی بوده باشد.

## جنبشهای منطقه‌ای ـ مدافعان حقوق بشر

در ۵۰ سالی که از تأسیس پاکستان می‌گذرد جنبشهایی جهت تحکیم دمکراسی و تقویت حقوق منطقه ای (و یا استانها) بوجود آمده‌اند که اکثراً با یکدیگر در ارتباط بوده‌اند. به دلیل آنکه تمرکز و سانترالیزم و گرفتن اختیارات از استانها و گروههای زبانی کوچک همیشه در ارتباط با از بین بردن و خلع دمکراسی بوده است؛ عکس این قضیه نیز هم صادق می‌باشد و آن هم اشتراک بین جنبشهایی است که برای بوجود آمدن دمکراسی در پاکستان فعالیت کرده و آنهایی که برای حقوق محلی یا فرهنگی خود مبارزه می‌کنند. به عنوان مثال می‌توان از « جنبش جهت احیای دمکراسی » (MRD) نام برد که در سالهای ۸۰ در سیند خیلی قوی بوده و جهت تحکیم حقوق استانها پافشاری می‌کرد. از جانب دیگر جنبشهایی که در جهت تحکیم حقوق بیشتر برای یک گروه زبانی و یا قومی ویا یک استان صورت می‌پذیرند همزمان همیشه جنبش های آزادیخواهانه نیز بوده‌اند. همیشه بعد از آنکه کار و فعالیت آنان در سیستم موجود غیرممکن می گردد و یا آنها به کل تحت ضرب و شتم قرار می‌گیرند، آنها به جنبشهایی استقلال طلب و یا جدایی طلب تبدیل می‌شوند.

## آینده نامعلوم

امروزه پاکستان در یک شرایط بغرنج و بحرانی قرار گرفته که منجر به ایجاد یک حالت فلجی در امور داخلی گردیده. آن کشور کماکان وجود دارد اما تشکل و وحدت داخلی آن از هر زمانی ضعیفتر شده است. ساختارها و بافتهای اجتماعی و سیاسی ضعیفتر و حساس‌تر شده‌اند و در آخرین انتخابات گرایش زیادی در جهت منطقه گرایی به چشم می‌خورد. امروزه در حقیقت هیچ حزبی وجود ندارد که به معنای واقعی کلمه «سراسری » باشد. لیگای مسلم (PML) که در رأس حکومت می‌باشد در پنجاب اکثریت را در دست دارد. حزب فامیلی بوتو, حزب خلق پاکستان (PPP) در نقاط روستایی سیند و رقیب وی (MQM) در شهرهای سیند اکثریت را در دست دارند. در استان شمال غربی و بلوچستان احزاب کوچک منطقه‌ای و یا اسلامی دارای اکثریت می‌باشند. دستگاه دولتی به دلیل رشوه

خواری بی حد و ناتوانی، روز به روز ضعیفتر گردیده. اگر تحت ریاست نخست وزیری نواز شریف موفقیت آن حاصل نشود که جلوی روند آهسته روبه تحلیل پاکستان را گرفت (که تا به حال امیدی به آن نمی‌باشد) تاریخ آن کشور با دولتی واحد آخرین دورانش را طی می‌کند. اگر چنین حالتی پیش آید شکست دولت «ملی» و مسولیت آن بر عهده‌ی سران گرسنه قدرت (مخصوصاً فئودالهای پنجاب) و یک سیاست و بوروکراسی دولت متمرکز و سانترال می‌باشد که همواره یک واحد واقعی متشکل از گروههای مختلف زبانی را ناممکن ساخته‌اند.

# شکست طرح خودمختاری در کردستان جنوبی ـــ شمال عراق

## بهار کوتاه تأسیس جمهوری

پس از کودتای نظامی ژنرال قاسم در سال ۱۹۵۸ , به رهبر کردها مصطفی بارزانی، که از سال ۱۹٤٦ در شوروی زندگی می‌کرد، اجازه‌ی بازگشت و به حزب دمکرات کردستان (KDP) اجازه‌ی فعالیت قانونی داده شد. در عراق سلطنت سرنگون شده و اعلان جمهوری شده بود. ولی بهشتی که پس از بازگشت بارزانی بین دولتمداران و کردها گمان می رفت، چندی بیش دوام نیاورد. با بمباران مناطق کردنشین در سال ۱۹٦۱ جنگ و درگیری بین کردها و حکومت عراق شیوه‌ی بارزی به خود گرفته و تبدیل به یک جنگ آشکار گردید. قدرت گرفتن و سرکار آمدن حزب بعث نیز به نوبه خود در سالهای ٦۳ و ٦۸ تغییری در این امر بوجود نیاورد. در این شرایط هر چند وقت یکبار اعلان آتش بس هایی می‌شد ولی نهایتاً جنگ تا سال ۱۹۷۰ ادامه یافت.

## روزنه امید در افق ـ قرارداد خودمختاری ۱۹۷۰

با قرارداد ۱۱ مارس ۱۹۷۰ کردها از یک خودمختاری در چهارچوب کشور عراق برخوردار شدند. گرچه در قرارداد بین کردها و حکومت صحبت از « خودمختاری » بود ولی طبق معیارهای بین المللی آن در اصل یک « فدرالیسم » بود. در قرارداد خودمختاری کردستان بعنوان قسمتی از کشور عراق و کردها بعنوان یک بخش جدایی ناپذیر از واحد ملی عراق شناخته شدند. قرار بر آن شد که در کردستان طی یک رأی گیری پارلمانی انتخاب شود که از آن طریق دولتی برای منطقه (حکومت محلی) تشکیل شود. اختیارات پارلمان شامل امور سازماندهی اقتصادی, راه و ترابری, تکامل رشته‌های گوناگون: آموزش و پرورش, فرهنگ, بهداشت و بهزیستی, امنیت داخلی, تنظیم و تعیین مالیات و مسایل امور خانواده می‌شد. دولت محلی مسئولیت به اجرا درآوردن و رعایت قوانین و نیز چگونگی و میزان درآمد منطقه را بر عهده داشت. در قرارداد به آن اشاره شده بود که قسمتی از درآمد نفتی عراق صرف بازسازی, آبادی و تکامل کردستان شود. همچنین قرار بر آن بود که کارمندان دولت در کردستان در خدمت حکومت محلی بوده و برای ساکنان غیر کرد این منطقه کارمندان خاصی به کار گرفته شوند. کردها می‌بایستی در

تمام ادارات و اماکن دولتی (دولت مرکزی) نسبت به درصد جمعیت خود شرکت داده شوند. برای کرکوک قرار بود یک همه پرسی از طرف دولت مرکزی انجام گیرد و در صورت خواست اکثریت ساکنین آن می‌بایستی این شهر به منطقه حکومت محلی کردستان ملحق شود. اما این قرارداد خودمختاری هیچگاه به مرحله اجرا در نیامد. شعله‌های جنگ مسلحانه دوباره زبانه کشید و رئیس جمهور وقت عراق حسن البکر با توصل به ماده‌ی ٤٢ الف قانون اساسی اعلان یک قانون جدید خودمختاری را نمود. این قانون تأسیس و اداره‌ی پارلمان و دولت محلی در منطقه خودمختار را در اختیار حکومت مرکزی نهاد. در کنفرانس الجزایر به اختلافات و مخاصمات ایران و عراق خاتمه داده شد. طبق قراردادی که در آنجا بسته شد ایران مرزهای خود را بر روی کردهای عراق بسته و از انجام هرگونه کمکی به آنها سرباززد. این امر باعث سرکوب مقاومت کردها شده و جنگ را به اتمام رسانید. دولت مرکزی تقریباً در سراسر کردستان موفق به بازسازی قدرت شد.

## خلع قدرت دولت مرکزی ـ خودمختاری

کنترل و سلطه دولت مرکزی در کردستان بعد از جنگ دوم خلیج ***(حمله آمریکا و هم پیمانانش به عراق . م.)*** از بین رفت. خلاء قدرتی که بعد از این جنگ قبل از هر جای دیگری در شمال عراق بوجود آمد به کردها این امکان را داد که خودمختاریی را که بدنبال آن بودند پس از سالیان متوالی پایه‌ریزی کنند. گروههای سیاسی کردی کنترل مناطق کردنشین را تحت سلطه خود گرفته و در جهت تحکیم حکمروایی خود ارگانهای سیاسی را بوجود آوردند. پس از انتخابات عمومی در کردستان عراق در تاریخ ١٩ مه ١٩٩٢ پارلمان ملی تشکیل شده و یک حکومت محلی تأسیس گردید. در منطقه‌ای که فرهنگ دمکراسی و سیستمهای پارلمانی سابقه و قدمتی نداشت این انتخابات قدم بزرگی به پیش بود. بین حزب دمکرات کردستان (KDP) و اتحادیه میهنی کردستان (PUK) به کرات جنگهای مسلحانه‌ای صورت گرفته بود و بخش عمده‌ای از انتخاب کنندگان افراد مسلح بودند امّا با وجود این انتخابات مذکور با توجه به اصول و قواعد دمکراسی به انجام رسید. حاصل این انتخابات نه یک دولت و نه یک اپوزیسیون مشخص بود. بدلیل شرایط سخت حاکم مسئولین مربوطه قادر به روشن ساختن دقیق نتیجه این انتخابات نبودند. نهایتاً تعداد کرسیهای پارلمان به صورت تخمینی و توافق طرفین مشخص گردید. در این پارلمان که دربرگیرنده‌ی ١٠٥ نماینده می‌شد KDP و PUK هر کدام دارای ٥٠ نماینده بوده و ٥ کرسی باقیمانده به اقلیتهای مذهبی تعلق داشت. KDP ریاست پارلمان را در دست گرفته و PUK سمت نخست وزیری را دارا

بود. سیستم سیاسی از همان ابتدا بصورت مساوی بین KDP و PUK تقسیم شد. در ابتدای این کار همه این ارگانهای رسمی کار خود را با شور و شوق فراوان آغاز نمودند ولی نهایتاً این پروژه با شکست مواجه شد. دلایل این شکست را می‌توان در عوامل زیر خلاصه کرد:

## 1 ـ مشکلات اقتصادی

از آنجایی که در کردستان عراق هیچگونه سرمایه گذاری اقتصادی بخصوص در زمینه احداث صنایع به عمل نیامده و صنعت رشد نکرده و مردم مناطق کردنشین درآمد سرانه کمتری نسبت به سایر مردم عراق دارند, زندگی اقتصادی کردها با مشکلات فراوانی روبرو شد. پایه‌های اصلی اقتصاد در کردستان بر مبنای کشت و زرع و دامداری نهاده شده که اکثراً بر مبنای واحد خانواده استوار بود. اقتصاد کشاورزی از طرفی بدلیل رشد سریع جمعیت قادر به تأمین حداقل احتیاجات لازم برای زندگی مردم نبوده و از طرف دیگر جنگی که از سال ۱۹۶۱ به بعد تا به حال تقریباً بدون وقفه در این منطقه ادامه داشته, بانی رکود این امربوده است. تعداد اندکی از ارگانهای اقتصادی که در کردستان باقی مانده بودند طی جنگ دوم خلیج در اثر بمباران نیروهای متحده از میان رفتند. در این رابطه پالایشگاههای نفتی و کارخانجات تولید برق را می توان برشمرد که در کردستان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بودند. فاکتورهای دیگری نیز به عوامل نامبرده افزوده می‌شوند که عبارتند از: بایکوت و محاصره‌ی اقتصادی از جانب سازمان ملل علیه عراق پس از جنگ دوم خلیج که به نوبه خود به یک «محاصره‌ی اقتصادی مضاعف» علیه کردها تبدیل شد. مناطق کردنشین بدین طریق نه تنها از بایکوت سازمان ملل رنج می‌بردند بلکه علاوه بر آن متحمل محاصره‌ی اقتصادی داخلی دیگری نیز از جانب دولت عراق بودند. هرگونه معامله‌ای بین شمال و جنوب عراق از جانب دولت ممنوع شد. کمک محموله‌های غذایی و درمانی که مقصدشان کردستان بود از جانب دولت مصادره می‌شد. شرکتهای حمل و نقل که قادر به کمک رسانی به کردستان بودند از این عمل خودداری می‌ورزیدند چرا که کامیونهای آنان از طرف نظامیان عراق به آتش کشیده شده و نابود می‌گردید. تحت پوشش برنامه « نفت برای غذا » وضعیت تدارکات کمی بهبود بخشیده شد. چرا که تقسیم کالا و مواد غذایی بر عهده‌ی سازمان ملل بود و بدین طریق مقداری از این کالاها به کردستان راه پیدا می کردند. البته واردات به کردستان فقط مواد غذایی و دارو بود و بدلیل عدم منابع تأمین نفت، برق و انرژی، اکثر جنگلها از بین رفت

چون از چوب جهت سوزاندن و تأمین گرما استفاده می‌شد. بدینگونه محیط زیست که خودبخود خیلی از بین رفته بود با اینکار متحمل ضربه دیگری نیز شد. سیستم آموزش و پرورش و بهداشت و درمان نیز در هم پاشیده شد. یک مشکل بزرگ اجتماعی نیز خانواده‌های از هم گسسته و کودکان یتیم و بی سرپرست می‌باشند. بیکاری تقریباً به حدّ اعلای خود رسیده و مردم سعی می‌کنند از طریق کارهای غیر قانونی و قاچاق امرار معاش کنند. حکومت کردستان چه از لحاظ مالی و چه از لحاظ تکنیکی امکان حل این معضلات را ندارد. کشورهای همجوار اعم از ترکیه, ایران و سوریه ـ که خودشان هم مشکلی به نام مسئله کرد ـ دارند, کاملاً مخالف تأسیس یک کشور کردی می‌باشند حتی اگر آن فقط به خاک عراق مختص شود. آنها همگی دست به دست هم داده و علیه دولت کردی که در عراق عملاً به وجود آمده یک محاصره‌ی سیاسی و اقتصادی را اعمال می‌کنند تا هیچگونه شانسی برای ادامه حیات این دولت موجود نباشد و آن را در نطفه خفه سازند. علاوه بر محاصره‌ی اقتصادی نامبرده حزب کارگران کردستان نیز که از سال ۱۹۹۲ در حال نزاع و جنگ با KDP می‌باشد به نوبه خود مانع از ورود کالا به کردستان عراق از سوی مرز هابور می‌شود. این در صورتیست که درآمد گمرکی ـ قبل از همه در هابور ـ تنها منبع درآمد ثابت برای منطقه خودمختار کردستان می‌باشد. به این دلیل مردم امید خود را نه به دولت بلکه به احزاب گوناگون بسته‌اند. احزاب هم به نوبه خود از این درآمدها استفاده نموده تا طرفداران و نیروهای مسلح خود را تأمین کنند. بدینوسیله پیشمرگها به سربازان حقوق بگیر مبدل شدند. درصد زیادی از مردم وارد صفوف پیشمرگان شدند تا از این طریق امرار معاش کنند. اعتماد اولیه و امید مردم نسبت به دولت از بین رفت و به جای دولت این احزاب گوناگون بودند که در عمل حکمرانی را بدست گرفتند. بدین طریق دولت پشتیبانی عمومی لازم را از دست داد.

## ۲ ـ فاکتور بین‌المللی

حکمرانی کردها در منطقه‌ای که از طرف نیروهای متحده حفاظت می‌شد در حقیقت سمت و سوی یک دولت مستقل را داشت اما آن دولت کرد از طرف هیچ کشور دیگری و هیچ یک از سازمانهای بین المللی به رسمیت شناخته نشد. این امر منجر به آن شد که آن دولت در عرصه بین المللی نیز به رسمیت شناخته نشود و بدینگونه امکان عملکرد و فعالیت را به عنوان یک دولت نداشته باشد. از آنجایی که کشورهای همجوار روابط خود را نه از طریق رهبران دولت مربوطه بلکه بوسیله سران احزاب حاکم در کردستان برقرار نمودند که در عمل حکمرانی می‌کردند, مسئله رابطه دولتها در عرصه بین المللی

اصلاً مطرح نشده و مفهومی پیدا نکرد. این مسئله نیز به نوبه خود باعث از دست دادن بیشتر اعتبار دولت در داخل شد.

## ۳ ـ ساختارهای سیاسی و اجتماعی در کردستان

کردها از قدیم در مناطق خود مدلهای اجتماعی و اقتصادی منطبق بر ساختارهای سنتی خود را بوجود آورده‌اند. در عرصه اقتصادی به دامداری ارجحیت داده شده و در عرصه اجتماعی سازماندهی عشیره ای یک مدل بارز می‌باشد. این امر از طرفی منجر به آن شد که کردها موفق به حفظ حیات خود در زادگاهشان شوند ولی از طرف دیگر نتیجه حاصل از آن تقسیم و چند پارچگی جامعه می‌باشد. شیوه‌ی مذکور مانع از روند تکامل در عرصه اقتصادی گردیده, پروسه تشکیل ملت به تأخیر افتاده و هنوز به انجام خود نرسیده است. وجود عشایر مختلف مانع از پیدایش یک دولت کرد شده و بجای همکاری بین «روسای قبایل» باعث رقابت و خصومت گردیده است. الزام روابط ماوراء عشایر منجر به تشکیل و تأسیس احزاب سیاسی شد. حزب دمکرات کردستان ایران با تأسیس خود در سال ۱۹٤٦ در ایران اولین حزب سیاسی بود که به سوی بنیانگزاری حاکمیت کردی گام برداشت. این تجربه تبدیل به سرمشقی برای تمام مناطق دیگر شد. اکثریت این احزاب مانند احزاب کمونیستی بنیان نهاده شده ویک درک استالینیستی در آنها به چشم می‌خورد. جامعه کردی که از آداب و رسوم عشایری برخواسته بود عادات خود را حفظ کرده و آنها را با مدلهای جدید تطبیق داد. کار رئیس قبیله را از این پس رهبر حزب بر عهده گرفت. این ساختار وجود افرادی را با شخصیتهای قومی می طلبید و در عین حال مانع از بوجود آمدن یک فرهنگ دمکراسی شد. یکی از دلایل اصلی منازعت و مخاصمت بین نیروهای سیاسی مختلف کرد در این نوع سازماندهی سیاسی ـ اجتماعی نهفته است. دراین رابطه نتیجه انتخابات هم تأثیر خاص خود را داشت. برابری احزاب حاکم در پارلمان کردستان موجب آن گردید که از تصویب و اجرای قوانین جلوگیری بعمل آید. دو حزبی که با هم حکومت می‌کردند همزمان نیز با یکدیگر نقش و رل اپوزیسیون را بر عهده گرفتند. به این شیوه آنها نه موفق به کسب توانایی حکومت و نه قادر به ایفای نقش اپوزیسیون پارلمانی سازنده‌ای شدند. علاوه بر موارد مذکور از آنجایی که نه رهبر حزب دمکرات ـ مسعود بارزانی ـ و نه رهبر اتحادیه میهنی ـ جلال طالبانی ـ هیچکدام در پارلمان شرکت ندارند, آنها به نوبه خود از خارج پارلمان دست به اعمالی میزنند بدون آنکه در مقابل دولت مجبور به جوابگویی باشند. این مهم منجر به سلب امکان عمل از دولت شده و وظایف وی را از خیلی جهات

به این دو حزب موکول نموده. در اینجا باید به جنبه دیگری از این قضیه نیز اشاره نمود: ناتوانی و یا غیر ممکن بودن تشکیل ارگانهای دولتی. دولت کرد قادر به تشکیل ارگانهای لازم جهت فعالیت خود نبود. یک ارتش تحت فرمان دولت و یا یک دستگاه پلیسی بوجود نیامد. احزاب مختلف پیشمرگان خود را در اختیار دولت قرار ندادند. بالعکس, احزاب گوناگون با در اختیار داشتن افراد مسلح هم تهدیدی جدی نسبت به هم بودند و هم نسبت به دولت. نکته مهم دیگر درآمد دولت است. دولت نه می‌تواند به جمع آوری مالیات بپردازد و نه دستیابی به منابع حاصل از گمرک را دارد. این منابع در اختیار احزابی بود که کار دولت را برعهده گرفته بودند. دولتی که درآمدی ندارد قادر به این هم نخواهد بود که برای مردم و اتباع خود خدماتی عرضه کند. از آنجایی که کارها و خدمات لازم از طرف احزاب به اجرا در می آمد دولت یک حالت تشریفاتی را داشته و احزاب نقش اصلی را ایفا می‌کردند. سیاست خارجی نه از سوی دولت بلکه از طرف رهبران احزاب به اجرا درمی آمد که لازم نمی‌دانستند در مورد کارهای انجام شده حتی گزارشی به دولت بدهند چه رسد به آنکه از آن کسب تکلیف کنند. دولت قادر به تشکیل هیچگونه ارگانی نبوده و نمی‌توانست هیچگونه خدماتی را عرضه کند و بدین طریق روز به روز از ارزش و اعتبار آن در انظار عمومی کاسته می‌شد.

## ٤ ـ قدمت جنگ مسلحانه

ملتهای مختلف جهت دستیابی به آزادی و استقلال امکان انتخاب بین شیوه‌های گوناگون مبارزه را دارند. مردم کرد از قدیم و ندیم نبرد خود را در راه آزادی و استقلال با شیوه‌های جنگ مسلحانه در پیش گرفته‌اند. سازمانهای سیاسی کردی تجربه‌های فراوانی را در زمینه نظامی کسب کرده اما استراتژی های سیاسی ـ دیپلماتیک را تکامل نبخشیدند. این موضوع سبب آن شده که سازمانهای سیاسی کردی برای حل مشکلات سیاسی میان یکدیگر نیز از شیوه‌های نظامی استفاده کنند. این یک عامل اصلی برای وجود جنگهای مسلحانه بین گروهها و احزاب سیاسی کرد می‌باشد.

## ٥ ـ فاکتور حزب کارگران کردستان

زمانی که حزب کارگران کردستان در سال ١٩٩٢ اعلان نمود که قصد تأسیس دولتی را در مناطق بوتان و بادینان دارد, پیدا بود که وی استراتژی نظامی خود را تغییر داده و جنگ را به جنوب کردستان منتقل خواهد کرد. بدینگونه در این

منطقه که حزب دمکرات از آن برخاسته بود جنگ بین این دو حزب اجتناب ناپذیر خواهد بود. تأسیس یک دولت بوقوع نپیوست اما دولت ترکیه از نوروز ۱۹۹۲ حمله نظامی گسترده ای را به جنوب کردستان آغاز نمود. PUK که خودش با KDP در نزاع بود به این جنگها بیشتر دامنه میزد تا از آب گل آلود ماهی گرفته و از ضعف طرفین (حزب کارگران کردستان و KDP) به نفع خود استفاده کند. این موضوع منجر به بروز اختلافات جدی بین طرفین در سطح پارلمان و دولت گردیده و نتیجه آن جنگ مسلحانه ای می‌باشد که تا به امروز نیز ادامه دارد. از آنجایی که هر کدام از طرفین مایل بودند در صورت امکان طرف مقابل را به طور کلی از بین ببرد تا تمام منطقه را تحت سلطه خویش در بیاورند, هر کدام از طرفین به جستجوی پشتیبانهایی در منطقه دست زدند. بدینگونه دولتهای ایران, عراق و ترکیه هر کدام در یک دوره خاص دست به پشتیبانی از این یا آن حزب و سازمان زدند و همزمان این گروهها را کنترل می‌کردند. دخالت مستقیم این کشورها دولت کرد را تضعیف نموده و به بغرنجتر شدن موقعیت افزود.

## ٦ ـ سیاست قدرتهای بزرگ در مورد کردستان

به صورت مختصر: در حال حاضر برای قدرتهای بزرگ دلایل کافی وجود ندارد تا کردها را در خاور نزدیک و میانه از لحاظ بین‌المللی به رسمیت بشناسند. از آنجایی که ساختارهای سیاسی پیچیده بوده و صحبت از منافع اقتصادی بزرگی در این منطقه حساس در میان می‌باشد دیگر «ارزشهای معنوی» مفهوم چندانی ندارند. نه ایالات متحده‌ی آمریکا و نه کشورهای اتحادیه اروپا هیچکدام تا به امروز سیاست مشخص و استواری را نسبت به کردها در پیش نگرفته‌اند. آنها از این ترس دارند که در اثر تغییر وضعیت, این منطقه دچار بی ثباتی شود و به این دلیل قادر به یافتن راه حلها و چشم اندازهای دائمی نیستند.

# طرحی برای تنش زدایی و گشایش یک راه حل سیاسی برای مسئله کرد در جمهوری ترکیه

## مبانی طرح

### ایجاد زمینه‌ها و شرایط ضرور

گروه کار هنگام تنظیم طرح، اصول متفاوتی را مبنای کار خود قرار داد. از نظر ما مسئله گشایش پروسه صلح اهمیت (درجه اول را) دارد به همین جهت هدف ما اینجا نه ارائه یک طرح رؤیایی صلح بلکه (فعلاً تنها) طرح آن راههایی است که می‌توان با پیمودن آن وارد روند صلح شد. چه که لازمه گشودن هر راه حل صلح آمیزی از جمله تشنج زدایی عقلانی و تحول فکری است. به همین جهت پیشنهادات ارائه شده‌ی ما در اینجا نباید به عنوان مدلی قطعی و غیر قابل تغییر, بلکه چون توصیه‌هایی درک شوند که می‌توانند در روند بحث سیاسی و مذاکرات صلح صیقل داده شوند.

### علل و عوامل بوجود آورنده‌ی جنگ

برای ارائه پاسخ درخور به این سوال که چه امکاناتی برای نزدیک شدن به یک راه حل سیاسی برای جنگ در جمهوری ترکیه وجود دارد, تجزیه و تحلیل فاکتورهایی که باعث بوجود آمدن این جنگ و ادامه آن شده‌اند, از قبل الزامی است. چهار عامل زیر به احتمال خیلی زیاد مهمترین این فاکتورها می‌باشند:

1. بی توجهی اقتصادی, توسعه نیافتگی و تبعیضات عملی منطقه جنوب شرقی[7] ؛
2. تحدید حقوق مدنی و سیاسی بویژه آنهایی که ترکی زبان مادریشان نیست و یا اصلاً به آن تسلط ندارند؛
3. تمرکز گرایی در ساختار سیاسی دولتی ترکیه که مانع طرح منافع اقلیتهای ساکن آن کشور شده و یا انرا مشکل ساخته و این خود ضرورتاً باعث تشدید منطقه گرایی سیاسی و اجتماعی در ترکیه شده؛

[7] *«منطقه جنوب شرقي» اصطلاحي است كه دولت و اعم سياستمداران ترك و رسانه هاي همگاني تركيه براي يا بجاي "كردستان" بكار مي‌برند. در ادبيات سياسي كردها, اين منطقه, گاهاً "كردستان شمالي" و گاهاً نيز "كردستان تركيه" ناميده مي‌شود. مترجم.*

4. فضای خشونت در جنوب شرقی ترکیه که باعث نامنعطف تر شدن مواضع طرفین این جنگ شده و این خود دستیابی به یک راه حل سیاسی را با مشکل مواجه ساخته است.

## تعریفی که از این نزاع ارائه می‌شود

در ایـ توض

# دمکراتیزاسیون

## مبنا

مبنای پیشنهادات ما جهت دمکراتیزه کردن ترکیه تحقیقی است که کارشناس قانون اساسی ترکیه, پروفسور بلند تانور, انجام داده است. این تحقیق می‌تواند بعنوان تلاشی جهت تقویت مواضع حقوق بشر استنباط شود. تحقیق نامبرده برای «انجمن صاحبان صنایع و شرکتهای ترکیه » به نام « توسیاد » در بهار ۱۹۹۷ انجام گرفت و خود این انجمن نیز آنرا به زبانهای ترکی و انگلیسی منتشر کرد. ناشر در مقدمه این اثر به امضای هیئت رئیسه توسیاد بر ضرورت این تحقیق, بویژه بدلیل خواستهای روز افزون جامعه ترکیه برای دمکراسی بیشتر, تأکید می‌کند.

## «دمکراتیزاسیون» چه معنایی دارد؟

پروفسور بلند تانور در مقدمه تحقیقش تأکید می‌کند که مشکل ترکیه نه ***(آنطور که دولتمردان ترکیه ادعا می‌کنند م.)***. «تروریسم»، بلکه «عدم وجود دمکراسی» می‌باشد. وی در بحث مربوط به دمکراتیزاسیون نه تنها به انتخابات آزاد، بلکه قبل از هرچیزی به محدودیت قدرت حاکمان و وجود دولت حقوقی اشاره می‌کند. او به طور پیگیری تحقیقاتش را بر اساس ابعاد مختلف دمکراتیزاسیون تنظیم می‌کند: بعد سیاسی آن (ساختار قدرت سیاسی), بعد حقوق بشر و دولت حقوقی. زیر هر کدام از این مقوله‌ها و ابعاد بندهای مربوطه مختلف قانون اساسی و قوانین دیگر نامبرده می‌شوند که باید تغییر یابند. وی هر بار پیشنهادات خود را نیز ارائه می‌دهد. در زیر بطور مختصر به آن بخش از پیشنهادات وی اشاره می‌شود که اجرای آنها در عین حال گامی اساسی در جهت حل مشکل و تحقق حقوق کردها می‌باشد.

## بعد سیاسی دمکراتیزاسیون

تانور در بخش مربوط به « بعد سیاسی » دمکراتیزاسیون ترکیه خواستار تضمین آزادی کامل احزاب سیاسی می‌شود. در قانون احزاب باید بندهای مربوط به پرنسیپهای آتاتورک, لیست ممنوعه و همچنین این شرط که احزاب اجازه ندارند که « مدعی » وجود اقلیتهای ملی شوند, حذف گردند. قوانین و مقررات انتخابات باید از جمله به این شکل تغییر یابند که

هر دوره‌ی انتخاباتی برای مجلس ملی نه پنج سال, بلکه چهار سال به طول بیانجامد, مانع ۱۰ درصدی برای ورود به مجلس به ۵ درصد کاهش یابد, ممنوعیت همکاری کاندیداها با احزاب لغو شود, لیستهای رأی بازنویسی شوند و به انتخابات شهرداریها دوره‌ی دیگری اضافه شود. بلند تانور همچنین تغییر متن سوگندنامه نمایندگان مجلس را پیشنهاد می‌کند. مضاف بر آن, مجلس باید حق عفو را داشته باشد. طبق نظر تانور باید از تأثیر سیاسی نظامیان کاسته, « شورای امنیت ملی » برچیده و « شورای دفاع ملی » جایگزین آن گردد. این شورا باید تحت مسئولیت وزارت دفاع و وظایف آن صرفاً منحصر به دفاع از کشور باشد. فرمانده‌ی کل قوا نیز باید بطور کامل تحت مسئولیت وزیر دفاع قرار گیرد.

## جنبه حقوق بشر دمکراتیزاسیون

تانور در فصل دوم این اثر تحقیقی که به «جنبه حقوق بشر» پیشنهاداتش برای دمکراتیزاسیون ترکیه اختصاص دارد, خواستار تغییر مقدمه قانون اساسی ترکیه می‌شود: هرگونه محدودیت اجرای حقوق بشر و آزادیهای بنیادی در قانون اساسی باید ملغی شود. قوانین اجرائی دادگاههای کیفری باید در رابطه با مقررات مربوط به دستگیری و زندانی کردن اشخاص, خدشه ناپذیری آنها و ممنوعیت شکنجه و یورش از طرف نیروهای امنیتی تغییر یابند. نویسنده بطور مشخص در مورد مقررات مربوط به آزادی عقیده, جرایم به اصطلاح «اعتقادی و دید و باور» در مورد آزادی علم و هنر و رسانه‌های همگانی پیشنهادات خود را ارائه می‌دهد. وی خواستار اقدامات قانونی برای جلوگیری از موانع شبه سانسوری ادارات دولتی مثلاً بر علیه انتشار و پخش مطبوعات می‌باشد. در زیر فصل «آزادیهای عمومی» وی از تغییرات در قانون انجمنها, در مقررات مربوط به آزادی تجمع و تظاهرات جانبداری می‌کند.

در مقدمه فصل « مسئله کرد » می خوانیم:

«مسئله کرد همچنین منشأ اقتصادی و اجتماعی دارد. با این وصف باید پذیرفت که این مسئله جنبه مربوط به هویت کردی ***(فرهنگی م.)*** نیز دارد. در چهارچوب قانونی این مشکل را می‌توان چنین فرموله کرد: در قوانین جمهوری, در مبنای فکری تدوین شده‌ی دولت مرکزگرای ترکیه مقررات و دستورالعملهایی وجود دارند که منکر وجود هویت کردی هستند که باید مورد تجدید نظر قرار گیرند. (...) در هر حال مشکل ترکیه این نیست که اگر حقوق فرهنگی و دمکراتیک (کردها) را به رسمیت بشناسد, باعث تجزیه ترکیه خواهد شد,

برعکس اگر این کار انجام نگیرد, ترور تجزیه طلبانه[8] قطع نخواهد شد.»
تانور برای حفظ هویت فرهنگی و زبانی کردها توصیه می‌کند در «قانون سرشماریها» برای تأمین «آزادی نامگذاری» تجدید نظر شود و شرط قانونی «فرهنگ ملی» ملغی گردد. برای نامهای مناطق باید در قانون اداره‌ی استانها چند کلمه «آنها که ترکی نیستند» حذف شوند. هدف از این اقدامات این است که کردها اجازه‌ی این را داشته باشند, نامهای کردی به فرزندان خود بدهند و تغییراتی که در سالهای گذشته در نام مناطق کردنشین و مفاهیم جغرافیایی از کردی به ترکی داده شده‌اند, بی اعتبار شوند. از این گذشته بندهای ۲۶ و ۲۸ قانون اساسی دولت ترکیه که مربوط به «زبانهای ممنوعه» می‌باشند باید از قانون اساسی حذف شوند. در این فصل بحث مربوط به «زبان مادری» فضای زیادی را به خود اختصاص داده است. در بند ٤۲ قانون اساسی ترکیه آمده است که: هیچ زبانی به غیر از ترکی بعنوان زبان مادری برای شهروندان جمهوری ترکیه پذیرفتنی نیست و این از نظر نویسنده‌ی اثر تحقیقی «به تمام معنی توهین آمیز» است. ترکیه باید «قرارداد بین‌المللی حقوق کودکان» را محترم بشمارد که شامل کودکان سرزمین خودی نیز می‌شود, همانهایی که به گروه زبانی دیگری غیر از ترکی تعلق دارند. «همه باید حق این را داشته باشند زبان مادری خود را تا بالاترین درجه ممکن در مدرسه و خارج از آن فرا بگیرند.» مقرراتی که «در تناقض با علم و منطق» قرار دارند, چون بند ٤۲ قانون اساسی که فوقاً به آن اشاره شد, باید از میان برداشته شوند. وی همچنین خواهان حذف بند ۸ قانون ضد ترور که برای «تبلیغات جدایی طلبانه» مجازات تعیین می‌کند و آن بندهایی در قانون انجمنهاست که بیان منافع و مسائل اقلیتها را محدود یا ممنوع می‌کند. این مسئله برای قانون مطبوعات و وسائل ارتباط جمعی صدق پیدا می‌کند. در رابطه با قوانین رادیو و تلویزیون وی پیشنهاد می‌کند که آنها چنان تغییر یابند که پخش برنامه‌های غیر ترکی ممکن شوند. در خصوص تابعیت دولتی وی از ماندن بند ٦٦/۱ که می‌گوید: «هر کس که از طریق تابعیت به دولت ترکیه پیوند خورده است, ترک است» دفاع می‌کند، چرا که به اعتقاد تانور این تعریف به این معنی نیست که: «هرکس که در

[8] *کاربرد این اصطلاح از طرف نویسنده با توجه به قوانین و سیاستهاي حاکم بر ترکیه غیر منطقي, اما قابل فهم است چون در غیر این صورت شامل مجازاتهاي سختي خواهد شد. از روح تغییراتي که نویسنده طلب مي‌کند, پیداست که وي در این چهارچوب فکر نمي‌کند. چرا که خود وي بدرستي منشأ و دلیل جنگ در کردستان را سیاستهاي ترکیه از لحاظ سیاسي, اقتصادي, فرهنگي و اجتماعي مي‌داند ــ مترجم.*

تركيه زندگی می‌كند (از لحاظ قومی) ترك است» و اين تعريف مفهوم اجتماعی, فرهنگی و قومی ندارد.

## جنبه حقوقی دمكراتيزاسيون پيشنهادی

بلند تانور در فصل ۳ اثر تحقيقی‌اش كه مربوط به جنبه حقوقی پيشنهاداتش می‌باشد, در كنار ارائه پيشنهاداتی در زمينه سبك كار ديوان اداری كشور[9] خواستار تغييراتی نيز در حوزه‌ی كار ديوان عالی كشور[10] می‌باشد و برای آن پيشنهادهای مشخصی نيز می‌دهد. ضمن تأمين امنيت حقوقی و داشتن حق شكايت در مقابل دادگاه بايد حق تجديد نظر احكام دادگاه‌ها نيز به رسميت شناخته شود. وی همچنين پيشنهادات بنيادی برای تغيير رويه دادگاه‌های نظامی می‌دهد, بويژه برای اينكه مسئوليت دادگاهی اشخاص مدنی و غير نظامی از آنها گرفته شود.

## اهميت اين تحقيق

اين تحقيق توجه زيادی را در جمهوری تركيه, در رسانه‌های همگانی, احزاب, اتحاديه‌ها و قبل از همه در ميان جريانات مستقل طرفدار حقوق بشر به خود جلب كرد. مخصوصاً اين مسئله قابل توجه است كه بزرگترين سنديكای كارفرمايان نه تنها بلند تانور را مأمور اجرای اين پروژه‌ی تحقيقی كرده بود, بلكه با درج مقدمه‌ای به قلم هيئت رئيسه اين ارگان در آن, از آن صراحتاً حمايت كرده بود. روزنامه‌ها با تيتر بزرگ نوشتند: «اقتصاد بر عليه ارتش». پياده كردن جنبه‌های مختلف اين دمكراتيزاسيون می‌تواند يكی از پايه‌های اساسی راه حل ممكنی باشد برای معضل جنگ در جمهوری تركيه. بدون اجرای وجوه مختلف نامبرده برای دمكراتيزه كردن تركيه گامهای ضروری ديگری كه بعداً پيشنهاد می‌شوند بدون پايه خواهند بود. ما اينجا بايد تأكيد كنيم كه دمكراتيزه كردن تركيه مرحله و گامی ضروری برای حل مسئله كرد می‌باشد, اما خود به تنهايی قادر به حل اين معضل نيست.

---

[9] رسالت اين ارگان حل و فصل دعواهاي حقوقي بين ارگانهاي دولتي است ــ مترجم.

[10] *(وظيفه اين دادگاه رسيدگي به شكايات شهروندان از ارگانهاي دولتي, تطابقت عملكردهاي آنان با قانون اساسي و حل دعوا بين ارگانهاي بالاي دولتي مي‌باشد ــ مترجم.*

## تمركززدايی (دسانترالیزاسیون)- آیا دولت متمرکز آینده‌ای دارد؟

کشورهای متعددی در جهان در دهه‌های اخیر اقدامات جدی و جالبی جهت تمرکززدایی سیاسی و اداری دولت انجام داده‌اند. هدف از این اقدامات نه از میان بردن و یا تضعیف این کشورها, بلکه بالعکس مدرنیزه کردن و انعطاف پذیر نمودن آنها بوده تا از عهده‌ی وظایف قرن آینده برآیند. رابطه بین شهروندان یک کشور و دولت و سیستم اداری آن می‌تواند به مراتب مثمر ثمرتر, عمیق‌تر و دمکراتیک‌تر باشد در صورتیکه این سیستم و ادارات به تمام مردم (*و نه فقط اهالی پایتخت*) نزدیکتر یعنی غیر متمرکز باشند. در جوار یک چنین مشارکت بیشتر شهروندان با روندهای دولتی حداقل در کشورهای اروپایی سعی شده همراه پروسه تمرکززدایی، «منطقه»[11] بعنوان یک محل تاریخی و جایی که انسانها احساس تعلق به آنجا را دارند, اساس و پایه قرار گیرد. در این رابطه باید مجدداً به تاریخ کشور فرانسه اشاره نمود که بعد از تلاشهای سخت و فراوانی که در جهت تمرکز دستگاه دولتی در قرنهای ۱۸ و ۱۹ انجام گرفت و بعنوان بهترین نمونه یک کشور متمرکز زبان زد همگان بود. با وجود این در آن کشور از یک دهه قبل پروسه تمرکززدایی شروع شده و تا به امروز نیز ادامه دارد. ذکر این مثال به این دلیل قابل توجه می‌باشد که ساختار متمرکز در جمهوری ترکیه در دهه ۲۰ فرانسه را سرمشق خود قرار داده بود.

## پیرامون تمرکزگرایی در جمهوری ترکیه

اولین مشکلی که قبل از هر چیز دیگری در رابطه با پروسه تمرکززدایی در جمهوری ترکیه به چشم می‌خورد, درک وابسته به « تمرکز » مفهوم دولت می‌باشد. (البته) در سطوح پایین دولتی در ترکیه یعنی در استانها، هیئتهای منتخبه‌ای وجود دارند همانند مجلس ایالتی و امّا این ارگانها جنبه تشریفاتی داشته و قدرتی ندارند. استاندارها نمایندگان تام الاختیار دولت مرکزی هستند که در مقابل ارگانهای استانی و بخشها قرار دارند. در کنار این ساختار متمرکز جمهوری ترکیه قبل از هر چیز یک جنبه‌ی استانهای این کشور بیشتر جلب توجه می‌کند: وسعت و تقسیم بندی ۸۰ منطقه موجود اکثراً نه بر اساس تعلقات تاریخی و نه اقتصادی صورت پذیرفته است، بلکه به ویژه در شرق این کشور سیاستهای حسابگرانه امنیتی بوده است.

---

[11] *منظور از منطقه هر مکان جغرافیایي مي‌باشد كه در آن مردم با آداب و سنن خاص و بويژه با زبان خويش زندگي مي‌كنند ـ مترجم)*

## اهداف احتمالی و پیشنهادی و سرآغاز پروسه تمرکززدایی

پیشنهاداتی که در جهت پروسه تمرکززدایی طرح می‌شوند باید در کنار اهدافی که فوقاً بدانها اشاره گردید مانند کارآیی, نزدیکی به شهروندان, امکان احساس تعلق و هویت, قبل از هر چیزی ادامه آگاهانه دمکراتیزه کردن کشور را دربر داشته باشند.
بعنوان سرآغاز این پروسه موارد زیر پیشنهاد می‌شوند:
- تقسیم مجدد استانها و مناطق, جابجائی مسئولیتها و تأمین اجازه‌ی کار و فعالیت استانها و مناطق.
- واگذاری مسئولیت و قدرت
- تضمین و تحکیم اختیارات جدید اجرائی استانها و مناطق
- تضمین هویت زبانی
- تنظیم و سازماندهی تدریس
- تضمین تدریس به زبان مادری

## تقسیم مجدد استانها و مناطق

تقسیم اداری امروزه به ۸۰ استان, شهرستان و منطقه از زاویه حرکت بسوی استقلال بیشتر استانها و مناطق خطر از میان رفتن قدرت را با خود به همراه دارد که می‌تواند منجر به آن شود که قدرت به تنهایی در دست دولت مرکزی باقی بماند. همچنین بسیاری از این مناطق از لحاظ اقتصادی و مالی قادر به ایستادن بر روی پای خود نخواهند بود. جهت عکس این مبالغه که حدوداً شامل ۸ منطقه بسیار بزرگ خواهد بود که از آنان ٦ ترکی و ۲ کردی باشند, می‌تواند منجر به تشدید این تشنج شود. تقسیم جدیدی که شامل ۲۵ تا ۳۰ منطقه باشد مفید خواهد بود که از این تعداد ۱۵ تا ۲۰ در غرب و ٥ تا ۷ در شرق خواهد بود. معیار برای این تقسیمات جدید می‌بایستی تعلقات قومی, مذهبی, عشیره‌ای و اقتصادی باشد.

## واگذاری مسئولیت و قدرت

دستگاههای اداری و سیاسی که زیر پوشش استانها و مناطق می‌باشند (بخشها, شهر ها, محلات و روستاها) باید به صورت فعلی خود باقی بمانند, تنها تغییری که در اینجا لازم است, دادن اختیارات بیشتر به این ارگانها می‌باشد. در جهت پیگیری پروسه تمرکززدایی اختیارات استاندارها و فرماندارها می‌بایستی به پارلمانهای استانها و مناطق منتقل شوند. توصیه می‌کنیم که در قدمهای بعدی اختیارات و

مسئولیتهای بسیاری از دولت مرکزی به استانها و از آنها به پارلمانهای مربوطه و از ایشان به نهادهای پائین‌تر منتقل و واگذار شوند. ما مایلیم راجع به پیشنهادمان که شامل واگذاری اختیارات از طرف دولت مرکزی به استانها و بخشهاست صریحاً و بطور آشکار و مستقیم امور مدارس, تربیت بدنی, فرهنگی, بهداری و پلیس را نام ببریم. همچنین باید تضمین شود که استانها و بخشها در تصمیم گیریهای مربوط به آنان که شامل منابع زیرزمینی آنها نیز می‌شود, شرکت داده شوند. مفید خواهد بود چنانچه فرم و شیوه‌ی قانونی استانها و مناطق بعنوان ادارات و مؤسسات مدنی و حقوقی پابرجا بماند. در قدمهای بعدی می‌توان از طریق تغییراتی در قانون اساسی وضعیت حقوقی و قانونی استانها و مناطق را بهبود و تحکیم بخشید.

## تضمین و تحکیم اختیارات جدید اجرائی استانها و مناطق

پروسه تمرکززدایی و به همراه آن انتقال قدرت تنها زمانی مفهوم پیدا خواهد کرد که استانها و نهادهای تحت نظرشان قدرت مالی کافی و مستقل برای اجرای وظایف خود را در دست داشته باشند. امری که می‌بایستی در این زمینه به مرحله اجرا در آید اصل مسئولیت نسبی این مناطق در مسائل مالیاتی می‌باشد. امروزه در ترکیه برخی از مالیاتها مستقیماً از طرف استانها و مناطق اخذ می‌شوند. البته در این موقعیت نه تنها باید حق اخذ مالیات به استانها و مناطق واگذار شود بلکه باید سهم آنان نیز در مالیات اخذ شده افزایش یابد. از طرف دیگر علاوه بر پیشنهاد به هم پیوستن استانها و مناطق جهت تقلیل تعداد آنها به منظور افزودن قدرت مالیشان, می‌بایستی بدلیل اختلاف سطح درآمد بین استانهای غربی و شرقی برای مدتی طولانی قراردادی جهت یکسان ساختن وضع مالی همه استانها بسته شود *(کمک مالی استانهای ثروتمندتر به استانهای دیگر)*.

## تضمین هویت زبانی

شرایط لازم: پیشنهادات ما جهت تضمین حق هویت زبانی بر مبنای پیشنهاد بلند تانور می‌باشد که خواستار فسخ و از میان بردن قانونهای محدود کننده‌ی زبان است مانند بند قانونی « زبان مادری همه ترکی می‌باشد » و غیره. همزمان هرکسی مطابق قانون باید مشخصاً حق و اجازه‌ی آنرا داشته باشد که زبان مادری خود را بیاموزد. این همانا پیشنهاد ما در عرصه پروسه تمرکززدایی و واگذاری امور تربیت بدنی, فرهنگی و مدارس به استانها و مناطق می‌باشد.

## تدریس به زبان مادری

ما توصیه می‌کنیم در مدارس برای محصلینی که زبان مادریشان ترکی نمی‌باشد به دو زبان تدریس شود. این بدان معنا خواهد بود که کودکانی که در منزل خود به زبانهای کردی, عربی, ارمنی و غیره صحبت می‌کنند این زبانها بعنوان زبان اصلی آنها در مدارس دولتی خواهد بود. در کنار آن زبان دولتی ترکی که تسلط و تکلم به آن شرط لازم رشد در جمهوری ترکیه می‌باشد تدریس خواهد شد البته مانند روش تدریس یک زبان خارجی.[12]

## تنظیم و سازماندهی تدریس

این پروسه آسان می‌باشد: در آغاز سال تحصیلی و یا قبل از آن مدیر مدرسه از طریق سؤالی که از اولیاء شاگردان بعمل می آورد, مشخص خواهد نمود که تا چه اندازه به تدریس دوزبانه نیاز است و این نیاز را به اداره‌ی آموزش و پروش استان یا منطقه گزارش می‌دهد. این اداره نیز به نوبه خود میزان کلی این نیاز را تعیین کرده و آنرا به مرحله اجرا

---

[12] *در اینکه در حال حاضر تکلم به زبان ترکي براي هرگونه رشدي در این کشور ضروري مي‌باشد هیچگونه شکي وجود ندارد، اما خود این امر یک تبعیض زباني عریان را مي‌رساند که نهایتاً به تبعیض قومي و نژادي ختم مي‌شود. به همین جهت هدف را نباید استقرار و یا تحکیم یک زبان «دولتي یا رسمي» قرار داد. زباني که در یک استان «رسمي» مي‌باشد لزومي ندارد که در استانهاي دیگر نیز رسمي باشد. در این میان مي‌توان به نمونه‌هاي سوئیس و کانادا اشاره نمود. شرح مختصر کشور سوئیس در اوائل این کتاب رفته. در کشور کانادا دو زبان رسمي وجود دارند که یکي از آنها زبان انگلیسي و دیگري فرانسوي مي‌باشد. این در عمل بدان معنا است که هیچکدام از این زبانها برتري بر دیگري ندارد{با وجود آنکه از ۱۳ استان این کشور فقط یکي فرانسوي زبان مي‌باشد}. هر کسي مي‌تواند در استان فرانسوي زبان کُوبک به دنیا بیاید, زندگي, تحصیل و کار کند, به دانشگاه برود و ... و چشم از جهان فرو بندد، بدون آنکه مجبور باشد یک کلمه به انگلیسي صحبت کند. بر عکس این قضیه نیز در سایر استانهاي این کشور صادق مي‌باشد. در عین حال هر کسي که مایل باشد راه رشد خود را در سراسر این کشور باز کند, به نحوه‌اي براي ادارات دولتي کار کند و یا تصمیم وارد شدن به عرصه سیاست را داشته باشد, اولین کارش فراگیري هر دو زبان مي‌باشد. کمتر مي‌توان سیاستمدار یا نماینده‌ي پارلماني را یافت که به هردو زبان تسلط کامل نداشته باشد. تمام وزیران, اکثر نمایندگان پارلمان و کارمندان عالیرتبه دولت هنگام سخنراني هر چند دقیقه یکبار زباني را که به آن صحبت مي‌کنند تغییر مي‌دهند تا به این شیوه به هر دو زبان انگلیسي و فرانسوي صحبت نموده و هیچگونه تبعیضي را قائل نشوند ـ مترجم.*

در می‌آورد. کودکان از اولین سال تحصیلی خود رشته‌های اصلی (خواندن, نوشتن, حساب, جغرافی, تاریخ و ....) را به زبان مادری خود آموخته و در جوار آن زبان دولتی را می‌اموزند. ما در این مورد نظری نمی‌دهیم که این تدریس دوزبانه تا چه زمانی احتیاج به تداوم دارد, آیا تا پایان کلاس ۸ یا تا پایان دبیرستان. همچنین می‌توان بعنوان مثال تعداد رشته‌هایی را که به زبان کردی تدریس می‌شوند بتدریج کاهش داد البته غیر از خود درس زبان کردی. [13]

## تصمیم والدین

نکات مثبت این شیوه : این امر منجر به یک طبقه‌بندی و تقسیم کل جمعیت بر مبنای موازین قومی نخواهد شد وتنها چیزی که لازم خواهد بود یک اقدام عملی دولت بر مبنای نیازهای موجود می‌باشد. والدین کودکان خود تصمیم خواهند گرفت که برای فرزندانشان چه می‌خواهند. البته ما منکر آن نیستیم که در این رویه نکات منفی نیز وجود دارند. برای نمونه امکان آن می‌رود والدینی که در منطقه زبانی خود زندگی نمی‌کنند و بدینوسیله در اقلیت بسر می‌برند, تحت فشار قرار گیرند. برای مقابله با این وضع می‌توان انجمنهای متشکل از والدین را بوجود آورد.

## تضمین تدریس به زبان مادری

اگر مدیر مدرسه‌ای و یا اداره‌ی آموزش و پرورش با وجود درخواست والدین از تدریس دوزبانه خودداری ورزند, والدین مذکور می‌توانند در مقابل دیوان عالی قضایی از آنان شکایت نموده و طبق قانون آنها برنده خواهند بود. به نظر ما با وجود امکان این شکایت و رسیدگی سریع به آن خطر «ادغام» شدن در اکثریت بوجود نیامده و بدینوسیله والدین کرد در شهر کردنشین وان همان حق و حقوقی را خواهند داشت که در حومه شهرهای ترک نشین مرسین و ازمیر دارند.

---

[13] *این همان طرز تفکر اشتباهي مي‌باشد كه بالا مورد نكوهش قرار داديم. در اولويت و ارجحيت قرار دادن يك زبان معين تحت عناوين «زبان رسمي»، «زبان مشترك»، «ديوانسالاري»، ... به هر دليل و توجيهي كه صورت گيرد، فرعيت بخشيدن به زبانهاي ديگر را به دنبال دارد. و اين همان چيزي است كه تبعيض‌آميز است و بايد از آن طبق معيارهاي دمكراتيك، حقوق‌بشر و موازين قيده شده در كنوانسيونهاي متعدد بين‌المللي چون «بيانيه‌ي حقوق كودكان» پرهيز جست ــ مترجم.*

## وظایف اداره‌ی آموزش و پرورش

تنظیم و چاپ کتابهای مربوطه می‌بایستی بصورت مرکزی صورت گیرد. اداره‌ی آموزش و پرورش می‌بایستی همچنین دوره‌ی تعلیمی معلمین را جهت تدریس دوزبانه تضمین نماید . ارگان مسئول این کار را که «هیئت تعلیم و تربیت» باشد, می‌بایستی از اشخاص محقق و ورزیده در امور زبانهای کردی, ارمنی, عربی و ... تشکیل داد. یونانیها و ارمنی ها هر کدام دارای نمایندگان مشخص و شناخته شده‌ای می‌باشند ولی در مورد کردها باید «مشروعیت و تأیید» این تحقیق ابتدا از طریق شناسائی آنها تأمین شود. در این مورد می‌بایستی محققین زبان و ادبیات و ... کُرد ساکن منطقه با آکادمی‌هایی که در تبعید و خارج از کشور هستند به توافق برسند. در کنار بوجود آوردن امکان آموزش معلمین مربوطه می‌بایستی همچنین یک آکادمی زبان کردی و رشته دانشگاهی و کرسی استادی برای زبان کردی و کردشناسی را پدید آورده و مستقر کرد.

## محتوی درسی

ایرادی که می‌توان به این مدل گرفت آن است که خطر آن وجود دارد که در جوار رشته‌های دیگر, تدریس به زبان کردی وجود داشته باشد، اما محتوی آن کمافی‌السابق «ترکی» و بر مبنای قومیت ترك باشد. به نظر ما می‌توان انتظار آنرا داشت که همراه دمکراتیزه کردن و تمرکززدایی و تضمین یک هویت زبانی یک دینامیزم و روند مختص به جوامع دارای قانون بوجود آید. در وهله اول می‌بایست به زمینه تدریس در رابطه با تضمین هویت زبانی تأکید نمود. مسائلی چون دوزبانه بودن رادیو و تلویزیون, دادگاهها و غیره در روند بوجود آمده‌ی بحث و گفتگوها در سطح کل جامعه تشریح و تصمیم گیری خواهند شد.

## تحقق گام به گام

به نظر ما مفید و واقعبینانه خواهد بود که بدلایل استراتیژیکی و محتوایی این « مدل » دوزبانه بودن در چندین وهله و نه یکجا به مرحله اجرا گذاشته شود. البته باید این مطلب صریحاً و دقیقاً اعلام شود که منظور از چند مرحله بودن, عدم ثبات و انتخابی بودن پیمودن این راه نبوده و این روند برگشت ناپذیر خواهد بود. مرحله اول شامل اولین تغییرات قانون اساسی و آزمایش اداره‌ی غیر متمرکز مدارس در دو استان انتخابی می‌باشند. این مرحله اولیه می‌تواند برای مثال در استان وان که اصلاً کردنشین

می‌باشد و استان مرسین که درصد جمعیت کرد زبان آن بالا می‌باشد برای اولین بار به اجرا درآید. همچنین در این گام اولیه تحکیم «هیئت آموزش و پروش» و احداث اداره‌ی تربیت معلم کردی و آکادمی زبان کردی مهم می‌باشند. در مرحله بعدی می‌توان ضمن نقد و بررسی این دوره‌ی آزمایشی در استانهای انتخاب شده نکات ضعف آنرا اصلاح نمود. همزمان می‌بایستی تغییرات لازمه را در قانون اساسی و سایر قوانین اداری داده و کار تربیت معلم و تنظیم و چاپ کتب مورد نیاز را آغاز نمود. مرحله سوم به اجرا درآوردن این طرح در سراسر کشور می‌باشد.

# آشتی ملی

## غلبه بر عوامل ناشی از تشنج

هیچ طرح و برنامه پیشنهادی جهت حل مشکلات کامل نخواهدبود، چنانچه اعتقاد داشته باشد که تنها بوجود آوردن فاکتورهای سیاسی اولیه جهت دمکراتیزه کردن, تشنج زدایی و تضمین هویت زبانی منجر به حل مشکلات خواهد شد. تجارب کشورهای دیگر نشاندهنده‌ی آنند که این امر به تنهایی پاسخگو نخواهد بود. بدون شک می‌بایستی فاکتورهای سیاسی نامبرده منجر به خواست و تمایل طرفین درگیر جهت رسیدن به یک راه حل صلح‌آمیز شوند که آن نیز به نوبه خود بر پایه و اساس مشترکی جهت همکاری خواهد انجامید. اما تنها این خواست مشترک که انتظار بوجود آمدنش می‌رود و نیز هدفهای جدید در ارگانهای دولتی به تنهایی قادر به حل تمام مشکلات انسانی, اجتماعی و اقتصادی که این جنگ ۱۰ ساله به دنبال داشته, نمی‌باشند. چنانچه هدف یک «جامعه مدنی» و رسیدن به آن باشد, می‌بایستی به نقد و بررسی و حلّ این مشکلات پرداخت یعنی تحکیم صلح را هم تبدیل به یک پروسه سیاسی نمود که دربر گیرنده همه جامعه و شرکت همگان در آن است. استقرار و تحکیم صلح یک پروسه بغرنج بازسازی و نوسازی است که همه اقشار جامعه را دربر می‌گیرد.

## ابعاد «مدنیت» و تمدن

پیشنهادات زیر جهت رسیدن به صلح و آشتی ملی شامل ۳ بعد اساسی می‌باشند: خلع سلاح همراه کاهش نفوذ نظامیان, تبدیل اقتصاد جنگ به اقتصاد صلح و فائق آمدن بر عوارض جنگ.

## خلع سلاح و کاهش نفوذ نظامیان

نظر ما در مورد این مرحله اینست که: منحل کردن «محافظین روستا», انحلال گروه‌های متعدد شبه نظامی دولتی در شرق و همچنین بازوی نظامی حزب کارگران کردستان (ARGK) ضروی می‌باشند. همچنین منطقی به نظر می‌رسد که تعداد نفرات ارتش را هم به حدی تنزل بخشید که آنها از عهده‌ی وظایف خود در ناتو برآیند و بس. شرط لازم برای چنین خلع سلاحی و دادن این مسیر مشخص به پروسه دمکراتیزه کردن, پایان بخشیدن به وضعیت فوق‌العاده‌ای می‌باشد که در استانهای مربوطه برقرار است. در بخشهایی که راجع به «دمکراتیزه کردن» و «تمرکززدایی» صحبت شد, پیشنهاداتی جهت کنترل مدنی و غیر نظامی دستگاه امنیتی بعمل آمد.

## فائق آمدن بر عواقب جنگ

پروسه تحکیم همگانی و همه جانبه صلح زمانی می‌تواند آغاز گردد که ارگانهای دولتی و نیروهای اجتماعی دست به دست یکدیگر داده و در جهت بازسازی و احیاء عواقب ناشی از جنگ قدم بردارند. در این زمینه می‌بایستی قبل از هر چیزی ۲۵۰۰ روستای ویران شده دوباره بازسازی شوند. بدلیل عدم اعتماد اهالی رانده شده, نسبت به سیاستهای سکنی‌گزینی, پیشنهاد می‌کنیم که از طرف دولت منابع مالی جهت بازسازی این روستاها مستقیماً در اختیار بخشها و مناطق مربوطه قرار گیرند. هنگام بازسازی مادی این مناطق قبل از هر چیزی باید به مدارس و سیستم بهداری و بهزیستی رسیدگی نمود و این هم می‌بایستی توسط مقامات استانی و منطقه‌ای که در آنجا حضور دارند صورت پذیرد. شرط لازم جهت احیاء و بازسازی مناطق جنگ زده تأمین منابع طبیعی زندگی (از جمله درختکاری جهت احیای جنگلها) و جمع آوری مینهای کاشته شده در این مناطق می‌باشد. در کنار آن باید یک سری اقدامات جهت از سرگیری تولید و داد و ستد صورت گیرند. در این میان باید هم به سرمایه‌گذاری دولتی و هم برنامه‌های فوری کمک وتشویق از طرف مجتمعهای اقتصادی اشاره نمود.

## فائق آمدن بر عوارض غیر مادی جنگ

اگر قرار بر آن باشد که استقرار و تحکیم صلح فقط حرف توخالی نبوده و جامه عمل به خود بپوشد, مخصوصاً در میان سطوح میانی و پائین سیاسی- اجتماعی می‌بایستی بر عواقب غیر مادی جنگ توسط برنامه‌ای تنظیم شده نه فقط از طرف دولت که خصوصاً از طرف نیروهای مختلف اجتماعی فائق آمد. این برنامه اجتماعی در کنار و به همراه یک برنامه دولتی می‌بایستی نه تنها در جهت برگشت و استقرار شهروندان مجبور به ترک دیار شده بلکه همچنین جهت کمک به افراد و گروهها برای جبران ضربات روحی و جسمی وارد آمده گام بر دارد. این برنامه جهت تسکین و جبران ضربات جسمی و روحی وارد آمده نباید فقط مختص به کردهایی باشد که مجبور به کوچکردن شده‌اند، بلکه باید همچنین به نظامیان و گروههای شبه نظامی (دولتی م.) و «محافظین روستا» و خانواده‌هایشان کمک رسانی کند. مخصوصاً جهت بازگشت و استقرار و کمکهای روانی درمانی به جوانان هر دو طرف یعنی «محافظین روستا» و حزب کارگران کردستان می‌بایستی برنامه ویژه‌ای تدوین نمود. این گروه عمدتاً بجز جنگ چیز دیگری ندیده و تجربه‌ای غیر از در این زمینه ندارند. مثلاً بوسیله در اختیار گذاردن دوره‌های کارآموزی می‌توان چشم انداز بهتری را برای آینده به آنها نشان داد.

## پیش نویس و طرح دولتی اجتماعی جهت تشنج زدایی

تمام راه‌حلها و پیشنهادات فوق در موارد خلع سلاح و کاهش نفوذ نظامیان, فائق آمدن بر عوارض جنگ و همچنین تسکین و جبران ضربات غیر مادی فقط زمانی تحقق بخش و موفقیت آمیز می‌باشند که با توسل به یک عفو عمومی و همه جانبه, یک طرح دولتی اجتماعی تنظیم گردد که چگونگی انتقال جمهوری ترکیه را از یک جامعه درگیر جنگ مسلحانه به یک جامعه مدنی آشکار سازد. یک چنین طرحی بایستی از یک طرف به بهبود زخمهای ناشی از جنگ کمک بخشد, که این خود شامل گذاشتن یک نقطه پایان همگانی بر دوران مذکور است, و از طرف دیگر جوابگوی خواست و نیاز قربانیان این جنگ جهت برقراری عدالت باشد. با توجه به تجربیات کشورهای دیگر توصیه می‌کنیم که ۳ کمیسیون مختلف تشکیل شده و وظیفه هرکدام از آنها رسیدگی به یکی از ابعاد نامبرده و همکاری با ۲ کمیسیون دیگر باشد.

## كميسيون حقيقتيابى

شرط لازم جهت رسيدگى جامعه به امور گذشته جواب دادن به اين سؤال مىباشد كه اصلاً چه ماجرائى رخ داده؟ جهت يافتن جواب درست اين مسئله و همچنين جهت تامين زندگى مسالمت آميز اقوام مختلف در جمهورى تركيه و آيندهى آنان بخصوص زندگى رؤساى «محافظين روستا» و اعضاى حزب كارگران كردستان و همچنين مردم عادى كه متأثر از شرايط فوق مىباشند, بايد به «كميسيون يافتن حقيقت» تكيه نمود كه كار خود را تحت رهبرى NGO (سازمانهاى غير دولتى) انجام دهد تا از طرف همگان قابل قبول باشد. در گواتمالا پس از پايان جنگ داخلى در اين كشور از طرف كليسا چند صد نفر تعليم داده شده و به ميان مردم در سطح شهرها و روستاها فرستاده شدند تا با آنان راجع به وقايع پيش آمده در طول دوران جنگ صحبت نمايند. با توجه به صحبتهاى متعدد افراد اين گروه با مردم ساكن هر منطقه صورت مجلسى راجع به «وقايع» رخ داده در هر منطقه تنظيم شد. تا آنجايى كه امكان داشت در اين صورت مجلسها نام تمام قربانيان و همچنين عاملين اين جريانات درج شدند. در آفريقاى جنوبى برنامههايى توسط «كميسيون حقيقت و آشتى» تنظيم گرديد كه در آنها به قربانيان نقض حقوق بشر امكان آنرا مىدادند كه اين اشخاص در محيطى نيمه رسمى شرح حال خود را بيان كنند. در مناطق جنگزدهى جمهورى تركيه نيز مىتوان در مورد انجام كارهاى مشابهى گفتگو نمود. به نظر مىرسد كه تشكيل «كميسيونهاى حقيقتيابى» در هر منطقهاى با سرمشق گرفتن از تجارب گواتمالا و آفريقاى جنوبى تحت رهبرى NGO كه از طرف همگان قابل قبول باشد, با موفقيت روبرو شود. اين كميسيونها هم مىبايستى به نوبه خود نتايج بدست آمدهى تحقيقات را به «كميسيون جستجوى حقيقت» منتقل سازند تا آن يك گزارش رسمى در مورد وقايع دوران جنگ تنظيم و انتشار نمايد.

## كميسيون عفو عمومى

بر اساس گزارش «كميسيون حقيقتيابى » مىبايستى كميسيون عفو عمومى كار خود را آغاز نمايد. البته مىبايستى بر سر ضوابط و اصول عفو عمومى توافق حاصل نمود. ضوابط زير مىتوانند عملى باشند:

- تمام افرادى كه «جرم» آنان طبق پيشنهادات اصلاحطلبانة بلند تانور ديگر قابل تعقيب نمىباشند.
- جرمهايى كه در زمان جنگ در مقابل افراد سازماندهى شده در حين زد و خورد مسلحانه انجام گرفتهاند و يا

در مقابل اعضای این گروهها (چه دولتی و چه ضد دولتی م.) نباید مورد تعقیب قرار گیرند.
- افرادی که جرم آنان چه بعنوان فرد و چه بعنوان عضو یك گروه (چه دولتی و چه ضد دولتی م.) در مغایرت با « قانون جنگ لاهه » و قرارداد ژنو می‌باشد و یا جرم آنان بر ضد موازین انسانی و بشریت می‌باشند و یا تجاوز به اشخاص و حقوق آنان بعمل آورده باشند, نباید شامل این عفو عمومی شده و از آن بهره‌مند گردند.
- همچنین کسانی که چه بعنوان فرد و چه بعنوان عضو یك گروه اعمال و جرمشان باجگیری و تهدید و دزدی بوده باید مورد تعقیب قرار گیرند.

## کمیسیون بازسازی و احیاء

بر اساس تحقیقات و گزارش کمیسیونهای یافتن حقیقت و عفو عمومی اعضای کمیسیون بازسازی و احیاء کار خود را شروع می‌کنند که شامل رسیدگی به تقاضای ادعای خسارت قربانیان می‌باشد. جهت تأمین این خسارات می‌بایستی صندوق مستقلی احداث شود. محسنات این روش و عملکرد که شامل ۳ کمیسیون مختلف بوده و مشابه نمونه آفریقای جنوبیست, آن می‌باشد که متخصصین و افراد کارکشته در زمینه‌های حقوق بشر, روزنامه‌نگاری, امور حقوقی و سازمانهای اجتماعی و NGO به جنبه‌های مختلف مشکلات رسیدگی کرده و به حل و فصل آنان کمك می‌نمایند.

## چشم اندازها

طرح پیشنهادی, یك راه حل نزاع را برای جمهوری ترکیه مشخص می‌نماید. هدف عمده در این رابطه آن می‌باشد که نشان داد قبل از هر چیزی «شروع» این پروسه به چه طریقی می‌تواند باشد. یك راه حل مسالمت آمیز این نزاع فقط در صورت حفظ و پابرجایی ترکیه در چهارچوب مرزهای امروزی آن میسر است. احزاب و سازمانهای ملی کردی توسط همکاری و موافقت اساسی خود دال بر آنکه حق تعیین سرنوشت خویش را در این چهارچوب به اجرا درآورند, یك امکان واقعی را جهت پیدا کردن یك راه حل مسالمت آمیز بوجود آورده‌اند. در چهارچوب یك چنین پروسه صلحی و همچنین استحکام و تداوم صلح می‌بایستی گفتگوی طرفین پیرامون ساختار سیاسی آینده آغاز شود. اینکه آیا صورت و نوع دولت جمهوری ترکیه در پایان این پروسه و در قرن ۲۱ چگونه خواهد بود, قابل پیش بینی نمی‌باشد, چنانچه سرانجام بلژیك, اسپانیا و ایتالیا را

نمی‌شد از قبل پیش بینی نمود. این مسئله تمامی شهروندان ترکیه خواهد بود که راهی را جهت آینده‌ی خود برگزینند.

# توصیه‌هایی عملی ـ سیاسی

## ملاحظاتی ضروری

بدون تبدیل این جنگ قهرآمیز بین ترکها وکردها به یک طرح صلح آمیز, سیستم سیاسی حاکم در ترکیه, تکامل و پیشرفت اقتصادی آن در درازمدت و همچنین امید همه اتباع ـ چه ترک وچه کردزبان ـ مبنی بر پیشرفت و استقرار آزادی و حقوق بشر و شهروندی محکوم به نابودی خواهد بود. یک راه حل سیاسی برای اتمام این جنگ نه تنها لازم بوده بلکه قبل از هرچیزی امکان پذیر می‌باشد. برای این منظور لازم است که خواسته‌های تمام اتباع این کشور را که در خاک جمهوری ترکیه زندگی می‌کنند مد نظر گرفت. بر اساس تجزیه و تحلیل موقعیت نزاع یک سری پیشنهاداتی برای یک راه حل سیاسی قضیه تنظیم شده‌اند. خطوط زیر خلاصه‌ای از پیشنهادات و توصیه‌هایی می‌باشند که مخاطب آن دولتهای مختلف, طرفین دعوا و سازمانهای بین‌المللی هستند و هدف طرح آنها کسب سریع یک دید کلی به قضیه می‌باشد. پیشنهادات مطرح شده در این بخش را می‌بایستی همیشه در ارتباط با فصلهای مربوطه در کتاب حاضر در نظر گرفت. در آنجا به طور مفصلتری راجع به چگونگی به اجرا درآوردن این توصیه‌ها صحبت شده است.

## پیشنهاداتی به رئیس جمهوری ترکیه, دولت ترکیه, مجالس عالی, احزاب ترکی و سران ارتش

### دمکراتیزاسیون

کمیسیون کار به این نتیجه رسیده که راه حل سیاسی این کشمکش می‌بایستی دارای چهار ستون اصلی باشد:

(۱) حرکت بیشتر در جهت دمکراتیزه کردن

(۲) تقسیم قدرت ارگانهای دولتی در راستای تمرکززدایی در ترکیه

(۳) مسئله برخورد به زبانهای گوناگون و
(٤) خلع سلاح همه جانبه وکاستن نفوذ ارتش در همه عرصه ها.

برای یافتن راه خروج از این نزاع پیشنهاد میکنیم اقدامات زیر به مرحله اجرا درآیند:

1. تحکیم و افزودن حقوق شهروندی و دمکراسی برای تمام اتباع جمهوری ترکیه بدون توجه به جنسیت, محل تولد، زبان مادری، تعلق سیاسی یا مذهبی، مقام اجتماعی، فقر و یا ثروت.
2. تضمین آزادی عقیده و مطبوعات برای تمام شهروندان و اتباع کشور. تعقیب شهروندان بخاطر عقاید و افکار سیاسی آنها یک امر بازماندهی دوران فشار و اختناق بوده و در یک کشور مدرن و آزاد جایی برای آن وجود ندارد. آزادی علوم ، هنر، فرهنگ و رسانههای گروهی باید از طرف دولت تضمین شده و امکان اجرائی در عمل به آنان داده شود. شرط لازم برای این کار فسخ تمام قوانینی میباشد که آزادی بیان و عقیده را جرم دانسته و کسانی را که مرتکب این کار میشوند مجازات میکند.
3. قوانین دادگاهی باید هرچه سریعتر مورد تجدید نظر قرار گرفته و تغییرات لازم در آنها بعمل آید تا اعتقاد به ارزش انسان و موازین انسانی بوجود آمده و شهروندان، دیگر مورد حمله و تهاجم دستگاه پلیس قرار نگرفته و مورد شکنجه و آزار واقع نشوند.
4. در جمهوری ترکیه ممنوعیت احزاب که مدام و بطور مستمر اعمال میشود، مانع رشد و احیای دمکراسی است. بدینگونه اختلاف نظرها و دگراندیشیها در عرصه سیاست که در هر جامعهای وجود دارند، از میان گفتگوها و کشمکشهای سیاسی بیرون رانده شده و برخورد با آنها به دستگاه پلیس و دادگاه واگذار میشود. بدینگونه از اتباع و شهروندان جمهوری ترکیه سلب حقوق اولیه میشود. دگراندیشان را مجبور به کار مخفیانه میکنند و به این وسیله آنها به سویی کشیده میشوند که کار خود را با شیوههایی پیش ببرند که با اصول دمکراسی مغایر بوده و یا به طور کلی پناه به شیوههای غیر دمکراتیک مبارزه میبرند. اگر در یک نزاع و کشمکش طرفی امکان آنرا نداشته باشد خود را از طرق راه دمکراتیک و قابل قبول سازماندهی کند، امکان یافتن راه حل سیاسی برای این مشکل خیلی سخت خواهد بود. تغییرات در قانون احزاب باید در این راستا صورت گیرند که قانونهای دست و پاگیر و مغایر با دمکراسی فسخ گردند.
5. یک سد بزرگ بر سر راه دمکراتیزه کردن ترکیه ریاست ارتش بوده و نقش آن قبل از هر چیزی در شورای امنیت ملی بارز میباشد. در نقش شورای امنیت ملی باید تجدید

نظر شده و وظایف آن به دفاع از کشور در مقابل تهدیدات خارج محدود شود.

## تمرکززدایی

1. تقسیم ساختار دستگاههای اداری و حکومتی مدت زمان زیادی است که مورد بحث و بررسی محافل سیاسی ترکیه می‌باشد. از طرفی برای گشودن در بروی یک راه حل سیاسی جهت مسئله کردها، قبل از هر چیز اما بدلیل آنکه عدم توانائی یک ساختار متمرکز و سانترال در حل مشکلات روزبروز آشکارتر می‌شود، تقسیم قدرت ضروری می‌باشد. این امر کمک خواهد کرد که سیستم سیاسی مدرنیزه و دمکراتیزه شود و این در عین حال یک شرط اصلی می‌باشد برای دادن امکان تعیین سرنوشت برای کردها.
2. تقسیم قدرت و ساختارهای دولتی به معنای از دست دادن یک دولت واحد برای تمام شهروندان ترکیه نبوده، بلکه یک تجدید سازماندهی داخلی ارگانهای قدرت می‌باشد، تا یک حالت تعادلی را بین دولت و جامعه برقرار نماید. این تقسیمات, دولت و اتباع آنرا به هم نزدیکتر می‌کند و دامنه شرکت فعال در تعیین سرنوشت را در همه مناطق گسترده‌تر می‌سازد.
3. اساساً باید قدرتی را که امروزه در دست فرمانداران و استانداران می‌باشد به پارلمانهای استانهای مربوطه واگذار نمود. این پارلمانها نیز باید به نوبه خود از طریق انتخابات عمومی، آزاد، برابر و با رأی مخفی انتخاب شوند. احزاب منطقه‌ای و شهری باید بدون توجه به محل تولد, تعلق قومی و زبان مادری اعضا و کاندیداهای آنها در سراسر کشور آزاد باشند. در ماده‌ی ۱۲۷ قانون اساسی باید تغییرات لازم را در این زمینه بوجود آورد.
4. برای آنکه شهرها، استانها و حکومتهای محلی قادر به انجام وظایف خود باشند لازم است که آنان را هرچه بیشتر در درآمدهای مالیاتی کلّ کشور سهیم سازند. انجام این کار بدان دلیل ضروری می‌باشد که دولت مرکزی به نوبه خود از انجام وظایفی که به استانها و بخشهای مختلف واگذار می‌شوند معاف می‌گردد. علاوه بر این برقراری یک تعادل مالی بین استانها و بخشهای فقیر و ثروتمند لازم و ضروری خواهد بود چنانکه این امر در کشورهای الگو نیز انجام می‌گیرد.
5. جهت تضمین اداره‌ی سیاسی, اقتصادی و مالی استانها و بخشهای متفاوت توصیه می‌شود که استانها را بزرگتر نموده

و تعداد آنها را محدودتر كرد (براى مثال از ۸۰ منطقه كنونى ۲۵ تا ۳۰ منطقه جديد را به وجود آورد).

## آزادى زبان

1. به تمام شهروندان و اتباع بايد حق طبيعى و اوليه تكلم به زبان مادرى داده شود. ممنوع كردن زبانهاى غير تركى يك نوع تبعيض بوده و يك منشأ ناآرامى است كه اتباع ترك زبان را از آنان كه ترك زبان نيستند جدا مىكند. اين ممنوعيت مىبايستى هرچه زودتر از ميان برداشته شود.
2. همه اتباع بايد حق آنرا داشته باشند كه فرزندان خود را به زبان مادريشان تربيت كنند. اين براى والدين كرد به معناى حق تربيت كودكان به دو زبان مىباشد. البته نبايد در يادگيرى زبان تركى كوتاهى بعمل آيد چرا كه اين امر مانع موفقيت كودكان در زندگى آتى شده و از لحاظ شغلى باعث عقب ماندگى مىشود. در مناطقى كه اكثريت مردم كرد زبان هستند بايد مانع آن شد كه ايشان حقوق خود را از دست دهند چرا كه آنها نيز حق آن را دارند كه فرزندان خود را به زبان مادريشان تربيت كنند.
3. از آنجايى كه زبان كردى در طى دههاى متوالى تحت فشار بوده و امكان تكامل نداشته است, فاقد شروط لازم است كه بتوان در مدارس فوراً تدريس (به شيوهى صحيح و علمى ) را به آن زبان شروع كرد. به همين دليل بايد هرچه سريعتر يك كميسيون و يا آكادمى براى رسيدگى به امور زبان را تشكيل داده و يك فرهنگسرا جهت تعليم و تربيت معلمين زبان كردى دائر نمود. علاوه بر اين مىبايستى حداقل مسئوليت سازماندهى مدارس به استانداريها و مناطق مربوطه انتقال داده شود.
4. از آنجايى كه اين مدل برابرى زبان را نمىتوان در سراسر جمهورى تركيه بدون تداركات قبلى يكسره پياده نمود بايد آنرا در سه مرحله به اجرا در آورد:

   اولاً تصويب تغييرات لازم در قانون اساسى، تجربه پياده كردن آن در دو استان اوليه و تأسيس آكادمى زبان و فرهنگسراى معلمين.

   دوماً بايد در قدمهاى بعدى تجربيات و دستاوردهاى بدست آمده در دو استان فوق را بررسى نموده و در صورت لزوم تصحيحات لازم را در آنها بوجود آورد. تغييراتى را كه هنوز لازم باشند در قانون اساسى و در قانون ادارات دولتى بوجود آورده و به تخصص معلمين در آكادمى مربوطه و چاپ و نشر كتابهاى درسى ادامه داد.

سومأ نتايج حاصل از اين تحقيقات در سرتاسر كشور به مرحله اجرا گذاشته شوند.

## خلع سلاح همگانی و كاهش نفوذ نظاميان

1. پياده كردن رفرمهای گسترده و وسيع كه منجر به امكان بخشيدن يك راه حل سياسی می‌شود مشكل خواهد بود تا زمانيكه در بخشهايی از كشور جنگ و محيط رعب و وحشت برقرار باشد. به اين جو بايد پايان بخشيد. استراتژی و هدف ارتش می‌بايستی اتمام و به حداقل رساندن جنگ و ترور باشد. مخصوصأ فشار و خفقان را بايد نسبت به مردم غير مسلح و غير نظامی كرد به پايان رساند. فقط بدينگونه است كه احيای اقتصادی و بازگشت آوارگان و رانده شدگان كرد از شهرهای بزرگ ميسر می گردد.
2. تمام فعاليتهای ارتش در جنوب شرقی كشور بايد در چهارچوب يك دولت قانونی انجام گيرد: يورشها، باجگيريها و جنگ و آدمكشی و ترور از طرف افسران ونيروهايشان عليه مردم عادی جنايت بوده و بايد فورأ قطع گردند و مسئولين اين كار را بايد به پای ميز محاكمه كشاند.
3. فعاليتهای جنايی كه توسط نيروهای زنجيره‌ای ارتشی، محافظين روستا و مافيا انجام می‌گيرد بايد هر چه زودتر منع شوند.
4. به دنبال يك خلع سلاح همگانی و كاستن نفوذ نظاميان بايد حضور ارتش در جنوب شرقی خيلی كاهش يافته و سيستم محافظين روستا را برچيد. منابع و هزينه‌هايی را كه صرف اين موارد می‌گشته بايد از اين به بعد صرف بازسازی و تكامل اقتصادی و سياسی گردند.
5. در پايان انجام عمليات نظامی ماورای مرزهای بين‌المللی و در خاك كشورهای همجوار شديدأ مانع يك راه حل سياسی و صلح آميز اين نزاع می‌شود. با توجه به سياست دولتهای تركيه, ايران, عراق و سوريه كه در طول تاريخ از كردها مانند يك وسيله جهت اعمال فشار به كشورهای مقابل استفاده كرده‌اند، خطر اين وجود دارد كه ناثباتی و تشنج از يكی از آنها به كشورهای ديگر منتقل شود. دولت تركيه می‌بايستی از انجام عمليات نظامی در خاك كشورهای همسايه خودداری كند. پايان جنگ مسلحانه در محدوده‌ی تركيه از روابط خصمانه آن كشور با همسايگانش كاسته و آرامش را به منطقه باز خواهد آورد.

# توصیه‌هایی به جنبشهای کردی

جنبشهای کردی, روشنفکران و اعضای فعال احزاب از لحاظ سیاسی, نظامی و کمی در موضع خیلی ضعیفتری از دولت ترکیه می‌باشند . حتی اگر دولت ترکیه موفق به نابودی کامل حزب کارگران کردستان از لحاظ نظامی نشود, آنها (حزب کارگران کردستان) قادر به پیشبرد اهدافشان به وسیله جنگ نخواهند بود. روی بیشتر خواسته‌ها و توصیه‌های این کمیسیون بدلیل وضعیت قدرت متوجه دولت می‌باشد با وجود این یک راه حل سیاسی و پیشرفت صلح‌آمیز در این امر بدون شرکت فعال جنبشهای کردی میسر نمی‌باشد.

## دمکراتیزاسیون، جامعه مدنی، کاهش نفوذ ارتش و دستگاه نظامی

1. جامعه کرد در عرصه تاریخ اکثراً هنگام بروز اختلافات سیاسی تمایل به شکاف و چندگانگی، جنگ و ستیز نظامی را داشته‌اند. این رویکرد نه تنها به خود کردها ضربه زده و آنها را تضعیف نموده بلکه همچنین باعث آن شده که یافتن یک راه حل سیاسی جهت حل قضیه بسی مشکل‌تر گردد. جنبشهای کردی، فعالین حزبی و روشنفکران در داخل و خارج باید در این زمینه بکوشند که یک فرهنگ برخورد سیاسی و صلح آمیز و خالی از جنگ را در هنگام بروز اختلافات بوجود آورده و بر فضای حاکم استقرار بخشند. خیلی از کردها به این امر مهم پی برده و در راستای رسیدن به این هدف می‌کوشند.
2. این مشکل با کمبود دمکراسی در جامعه کرد در ارتباط می‌باشد. دلیل این امر تنها در وجود خفقان و اعمال فشار جمهوری ترکیه نسبت به کردها خلاصه نشده بلکه ریشه در گرایشهای غیر- یا ضد- دمکراسی در خود این جامعه نیز دارد. اقدام وفعالیت علیه سیاست متکی به شخص و دیکتاتوری و جنگ طلب نه تنها به خودی خود لازم و مفید می‌باشد بلکه در این مورد به گشایش یک راه حل سیاسی مسئله نیز کمک مکند.
3. جنبشهای کردی و فعالین حزبی (روی سخن در اینجا بدلیل توازن نیروها قبل از هر کسی با حزب کارگران کردستان می‌باشد) نیز باید موازین حقوق بشر را بدون چون و چرا پذیرفته و رعایت کنند. حمله و تجاوز به افراد غیر نظامی به هیچ نحوی قابل بخشش نیست بدون توجه به آنکه چه کسی مرتکب این عمل شده و دلیلش برای این کار چه بوده است.

4. حزب كارگران كردستان بايد به نوبه خود از اقدام به جنگ و تجاوز صرف نظر كند تا بدينوسيله راه را براى يک برخورد سياسى بگشايد.
5. روشنفكران و محققين كرد (در داخل و خارج) مىبايستى در تكامل و تدوين سياسى و فرهنگى جامعه كرد شركت فعالانه داشته و سهم خود را در اين زمينه بجا بياورند. براى مثال جهت تأسيس يک آكادمى زبان كردى كه از طرف همگان قابل قبول باشد و بتواند در تعليم معلمين يارى نمايد.
6. تا بحال بين احزاب و سازمانهاى كرد كشورهاى همجوار رسم بر اين بوده كه آنها در امور داخلى احزاب اين كشورها دخالت بعمل نياورند. حزب كارگران كردستان بايد در سياستهاى خود به اين امر توجه كند كه موقعيت ناثبات منطقه را دچار تزلزلات بيشترى نسازد چرا كه از اين طريق يافتن هرگونه راهى براى صلح مشكلتر خواهد شد. او مىبايستى مخصوصاً در سياست داخلى كشورهاى همسايه از اعمال هرگونه دخالتى خودارى ورزيده و بخصوص از برخوردهاى مسلحانه اعضايش در تشنج داخلى شمال عراق و شركت آنان در اين امر پرهيز كند.

# توصیه‌هایی به دولت جمهوری فدرال آلمان، وزارت امور خارجه و پارلمان این کشور و احزاب آلمانی

## امکان عمل از طریق سیاست خارجی

1. یک رابطه دوستانه تاریخی که قبل از همه مرتبأ از طرف ترکیه بر آن تأکید می‌شود دو کشور جمهوری فدرال آلمان و جمهوری ترکیه را به هم پیوند می‌دهد. با وجود مشکلات تازه‌ای که در رابطه با عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا پیش آمده جمهوری فدرال آلمان کماکان نقش مرکزی و اساسی را در رابطه سیاسی و اقتصادی ترکیه با اروپای غربی بازی می‌کند. به این دلیل دولت آلمان از موقعیت خوبی برخوردار بوده که فعالانه در جهت راهیابی به صلح شرکت کند (چه از طریق روابط دو جانبه و چه در چهارچوب اتحادیه‌ی اروپا و OSCE).
2. بزرگترین هدف ترکیه در امور سیاست خارجی ورود آن کشور به اتحادیه‌ی اروپا می‌باشد. در رابطه با بحث و گفتگوها و مذاکراتی که در این زمینه انجام می‌گیرند، مکرراً وضع حقوق بشر در ترکیه، مسئله کردها و پیشرفتهای لازم در زمینه دمکراتیزاسیون پیش می‌آیند. از آنجایی که از طرف دولت ترکیه احساس می‌شود (و آن هم بی دلیل نیست) که طرح این مسائل فقط بهانه‌ای می‌باشد تا مانع از ورود ترکیه به اتحادیه‌ی اروپا شد. فعالیت جهت استقرار دمکراسی و حقوق بشر از طرف این دولت لوس گردیده و فقط به یک جنبه فورمالیته تبدیل گشته است. دولت آلمان باید سعی خود را در جهت یک برخورد صادقانه‌ی اتحادیه‌ی اروپا با ترکیه بعمل آورد. برای این کار باید به این سؤال پاسخ گفت که آیا عضویت ترکیه در آینده‌ای نزدیک واقع بینانه بوده یا خیر و یا اینکه باید روابط را خارج از اتحادیه‌ی اروپا گسترش بخشید. شرط لازم برای هر دو آلترناتیو پیشرفت ترکیه در زمینه دمکراسی و حقوق بشر بوده و هردوی این راهها تنها هنگامی قابل اجرا می‌باشند که کشمکش و نزاع داخلی بر سر موقعیت و وضعیت کردها از طریق مسالمت آمیز به پایان برسد. برای این منظور باید با دولت ترکیه مشترکاً برنامه مشخصی تهیه و تدوین شود.

3. یک راه حل سیاسی در ترکیه بر سر نزاع کردها و ترکها مستلزم از بین بردن ظلم وستم اقتصادی و کمبودهای ساختاری و صنعتی و راه و ترابری در جنوب شرقی می‌باشد. جمهوری ترکیه دارای منابع مالی لازم جهت به اجرا درآوردن وظایف فوق نبوده و باید از خارج به آن کمک گردد (به جای کمکهای میلیاردی تسلیحاتی زمان حاضر م.). در صورت پیاده شدن راه حل مسالمت آمیز دولت آلمان باید در این مورد کمکهای سخاوتمندانه‌ای را به انجام برساند. در این رابطه این امر مهم می‌باشد که در حین پیاده کردن برنامه‌های کمکی به نیازها و خواسته‌های مردم منطقه توجه شود. برای نمونه باید به روستائیان امکان این داده شود که روستاهای ویران شده‌ی خود را دوباره آباد سازند و در آنجا سکنی گزینند، نه اینکه برنامه‌های موجود برای احداث « روستاهای مرکزی » و قابل کنترل را همچنان دنبال نمود.

4. با توجه به تخریب فراوانی که در طبیعت مناطق کردنشین پدید آمده مفید خواهد بود که تا بوجود آمدن جریان صلح، وزارت همیاری اقتصادی و توسعه‌ی آلمان از وقت موجود استفاده نموده و تحقیقاتی در مورد چگونگی بازسازی و احیای محیط زیست بعمل آورد. در این رابطه لازم است روشهای مناسبی جهت حصول این کار یافته و برنامه‌های لازم را در این زمینه تهیه سازد.

5. دولت آلمان می‌بایستی تبادل روزنامه نگاران ، محققان، سازمانهای غیر دولتی، سازمانهای سیاسی و انجمنهای گوناگون را با ترکیه تشدید بخشد و در این زمینه به این امر دقت کند که چنان رابطه‌ای را به همان اندازه با اشخاص و سازمانهای کردی داشته باشد. یک موضوع قابل طرح در این تبادلات بین گروههای شخصی ـ اجتماعی می‌بایستی بررسی راههای خروج از این نزاع ترکی ـ کردی باشد. از طرف دیگر باید به سؤالاتی نیز رسیدگی کرد که از دور با این مسئله در ارتباط می‌باشند مانند حل مشکلات اقتصادی و ساختاری، زندگی مشترک و همزیستی گروههای مختلف زبانی ـ قومی، استنباطها و پیشداوریهای طرفین, نقش برابر زنان در زندگی سیاسی و اقتصادی و غیره.

6. دولت آلمان باید به قربانیان این جنگ کمکهای بیشتری نموده و از آنان حمایت بعمل آورد. در این رابطه نباید صرفاً کمکها فقط به قربانیان شکنجه و امور پزشکی ختم شوند بلکه باید به «گروههای کمک به خود» یاری رسانید، بعنوان مثال برای تلاش بیشتر در تخصص نیروهای پزشکی.

## روابط اقتصادی

روابط اقتصادی بین آلمان وترکیه از اهمیت ویژه ای برخوردار می‌باشد ولی این ویژگی برای هر دو کشور یکسان نمی‌باشد. این روابط از نظر آلمان مثبت و مفید بوده ولی از نظر ترکیه دارای مرکزیت و اهمیت خاصی می‌باشند. روابط دوجانبه اقتصادی (همچنین بین اتحادیهٔ اروپا و ترکیه برای این کشور دارای اهمیت خیلی بیشتری می‌باشند تا برای آلمان (یا اتحادیه‌ی اروپا) چرا که داد و ستد آلمان و اتحادیه‌ی اروپا کمتر روی ترکیه متمرکز شده تا بالعکس. درصد و حجم این معاملات با یکدیگر قابل مقایسه نیستند. دلیل اصلی آن این است که برای ترکیه در معاملات خارجی خود آلترناتیو کمتری وجود دارد تا برای آلمان و اتحادیه‌ی اروپا. معاملات و داد و ستدهای خارجی می‌تواند و باید در جهت تأثیرگذاری برای تلاش و جستجوی یک راه حل سیاسی مشکلات ثمربخش باشد. البته باید این موضوع با احتیاط و ظرافت لازم به انجام رسد.

## صادرات تسلیحاتی

جمهوری فدرال آلمان یکی از مهمترین صادرکننده‌های اسلحه و تسلیحات نظامی به ترکیه می‌باشد. دلیل و توجیه رسمی این صادرات از طرف دولت آلمان یک سوء تفاهم عمدی می‌باشد که به آن بهای زیادی داده می‌شود: دولت آلمان از ترکیه می‌خواهد که تسلیحات نظامی آلمان نه در جنگ جنوب شرقی آن کشور [کردستان] بلکه صرفاً در چهارچوب عملیات ناتو مورد استفاده قرار گیرند. دولت ترکیه مرتباً قول می‌دهد که از نکته یادشده پیروی کند اما استفاده از این تسلیحات را جهت «مبارزه با تروریسم» در راستای منشور ناتو می‌داند. در پشت این فضای مه‌آلود می توان نیمی از واقعیتها را دید که این اسلحه‌ها و سایر تسلیحات نظامی وارده از آلمان در جنوب شرقی ترکیه جهت سرکوب قیامهای این منطقه استفاده می‌شود، چرا که این قیامها یک « باطن تروریستی » دارند. دولت آلمان می‌بایستی فوراً به این وضعیت فوق العاده خاتمه بخشد. صدور تسلیحات نظامی به این منطقه جنگخیز هیچگونه خدمتی به پایان درگیریها نکزده، بلکه اوضاع تشنج را وخیمتر می‌کند. تا زمانیکه درگیری ترکها و کردها از طریق سیاسی حل نشده می‌بایستی از صدور تسلیحات نظامی به ترکیه ــ و همچنین کالاهای شخصی و همکاری در این زمینه جلوگیری شود.

## سیاستی که باید در برابر مهاجرین ترک و کرد مقیم آلمان در پیش گرفت

1. سیاست آلمان در مقابل ترکیه همیشه علاوه بر موارد دیگر از این جنبه متأثر بوده که میلیونها ترک و کرد به طور دائم در آلمان زندگی می‌کنند. درستی و صداقت در سیاست آلمان نسبت به درگیری و نزاع ترکها و کردها به این امر بستگی دارد که با این مهاجرین که از جمهوری ترکیه آمده‌اند در آلمان چه رفتاری می‌شود. جمهوری فدرال آلمان باید طبق تعهدات خود در زمینه حقوق بشر (حفاظت از کودکان، حمایت از خانواده، ممانعت از تبعیض قومی، زبانی و مذهبی) و همچنین بخاطر ایجاد اعتماد به سیاست آلمان در مورد درگیریهای ترکیه، وضعیت حقوقی و امنیتی و حمایت از این مهاجرین را در قبال هرگونه تبعیض بهتر سازد و از حقوق آنان پشتیبانی نماید. این امر همچنین سبب آن خواهد شد که به انتقاد آلمان به کشورهای دیگر در زمینه تجاوز به حقوق بشر بهای بیشتری گذاشته شود.
2. در آلمان امکانات کمی جهت یادگیری زبان کردی در مدارس وجود دارد چرا که کردهای ترکیه بر حسب دکترین دولت ترکیه هنوز هم به عنوان ترک قلمداد می‌شوند. تا زمانیکه دولت آلمان در کشور خود درخواستی را که از ترکیه می‌کند به مرحله اجرا درنیاورد یعنی اعطای حقوق فرهنگی و زبانی به کردهای ساکن آلمان کسی پافشاری این دولت را در جهت کسب حقوق اقلیتها در ترکیه جدی نخواهد گرفت. به این دلیل باید امکانات تدریس زبان مادری برای کودکان کرد و احیای فرهنگی برای کردها در آلمان با فوریت روبه فزونی نهد.
3. ممنوعیت حزب کارگران کردستان در آلمان منفی بوده و می‌بایستی این سازمان دوباره آزاد شود. همانطوری که مسلم است هرکسی که در آلمان مرتکب جرم و جنایتی می‌شود باید مجازات گردد به همانگونه نیز ممنوعیت حزب کارگران کردستان باعث امنیت داخلی (در آلمان) نشده و به حل درگیریها در ترکیه کمک نکرده است. اگر اعضای سازمانی مرتکب جنایتی شوند باید آنها را تعقیب، دستگیر و محاکمه نمود. این عمل قبل از ممنوعیت حزب کارگران کردستان ممکن بود واجرا هم می‌شد. ممنوعیت حزب کارگران کردستان برای این کار لازم نبود. این عمل سیاسی نشان دهنده‌ی طرز درگیری سیاسی در ترکیه و تأثیر و انتقال آن بر حسب فشار دولت ترکیه به آلمان بوده است. بدینگونه دولت آلمان طرفدار یکی از طرفین نزاع (ترکیه) شده و این امکان را از خود سلب می‌کند که بتواند در جستجوی یک راه حل سیاسی کمک مؤثری بنماید.

# توصیه‌هایی به اتحادیه اروپا، پارلمان اروپا و سازمان امنیت و همکاری اروپا

اتحادیه اروپا می‌بایستی از تمام امکاناتی که در اختیار دارد استفاده نموده و با تمام سعی و کوشش خود به جریان صلحی که باید در آینده بوجود آید از لحاظ اقتصادی هرگونه کمک لازم را بعمل آورده و در جهت بهبود اوضاع اقتصادی و ساختارهای سیاسی در ترکیه گام بردارد. اتحادیه اروپا می‌بایستی قبل از هرچیزی از سیاست دوپهلوی خود در برابر ترکیه در مورد عضویت آن کشور در اتحادیه‌ی اروپا خودداری ورزیده و دوری جوید. در غیر اینصورت او اعتمادی را که جهت انجام یک نقش مثبت در حل درگیری و رعایت و پیروی از حقوق بشر لازم می‌باشد از دست خواهد داد. اتحادیه‌ی اروپا می‌بایست فعالانه در بوجود آوردن یک جریان صلح بکوشد و بوسیله برنامه‌های کمکی قدم برداشتن در این زمینه را تشویق کند. کمک ویاری قبل از هر چیزی در زمینه‌های زیر ضروری می‌باشند:

- بازسازی راههایی که در اثر جنگ از بین رفته‌اند و احیای زیربنای اقتصادی در جنوب شرقی ترکیه،
- کمکهای مالی و معنوی برای برداشتن قدمهای اولیه در جهت دمکراتیزه کردن و تمرکززدایی،
- پشتیبانی و کمک جهت برپائی تدریس به زبان کردی و برای تأسیس مؤسسات لازم جهت انجام این کار،
- کمک برای انجام کارهای لازم جهت آشتی در اجتماع بخصوص در جهت ایجاد کمیسیونهای «یافتن حقیقت و عفو عمومی و رسیدگی به ادعای خسارت» پیشنهادی در صورتیکه منابع نامبرده از سوی کردها و ترکها مفید و لازم تلقی شوند. دیوان عالی اروپا ترکیه را بدلیل نقض حقوق بشر مکررا محکوم نموده و تغییر اعمال و قوانین ضد حقوق بشر را در این کشور خواستار شده است. این وظیفه دولتهای عضو پارلمان اروپا می‌باشد که در سطح تبادلات سیاسی به ترکیه فشار بیاورند تا به تحقق خواسته‌های فوق دست زند. اگر این امر انجام نگیرد خطر آن می‌رود که مکانیزمهای اروپایی جهت حمایت و حفظ حقوق بشر ثمر بخشی خود را از دست داده و کسی دیگر به آنها باور نداشته باشد.
- در فعالیتهای سازمان امنیت و همکاری اروپا حمایت از اقوام، زبانها و مذهبهایی که در اقلیت می‌باشند نقش عمده‌ای را ایفا می‌کنند. این سازمان حتی وجود یک کمیساریای مستقل را به اقلیتهای ملی اختصاص داده است. پایه و اساس حمایت از اقلیتها سند کپنهاگ مورخ ۲۹ جون ۱۹۹۰ می‌باشد. کشورهای امضا کننده که ترکیه

جزو آنان می‌باشد متعهد شدند حمایت از حقوق متساوی برای اقلیتها را عملی سازند و حقوق ایشان را بوسیله پشتیبانیهای مخصوص در این زمینه حفظ کنند. این تعهدات همچنین شامل تضمین استفاده‌ی آزادانه از زبان مادری در عرصه زندگی شخصی و در ملاء عام و ادارات بوده و همچنین احداث مؤسسات مخصوص تحصیلی، فرهنگی و مذهبی را تضمین می‌کند. با وجود این قوانین مساعد یادشده، متأسفانه سازمان امنیت و همکاری اروپا تا بحال کوششی جهت حل درگیری ترکیه بعمل نیاورده است. به این دلیل ما از سازمان مذکور می‌خواهیم که با جدیت بیشتری به این درگیری بنگرد و نماینده مخصوصی را برای این کار تعیین کند.

## توصیه‌هایی به ناتو

سازمان ناتو خود را تنها به عنوان یک اتحاد نظامی تلقی نکرده بلکه طبق منشور آن همچنین سازمانی متشکل از اعضائی می‌باشد که هدفشان حفظ دمکراسی و حقوق بشر می‌باشد. این امر باید در سیاست کشور عضو یعنی ترکیه نیز صادق باشد. ولی متأسفانه درست در این مورد حقوق فوق قربانی منافع استراتژیک می‌شوند. ارتش و نظامیان ترکیه نقش بارزی را در این مورد ایفا می‌کنند که آیا یک راه حل سیاسی برای حل این درگیری میسر گردد یا خیر. نمایندگان ناتو در این زمینه امکاناتی را جهت گفتگو در اختیار دارند که معمولاً دست نمایندگان دولتها و پارلمانها به آن نمی‌رسد. از این امکانات باید بدون قید وشرط استفاده نمود تا نظامیان را جهت قبول یک راه حل سیاسی تشویق و ترقیب نمود. همچنین در مورد صادرات تسلیحات و همکاریهای نظامی وظیفه ناتو می‌باشد که فاصله بین خواسته‌های مطرح شده‌ی خود و سیاست عملی اش را کم کرده و به آنچه می‌گوید عمل کند. ترکیه باید هرگونه کمک لازم را در جستجوی یک راه حل سیاسی و جهت از بین بردن کمبودهای اقتصادی, اجتماعی و سیاسی بدست آورد اما این کشور نباید به هیچگونه کمک نظامی دست یابد که امکان ادامه بخشیدن و سرکوب داخلی وتمدید این جنگ خانمان برانداز را به او بدهد.

## سخن پایانی

غلبه بر جنگ و به اتمام رساندن آن امکان پذیر می‌باشد. در جمهوری ترکیه فقط عده‌ی کمی منافعشان در ادامه جنگ و خونریزی، نابودی روستاها، خانه‌ها، راه و ترابری و آینده‌ی اقتصادی کشور می‌باشد. ولی هنوز هم در این کشور یک دینامیزم صلح بوجود نیامده است. یکی از دلایل این امر آن می‌باشد که خیلی از سیاستمداران و نظامیان, وقت خود را کمتر صرف حل مشکل نموده و بیشتر سعی و کوشش خود را بر آن نهاده‌اند که به «حفظ ظاهر» پرداخته و یا از ایدئولوژیهایی دفاع کنند که زمان آنها بسر آمده. همه طرفین و شرکتکنندگان این نزاع می‌بایستی بیشتر متوجه سرنوشت انسانها و کشورشان بوده و بدنبال راه حلهای عملی باشند. هر دو طرف باید در این مورد از خود انعطافاتی نشان داده و حقوقی برای طرف مقابل قائل شوند و این نه به آن دلیل که آنها از طرف دشمن به انجام این کار «ناچار» شده‌اند بلکه به این خاطر که انجام این کار در دراز مدت در راستای منافع هر دو طرف می‌باشد. یافتن این منافع مشترک و تشخیص آن در آغاز مشکل می‌باشد اما آن در قدمهای سیاسی فراوانی که در این راستا باید برداشته شوند، ممکن می‌گردد. دمکراتیزه کردن و تمرکززدایی در جمهوری ترکیه به عنوان مثال کاری نمی‌باشد که کمالیستها آنرا به خاطر کردها انجام دهند بلکه این امر با ایده‌ی کشور واحد تطابق داشته و در راستای مدرنیزه کردن ساختارهای دولتی به خودی خود لازم می‌باشند. از طرف دیگر اتصال امر دمکراتیزاسیون به پروسه تمرکززدایی این امکان را به کردها می‌دهد به طور گسترده در تصمیم گیریهای مهم شرکت داشته و از لحاظ سیاسی فعال باشند و نه آنکه فقط از طرف عده‌ای انگشت شمار در آنکارا نمایندگی شوند. برای کردها این نه تنها به معنای شانسی می‌باشد که خود در بحث و گفتگوهای سیاسی شرکت جویند بلکه در جوار آن نقش فردی را کنار نهاده و این به آنان این امکان را می‌دهد خود مسئولیتهای سیاسی را قبول کنند. ما امیدواریم که همه کسانی که به نحوی در این درگیری شرکت دارند به مسئولیت خود در قبال یک راه حل صلح آمیز و امکانات آن پی برده و همه سد و مرزهای ایدئولوژیکی و غیره را به کناری زده و آماده باشند که تضادهای خود را قبول کرده و با وجود آن هر کدام در راستای منافع خویش در جهت یک صلح مشترک بکوشند.

**Dieter-Scheuer, Amke:**

Möglichkeiten der Konfliktlösung in der Türkischen Republik.

**Deutsches Orient-Institut Hamburg, 1999.**

**ISBN 3-89173-051-9.**

**ISSN 0177-4158.**